

بازرسی شد

۶۳ - ۳۷

۷۸۴۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

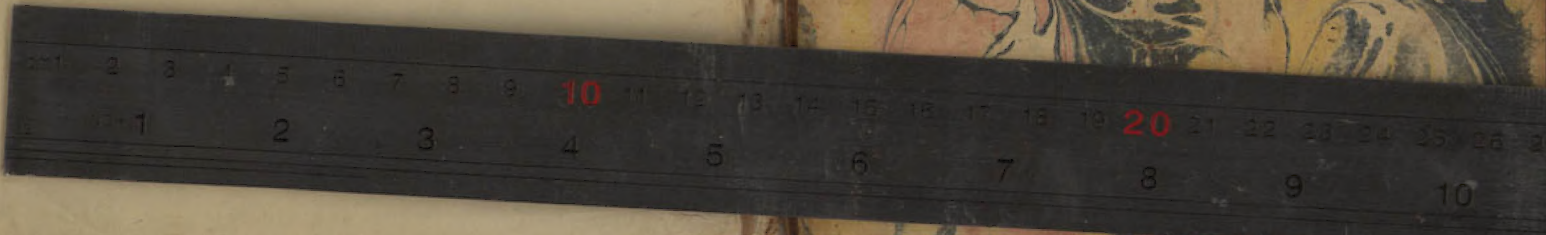
کتاب: کشف مصنف زکریا المصنفی (شرح زکریا المصنفی)

مؤلف: نظام الدین حسن بن محمد المصنفی

موضوع: ۷۸۱۶۰

شماره ثبت کتاب: ۸۹۱۷

بازدید شد: ۱۳۸۲



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
۱۳۵۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۷۶ - ۷۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تبریز
۱۳۵۹
کتابخانه



الحمد لله رب العالمین رب العلمین الصواب ما توفیق الایمان
 علی توکل فی الدنیا و الآخرة الخاسر من یسئ فیما سئ من تعاطی و غایم انما یزید
 ان نشان بدید و اعوذ جندی که نیست انکار و اولی الامر از بدایت ان ظاهر است
 حضرت واجب الوجودی را که جندین اتمامین و اجرام خست در آن یوم و یوم
 در جبر و تصور آورد و مرکب را از نشان محک اختلافات مستمر منتهای حکمت
 و تدبیر خود عالم اثر با شری تدبیر فرموده و تبارک الله حسن الخالقین تبارکی که در ذات
 حکم او در اختلاف لیل و نهار تصور بود تا فی کمال حق او از منکر در خلق صورت ظاهر
 شود که ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب
 اولی که دوران افلاک اگر چه متعین گردد و بعد از بدایت نیست با ذات مقدس او
 مستوی بود آخری که میر کوکب هر چند در سیم شود بلا نهایت بگرد غایت
 جلال او رسد و اول و الاخر و الظاهر و الباطن و موقوف شئی علی قدری که نیست
 ممر و من و سبب و آورده و از درج زمره وین مجال داد و صافی که در قرب و بعد
 طشت تذهب چهار فصل تعبیه کرده الطیفی که از تمامت ملکوت نوح است ان فی راجع
 طراح مخصوص کرده اند که لفظ خلق الالبان فی حسن یوم علی که در استخراج
 جای زوایای سیر و پروت فحاج کرده که بعلم السور و اخایگی که احکام او در
 برتبه ابرام بود که ام ابرو امرافا میوه بی حلی که بود یوشان صومعه
 ملکوت در عشق بر تو جمال او ساطع است تا حرج می زند حلی که کوشه نشان
 خطای قدس را از حوالی سر و ذات جلال او مجال تواند بود که و تری لایک
 حلقه من حول العرش تعالی شانه و بهر بر مانه و هو الذی فی السماء الذی لا یزول
 الذی هو الحکم العظیم و وود و دو حلات صلوات بر بندگان کزین او باد که
 حله اعلاء امور دین است و امناء اسرار شغل نبوت عدد مال البراری و النجوم الدار
 خصوصاً خاتم النبیین محمد مصطفی که کوکبان اصطفی و ثمره تنوره ان ابد اصطفی
 است صلواته مارج تاج ثناء و ترن علی المذل الذی تو حاتم ما استسارت الجوز
 و استسارت الجبار و استسارت الخضر اما بعد جبین که بدو لایق
 این کتاب حسن بن محمد النیسابوری مثالی القی محمد یعرف بتمام فقه اهل احوال

اول

اوله و اخره که برار ب بصیرت و اصحاب بصارت بشویده نماید که شرف علوم
 شرف موضوعات است و از محسوسات هیچ چیز شرف تر از کوکب افلاک
 نیست هم از ان جهت که رتبت ایشان در وجود اقدم است از دیگر محسوسات
 و هم از ان جهت که محیط اندک بر اجسام عظم از ان جهت که مرکبات عالم سطح
 معلول تا اثرات ایشان مدد باذن تدبیر ایشان و هم از ان جهت که حضور ایشان
 لایق ان معنی الله امر الکان معولاً با و دیگر خواص شریفه که تفصیل ان از علوم دیگر
 ظاهر شود پس علی که متضمن کسب و کسب افلاک و کوکب و جلال و جلال
 ایشان و بیان اختلافات اوضاع ایشان نیست با یکدیگر و نیست با اعتبار
 و علی ان اختلافات مطابق با اصول معوله باشد ان علم اثرش علوی بود محسوسات
 و در تعاییم علوم موزونست که اصول علم حکمت منقسم است به قسم یکی علمی و دوم ریاضی
 و سیم طبیعی و علم ریاضی را در همان سبب بر می آید این علوم از ان جهت که در این
 انما یومر را بجال عظیم است چنانکه لایق حق ششم می گردد و کاد بود خود را در کسب
 صادق جلوه می دهد اما بر این علم ریاضی با محسوسات است یا حدسی یا عددی
 و هم را با دیا ل هیچ کدام نشانی نه و سبب و رتبت را مواجی ان تطرق است و اما
 شایع این علم اخیر من النعمان است و یکی از ان فایده است که بر حد او بگذرد و کوشیده
 نماید که حد امکان علم مصنوع بسته علم صانع زیادت تر از اوج مرکب این علم را حلی
 بشناسد و بر رانجامد و او صانع اجرام علوی با یکدیگر بود قوت بشری و قوت
 باد او را روشن شود که ان شاء جنت اجرام عظام و ابداع جنت اجسام حسام
 قرآن حکیم عظیم و حصیر قدر صادر شود و این معنی او را در باب توحید مرقوم گردید
 چنانکه در مورد کوکبان فیما الله الا الله لایق تا و سیر این است در بعضی از شایع گفته
 شده است و لایق این مقام نیست و ما یفعل الا العالون لا حرم اعتناء بمان
 علم زیادت بود با نهایتی که کتاب مجسطی را که در فتن خود دستور قوم و معول را بای
 صانع است و هر که از حکام صنف این کتاب که هزار و اند سالست درین
 فن سخن گفته و تفسیر نموده همه عواص این بحر بوده اند شری ساخته شده که لایق
 یومنا مثل ان از قوت بفعل ناعده و چون سینه از شرف علی که منوط است معرفت

در بعضی از شایع گفته شده است
 که در بعضی از شایع گفته شده است

احوال افلاک و کواکب و کواکب محلی مشتمل بر اصول آن معلوم گشت مایه دانست که علایق
 قی سبب اکل آنها منشاء از آن مریض را ممکن نبود و اقباس از آن احوال من
 دخی را میسر نه بعضی از آن را که علوق مجرد تصور افلاک و کفایت حرکات و کسب آن
 داشت و همچنین بیان اختلافات مواضع این سبب تا که مریض را میسر
 و اندک از علل اختلافات که بنهم نزدیک باشد چون علل که در کتب فقهیه مذکور
 گشت نسبت مایه در اصول فقه باشد و اندک از احوال زمین و کوزه و بخار و غیره
 آن مریض را از این صحتی و عددی ایراد کردند و آنرا علم حیات افلاک نام نهادند
 و سبب بجز این علم از این افلاک را محتمل ایراد گشت و بخلاف محتمل بر دو بار
 اقتصار کنند و فایده آن علم تصور امشاء معهود باشد بر وجه بعد و مایه از محتمل
 محاسبات و استخراج مواضع کواکب از کتب در مریضی علوق دانست و همچنین معرفت
 اوقات و طوابع و مطالع و غیره از احوال که تعلق بمرکت یومی دارد و توان
 این اعمال خاکک بعد از این باید تفصیل چه را حد کرده اند و مریض نام نهادند
 این علم احکام نجوم باشد که مترتب است بر آن و پوشیدن مایه که مریض است
 از مریضان که گفته اند مایه از احوال و این صناعت تصرفات مایه غایبی که بطایفه
 مایه نیست مایه مایه آن مایه در روزگار و مایه است و مایه ای در زمان قدم بود
 و مایه مایه از احوال مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 فایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 سبب این درین ده زکات و در زکات ثبت کرده اند مایه در اصل از محتمل گرفته اند
 سبب نداده و لاسک مریضی که مریضی از این طرق سبب وضع کرده باشد و او را
 بر آن مریضی دلالت کرده بود و چون این صفت از حل مشکلات محتمل
 و شرح مواضع آن فایه شد مجدداً مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 بر مایه و احوالی که درین ثبت کرده اند و در فقه آورد چه مریضی را در آن مایه مایه
 بمرکت عمل فایه صورت نبیده و اگر او را از تحقیق آن مایه استفسار کنند
 از آن مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 صبح از این سبب نیز نموده و حق را از باطل باز شناسد و چون در زکات

کتابخانه

که ساخته اند نظر کرده شد هیچ نوع را مستعمل تر و فایده بر از این مایه که فایه
 بن و حکیم مطلق المویله الا عظم و المویله الا عظم و المویله الا عظم و المویله الا عظم
 خلاصه مویله عالم نقوه و فایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 است و احوالی المایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 ختم حکم مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 و زاد فی حقایق الزود و مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 انظار و مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 از حد مبارکی که در آن خواهد فرمود معلوم شده با خلاصه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 و مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 و دور که این کتاب را جایی مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 و از مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 در بعضی مواضع مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 بدان که این کتاب را شرحی ساخته شود که مریضی مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 مسائل نماید الا که اینرا مستند کردیم بر این مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 او را در کتب مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 آن افلاک و وجه ایشان آن و مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 افلاک که او را انبات کرده باشد مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 که از مجموع حرکات افلاک آن کواکب بطبع لازم آید و آن اختلافات و احوال
 اصلی خوانند و در ابعاب مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 وضع مشغول شوم بعد از آنکه در او اویل کتاب بیان کرده باشیم اصولی را که حرکات
 کواکب بنا بر آن اصول در مریضی مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 آن کنند که نسبت با آن حرکات مختلف نماید چه حرکات مساوی و احاط
 که بر یک مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
 مایه

ت

بسیار مثال از این حرکات باید که مستند باشد با اصول مذکوره و بعد از آن که اشراف ملاحظه
و تقریر بر این بر احوال آن با سیرها فارغ شده باشیم کیفیت وضع هر چه در این طریق
تیسران بیان کنیم تا اگر در بعضی ارقام جدول از آسمان اختلاف واقع شده باشد
بعد از توقف بر این گفته باشیم صحت و سقم آن روشن گردد و همچنین اگر در
موضعی از سلسله اصل سهو الخلفه افتاده باشد بدان نیز اشارت کنیم و هر چند
شروع در چنین کاری خطری که هیچ کس در آن معاند نباشد نبوده است یا عا
نرسیده کیفیت شرحی از جمله محاطه است و تحصیل این قضیه غرض حفظه عرض
خوش بودن و خود را عرض سهام ملامت کردن باشد چه عایت افکار و محاسن
انظار رحمت و عزاز فضل را که بوده اند ضبط معاقده و قید زواید و ترسهای
مبالغه و تبیین وجوه اخذ از سمیت تصویر تقصیر من صفت بود و دارد و اگر چیزی
از این زمین با این در اصل وضع ما ضبط بوده باشد موافق آید بر تسلسل وقوع الحاق
علا الحاق و بر معنای غرض العقل و احد تواند بود الا در بعضی صور که در صحت
آن با مادی معینه معین باشد اما چون غرض از امثال این اسفالت با مبالغه
و تفاخر است بر اقران و تسلط و نفوذ بر احوال بل مقصود آنکه تضام
بفرجات خود را بمصر جامع تالیف آورد و نقد پهن حله را بر آید بدان صریح کند
تا این پیشرفت از بعضی ایشان معزوم گردد و بر آن اعمادی بداند و هیچ ندر بر خود
باشد و صرف تبیین یا اصلاح از آن فرایند بعضی نسبت اسفالت چنین منسل خطی را
ند که خطه حرمی بداند و چون مواصف این محبوب از عاقبت احوال بر و ح
نهاد و قوت از اصلاح ربا و اجتماع دست داد آن را کشف حقائق روح الهی
نام کرده شد امید بعضی فضل واجب الوجود آنکس مسامح این ضعیف را متذکر
کرد اند و میان این کتاب خاص عام را در وسط زمین متابع و مستمعین
و ما ذکر خطه الله عز و جل **بسم الله الرحمن الرحیم** باید دانست که شایع هر کتاب را خدا که در
معانی تبع صاحب آن کتاب لازم است از راه لفظ نیز باید که متن و شرح مناسب
باشد پس چون متن این کتاب بلفظ باری بود و نیز منبع آن گویم و شرح را
بلفظ باری اد کرده ایم تا عایت مناسب کرده باشیم و هم نوع این شرح عام تر باشد

و همچنین

و همچنین مدغم گشته که لفظ کتاب را اولاً ایراد می کنیم آنکه به شرح مشغول می شویم اما
جدول را بعد از آنکه کیفیت وضع و نسبت آن شرح دهیم نوعی بر سیم تا کتاب را بطول
نشود و اگر کسی جدول را نیز باین کتاب الحاق کند روا باشد و شایسته بود این
کتاب را الا آنکه که سالها در طلب و فوف بر ما خدا علی و بر این بر هر ای عمر
صرف کرده باشد و بوی از آن نسیم او رسیده و اگر خدای تعالی توفیق بخشد
متن این نوع را با شرح زبان عربی نقل کرده شود تا قواید آن عرب و غیر را شامل
کرده و در کرجیل و ثواب جز را مدح کند و ما التوفیق الامنه والامعاء الاله علیه
توکل و الله اعلم **مجموع در صحبت دکان و ای در صدوز و بوم حدیث**
رصد سنا دکان از باریک تر سنا کا با باشد از برای یک هم حدیثی از زمین با آسمان
راست از کارهای زمین تا کارهای آسمان تفاوت باشد **شرح** موجود است
مجموعه دو قسم از قسم اول را عالم سفلی گویند و آن عبارت بود از این در میان
فلك قرست از عناصر چهارگانه است و هو اواب و زمین و از مواد علمیه یعنی
معادن و نبات و حیوان و قسم دوم را علوی خوانند و آن فلك قرست را محیط است
با و از افلاک و با این افلاک شامل است از کواکب و نزار و بر و سکن نیست که از محسوسات
این محسوسات مذکور بود و قوف بر آن آسمان تر باشد از این دور تر بود مستلا
مساقت بر روی زمین میان و جنبان و جنبان و چه میسر بود که بدراعی معلوم ساخت
کنند و این قدر هم که اند اما اگر مسافت میان مرکز عالم و میان افق
مثلاً خوانند که بدانند و وجه محاسن و طرق این را دانند الا از سکا و ایشان
را همان اند در علم و فکر معالکیم را از کتاب مجسطی دانسته باشد و او را تحقیق شود
که میان این طریق که او در معرفت دوری افق و ماه از زمین و در معرفت نسبت
جرم ایشان با جرم زمین گفته است و میان این طریق که بدراعی مساحت کنند
خدا آن تفاوت است که در ویم ناید و اگر کویند تفاوت میان این دو طریق
جدا است که میان آسمان و زمین بر تسلسل فیشل که بدراعی تفاوت نیز از این مرتبه
ازین بیشتر است و ازین است که اکثر مفسران که این طریق بداند هیچ نمایی گویند
محالست که آدمی بداند که از زمین تا با افق جسط را هست و همچنین اگر خواهد که از

ت

فصل پنجم

بویست یکی از حیوانات شمل است بران از عروق و اعصاب و عظام و از اعضا ی باطنه
 و کفایت وضع هر یک معلوم کنند معرفت آن بحسب بصر انسان دست دهد اما اگر
 نخواهند که یکی از فلالک را بداند که در وی چند فک است و دیگرست و وضع هر یک را بداند
 چگونه است بر وجهی موافق باشد اصولی که عقول سلیمه و براحتی فاطمه کفایت
 آن حکم است بر وجهی ثابت و فکری صواب و مانند آسمانی و نور رحمانی دست
 نهد چنانکه در کتاب بیان کبر و ازین است که تا یسمیانه و معانی این جماعت را
 خدا و بدان حلقه خوانند است از آنکه که فرموده ان فی خلق السموات و الارض احکما
 الدلیل و الهیارات لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جمیع
 و مستکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا **مکمل** و مبرور و
 ما یوشاه جهاد بزرگ شود با بند رسد دست نداده باشد **شرح**
 در عقول ثابت است که کارهای کوچک ملوک کارها باشد و این معنی هر کار که
 فرض کنند موجود باشد تا بکارهای بزرگ هر رسد علی الخصوص کار رسد که این
 کار است که چنانکه است با ششمان توان کرد نه از بهر آنکه در رسد و الالباب
 ان تا حاجات بسیار احتیاج است چه اگر سبب همین بودی کسی که این معنی فکری
 با اصحاب اموال استعانت کردند برای اعداد و حساب و احتیاج است بدان که الالباب رسد را
 از قوت بعضی توانست آورد احتیاج است و جهت کار بزرگ است و این بسیار
 می باید تا تمام شود بر حضور بعضی استادان اقتصاد بتوان کرد یکی استادان آن
 عصر را واجب بود جمع کردن ماهر که صفت صحیح را ظاهر کرد اند و باستوار هم
 ان الالباب بر وجهی ساخته و پرداخته کردند که هر از آن بحسب آن وقت هر که
 بود و مسلک است که استادان این صفت را از اطراف جمع کردند بعضی لطف
 تواند بود و بعضی بصیرت و لطف از قبل ملوک موثر تر باشد و عفت جزا را ترا
 میر نشود و همچنین در اتخاذ الالباب رسد و حکومتی علی بان الالباب و تصرفات بود و
 طریقه های غریب احتیاج افتد باینکه بزرگان اطراف را جمع کنند تا چون ماهر و حواری
 همه بآمد بکرشمه کرده عرض از رسد تحقق تر باشد و مقصود از و بصواب نزد بکر
 و اجتماع افاضل عصر و استیلاط عمارات آن جزین معدلت و صیت تربیت

لحن

با و شاه روزگار می تواند بود و همچنین چون در هر عصری بزرگوار باد شاه از عصر کسی دیگر
 نباشد اصحاب رسد بخوانند که در چنین کارهای بزرگ خزان باد شاه استعانت کنند
 تا تمام ایشان با تمام اسکن بزرگتر اهل آن روزگار است باقی ماند **مکمل** و بدین
 رسد موضع سارکان بر آسمان و مقنن و مقنن ایشان با یکدیگر و جدا شدن و مقنن و
 ایشان از یکدیگر و از زمین و مقنن و مقنن ایشان معلوم شود **شرح**
 گفتند رسد سارکان بر آسمان از کتاب جمیع معلوم شود اما موضع اصحاب
 باقی در مقام سیم بیان کرده است و اما موضع ماه باقی در مقام چهارم و پنج گفته است
 و اما رسد پنج سارکان باقی رطل و منتری و مرغی و زمین و عطارد و باقی در مقام ششم گفته
 و اما رسد مواضع ثواب باقی در مقام هفتم است و چون مواضع سارکان معلوم
 کرد در هر آنکه اتصالات و انفصالات میان ایشان هم معلوم شود و اما خدای در وی
 ایشان از یکدیگر یعنی یکی از فلک هر سارکان تا به یکدیگر شناخته و دیگر جدا صاف است
 اگر مراد است که این مسافتی بواجب می شود و این چون در میان و اعمال و غیر آن
 معلوم شود در جمیع در مقام پنجم این معنی را در آفتاب و ماه بیان کرده است بران
 مقدر که نصف قطر ارض واحد باشد و دیگر سارکان را تا منقوض شده اما سارکان که
 بعد از بطلیموس بوده اند از این معنی را در تمامیت کوکب بیان کرده اند و این خبر
 که نصف قطر زمین واحد باشد و هر بر تقدیر در میان و اعمال اگر مراد است که از
 فلک هر کوکبی تا بفلک کوکبی دیگر جهت فلکی دیگر است یا نصف فلک دیگر میان ایشان
 نیست یا نه از معنی را بطلیموس در اول مقام ششم آورد است و این ترس از اخبار
 کرده که نزد بکرین فلک با فلک قمر است آنگاه فلک عطارد آنگاه فلک هره آنگاه فلک
 آفتاب آنگاه فلک مرغی آنگاه فلک مشتری آنگاه فلک زحل آنگاه فلک ششم که مجموع
 ثوابت بودی است آنگاه فلک ششم که از فلک اعظم خوانند و این محیط است تا بن
 افلاک که بر ششم و اما دوری این کوکب از زمین بطلیموس جز افتاد ماه را متعین
 شده است بران وجه که گفتیم و اما سارکان مجموع را متعین شده اند و در میان
 که ساخته اند مشهور است و اما یکی از رسد مقدار زمین هر سارکه چگونه شناخته و غریب
 گفته شود **مکمل** و از دانستن آن حکم توان کرد که بعد ازین در عالم چه خواهد بود

است

فلسفه و فقه

از نقطه معین تا همان نقطه از اصولی که در جمیع مغز است خفاکی در او لا از فضل اشارت
بدان وقت معلوم شود و آن مغز بر آن سبقت است که مصنف فرموده است و این
مواضع کوکب در آسمان این حرکت خواهد کرد که شناساند که از حرکت بر توانی خوانند
نه بجز آن آوایی که برخلاف توانی روح است الا در معرفت طوابع اوقات و بعضی
اختیارات خفاکی از این کتاب معلوم کرد و داشت الله **سبحانه** و آن پنج ستاره گاهی
راست روند و گاهی از راه بازگردند و قدری پیش باز روند پس باز راست بروند
شبه یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد هر یک از اینان که از اسقامت
حرکت کند از مغرب سوی مشرق بر توانی بروج خفاکی از محل مثلاً بنور روند و انگاه
بپور او چنان برتریب و گاهی از اسقامت عدول کنند یعنی از مشرق بطرف مغرب
روند برخلاف توانی مثلاً از محل بکوت روند و انگاه بدلو و علی هذا و درین حالت
ایشان را راجع گویند بعد از آن دیگر باقی بقیه شود یعنی از مغرب سوی مشرق روند
خفاکی در وضع اول بودند و هرگاه که از اسقامت رجعت خواهد گرفت اول چند دور
مقیم باشند یعنی هر یک جاساکن باشد انگاه راجع شوند و بعد از رجعت همان قدر باز
مقیم شوند انگاه از اسقامت روند و سبب آن اختلاف که از روش ایشان باشد
می دانند ایشانرا گفته اند که یزد و یوز از این اختلاف گفته اند یعنی اسقامت افاده
و رجعت و بعضی دیگر در حرکات ایشان نام اختلاف باشد و آن چنان بود که در حال
اسقامت حرکت ایشان گاهی بطی تر باشد و گاهی سریع تر و در حالت رجعت هم چنین
و اما اقسام و راه سرعت و بطی نوع و کوکب نامیده را از این اختلاف است پنج
که ام موحد نوع و باید دانست که در اصول حرکت مغز است که در حرکات دوری
سمای نشانه که هیچ وجه اختلاف لاحق شود بلکه هیچ حرکتی از آن مقدار حرکت
که در اصل ابداع او را فرموده اند و یزد کند هم در جهت و هم در جهت و هم در جهت
حرکت بر مرکز شب باشد یعنی رؤای متساوی دراز نیست و متساوی پیدا کند اگر در یک جهت
بر مرکز رؤای پیدا کند که مقدار او نیست با چهار فایه یعنی در سمت دیگر از
کند خفاکی مجموع هر دو را به پنج چهار فایه باشد یعنی فایه و علی هذا و چون شبیه حرکت
دور نیست باین نقطه که مرکز است پیش تواند بود پس نسبت با بقایا دیگر خواهد

تفاتی

19

رقم

ان قسط

ان خط باشد و خواه خارج مختلف باشد و از جهت سران برین معنی دایره ایچ فرض کنیم بر
مرکز آن قوس **ا ب** و مساوی قوس **خ د** سایریم پس اگر حرکت کوکب بر محیط این دایره
متناسب باشد زاویه که بر مرکز پیدا کند در زمان حرکت بر قوس **ا ب** چون زاویه
باشد که پیدا کند در زمان حرکت بر قوس **خ د** از هر یک در شکل خود مقدار مشخص
عقد پس بیان کرده است که نسبت زاویه مرکزی باز زاویه دیگر سران هر مرکز چنان
نسبت قوس زاویه اول باشد با قوس زاویه دوم لیکن قوس مساوی قوس است **ب** سبب
تشابه حرکت و اتحاد مقدار زمان پس زاویه مساوی زاویه باشد و چون معرشد
کوتاه تر حرکت و اتحاد مقدار زمان پس زاویه مساوی زاویه باشد و چون معرشد
کوتاه تر حرکت دوری نیست با مرکز است می گوئیم نسبت با هم نقطه دیگر فرض کنده
مرکز آن کوکب متشابه باشد اما اگر آن نقطه داخل و این باشد چون نقطه **ب** مثلاً
میان **و د** وصل کنیم و خط **د ه** را از طریق **ا** خارج کنیم تا محیط رسد بر **ا** و کاین
از شکل معلوم از مقدار سیم از کباب **ا** اندر سکه **ا** دورترین نقطه است نسبت با **و د**
و از دیگرین نقطه است نسبت با **ا و ا گ** **د ه** وصل کنیم و خط **د ه** را
که **ا ب** که نزدیک تر است به نقطه **ا** خود تر نماید از **خ د** که دور تر است از **و د** پس **د** را
اجرای کنیم تا **و** **ا ب** وصل کنیم پس نقطه **ج** سبب آنکه مرکز دوری است نقطه **ب** است
از نقطه **ج** لیکن **ا ب** مثل **و** است پس

از قطعه $\frac{1}{2}$ یکس $\frac{1}{2}$ مثل $\frac{1}{2}$ است پس
 قطعه $\frac{1}{2}$ اعظم باشد از قطعه $\frac{1}{2}$
 و چون هر یکی از نصف و ابره گفته
 پس وتر $\frac{1}{2}$ اعظم باشد از وتر
 $\frac{1}{2}$ پس از $\frac{1}{2}$ حد کنیم $\frac{1}{2}$ را
 مثل $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{2}$ وصل کنیم پس
 ضلع $\frac{1}{2}$ مساوی ضلع $\frac{1}{2}$ باشد
 و $\frac{1}{2}$ منتهی است از او $\frac{1}{2}$ $\frac{1}{2}$
 مساوی زاویه $\frac{1}{2}$ است از ابره
 اکنون قوس $\frac{1}{2}$ مساوی قوس $\frac{1}{2}$ است

از دو طرف نقطه دور تر برآمدن آن دو نقطه ماس منقسم بود بدو قسم آن قسم که دور
 منقسم آن باشد نصف اولی که نزدیک آن قسم را که خط منقسم است باشد
 نصف است و بعد از آن است این اصطلاحات می گویند رجعت و استقامت
 و اقامت که یک یکی ازین دو اصل تواند بود خارج مرکز یا بیرون مرکز خارج و
 داخل خط منقسم که نسبت نصف قطر خارج مرکز با بیرون مرکز مرکز خارج و
 مرکز عالم باشد و از این طریق اگر مرکز گویند چون نسبت نصف قطر خارج دور
 باشد نصف قطر دور بر و چون حرکت کوکب بر محیط دور بر که از مرکز حصه و
 حرکت اختلاف گویند یکی از دو نصف اولی و منقسم لا محاله و در نصف دیگر مرکز
 توانی پس اگر حرکت کوکب بر محیط دور بر در نصف اولی اختلاف توانی باشد که مرکز
 خارج در اصل خارج که از مرکز حرکت کوکب بر محیط خارج که از مرکز حرکت اختلاف و مرکز
 و سه در اصل دور بر و مرکز حرکت کوکب بر محیط خارج که از مرکز حرکت اختلاف و مرکز
 بر خلاف توانی بعد حرکت اختلاف نقطه نامی که مرکز کوکب را در طرف منقسم
 راجع باشد و در بیانی از آن دور بر خارج منقسم لا محاله از استقامت و رجعت
 و بعد از رجعت و پیش از استقامت که درین دو حال اوقات نماید و اگر حرکت کوکب
 بر محیط دور بر در نصف اولی باشد که مرکز حرکت کوکب در اصل خارج
 بر خلاف توانی بعد فصل حرکت اختلاف باشد مرکز حرکت و سه در اصل دور بر و مرکز
 کرده باشد و حرکت کوکب بر محیط خارج هم بعد اختلاف بر توانی نامی که مرکز کوکب
 در جانب اوج نادر و راجع باشد و در بیانی از آن دور بر خارج منقسم لا محاله و در
 و اقامت نماید و حال بیانی راجع تفصیل از آن که می بینیم بر همان سطح و دلیل قاطع
 بعون الله تعالی بعد از آنکه دو مقدار از یکدیگر اول منسوب به قوس و دوم
 با جوی قوس **مسئله اول** دایره ای که مرکز آن مرکز است و از آن دو نقطه
 کشیم و **راخنی** که مرکز عالم که است و منقسم که است که سه بود و خط
 و دو نقطه **قوس** که از دو طرف منقسم بر بیرون مساوی و دو خط
اخراج که کشیم و **اصل** که تا قاطع که با قطر **بر نقطه** آنکه
مصل کشیم پس خط **خط** که خط منقسم شود چه قوس **چون**

قوس

چون قوس خط است بر خط **چون خط** بود
 و خط **چون خط** و خط **چون خط**
 از هر یک هر دو خط که از دو جانب
 بعد از آن باشد بر دو بر مساوی مساوی
 باشد چنانکه در مقاله سیم از کتاب تقدیس
 مشهور است پس **قوس** باشد مثل
 و مثل **چون مثل** باشد و از او
نقطه چون زاویه **باشد** باقی باشد و از او
چون زاویه و **مثل** است
 و زاویه **چون زاویه** است و از او
مشتعل است بر آن هر دو یک زاویه **که**
 با زاویه **معادلی** و قایم باشد است بر زاویه
 بر معادل و قایم باشد خط **مسئله**
 چنانکه در مقاله اول از اصول مبحث است آنکه دعوی می کنیم اولاً که نسبت
چون نسبت است با **از هر یک** چون **و اصل** کنیم
 و از **خط** موازی **اخراج** کشیم خط **مخود** باشد بر خط **از هر**
 یکی زاویه **که** در نصف دایره افتاده است قایم است و هر دو خط که موازی
 باشند و خطی بر آن هر دو افتد شود چون **که** و لغت است بر **داخل**
 را معادل و قایم کرد از پس در مثل **زاویه** مساوی زاویه **که**
 است از مثل **از هر یک** هر دو زاویه **را** که با آن بر دو قوس **که**
 حکم مساوی اند و ضلع **مشتعل** است و هر یکی از دو دایره **که** افتاده اند
 پس یک است و ششم از مقاله اول از اصول اصطلاح این دو مثل **مساوی**
 باشد پس **منقسم** باشد بر **و چون** دو مثل **مشتعل**
 باشند و همچنین دو مثل **مشتعل** است **سپس** مساوی زاویه افتاده باشند
 پس نسبت **چون** نسبت **باشد** **یعنی** و نسبت

فرض کنیم و داخل که در شیب است با وج که و مرکز خارج که و مختص
 که است و مرکز عالم بروی نقطه بود و است که نصف قطر خارج
 که از مرکز عالم مختص رفته است اعظم باشد از نسبت حرکت وسط به حرکت
 خاصه هم رجعت باشد درجه خارج از خارج مرکز به حرکت خارج به مرکز خلاف
 بر این است و بیش ازین مرکز که عالم که از محیط خارج مرکز فوس که بعد
 از مرکز حرکت است که فرضی باشد از آنجی که در مرکز است مرکز فوس که فرضی
 که بطریق اولی که در مرکز موصی که مرکز مختص است مختص که اعظم باشد
 در مرکز مودی است رجعت بابت شیب بطریق اولی که درجه موصی دیگر از خارج
 رجعت ممکن نباشد این بیان همان بود که در مرکز مرکز فوس فرض کنیم
 مختص مختص و وصل کنیم پس دو مثل در مرکز مرکز فوس که در مرکز
 باشد کل شیب از خارج شیب از مرکز اصول چه زاویه شیب است
 باشد چون شیب است است باشد که شیب است که شرط توانی اصل
 خارج و اصل بود بر است که شیب فاعن مرکز است نصف قطر خارج چون شیب
 نصف قطر بود بر است نصف قطر خارج حکم مقومه ابو موسی است با اعظم
 است از نسبت زاویه با زاویه و مرکز شیب است با اعظم است
 از نسبت دو زاویه و مرکز شیب است با زاویه و مرکز شیب است
 باشد دو مثل که در زاویه که خارج است مساوی دو داخل
 است پس شیب است با اعظم بود از نسبت زاویه با زاویه و مرکز
 شیب باشد و شیب مرکز شیب است با زاویه چون شیب است
 یعنی پس شیب است با چون شیب است بود با پس شیب است
 اعظم بود از نسبت زاویه با زاویه و مرکز شیب است با اعظم است
 از نسبت حرکت وسط به حرکت خاصه پس نسبت حرکت وسط به حرکت خاصه
 اعظم بود از نسبت زاویه با زاویه و مرکز شیب است با اعظم بود از نسبت
 عالم حادث شود بر توی اعظم بود از زاویه و مرکز شیب است با اعظم بود از نسبت
 پس در زمانی که کوکب را حرکت خاصه بر مرکز عالم زاویه حاصل شود و حاصل



در

فرض کنیم و وسط حرکت اختلاف مرکز بر توی پس حرکت او بر توی زاویه
 بر مرکز وسط و آن بود و نقطه فاس که متصل مشترک اند میان نصف اعلى و نصف
 هم جامع بود نسبت اولى مرکز کوکب بر توی افق قدر حرکت وسط خارج است
 به کوکب یا کوکب را بر خط مستقیم نازل یا صادر می شود و آن در نصف اسفل هم
 باشد به غایت سرعت حرکت کوکب بر محیط مذکور چنانکه پیش ازین در زمان
 سرعت و بطور کوکب گفته شد است آنجا که کوکب نقطه بود بود با نقطه
 بعد از آن نزدیک بود آنجا که ان قوس در نظر بزرگ تر می باشد از ان قوس که در
 دو نقطه دور تر بود پس چون حرکت کوکب در نصف اسفل بر خلاف توی است
 فرض کردیم غایت سرعت حرکت او بر خلاف توی
 این باشد که نقطه نزدیک تر و چون بیان کنیم
 که آن حرکت مودی رجعت نیست در واقع و دیگر
 بطریق اولی بابت شیب یا شیب است که فوس
 مختص بود از مرکز فرض کنیم و وصل کنیم
 پس در مثل و ضلع از طول است از ضلع
 و آن ضلع طول بود اگر داند و مساوی
 به مرکز نصف قطر بود بر است پس بعد از آن
 نسبت با اعظم باشد از نسبت زاویه
 با زاویه و مرکز شیب است با اعظم است
 از نسبت حرکت وسط به حرکت خاصه پس نسبت حرکت وسط به حرکت خاصه
 اعظم بود از نسبت زاویه با زاویه و مرکز شیب است با اعظم بود از نسبت
 عالم حادث شود بر توی اعظم بود از زاویه و مرکز شیب است با اعظم بود از نسبت
 پس در زمانی که کوکب را حرکت خاصه بر مرکز عالم زاویه حاصل شود و حاصل

در

توانی در آن زمان از حرکت وسط هم بر مگر عالم بر توانی آوردن او به **حاصل**
 شود پس گوئیم که رابر توانی را و به **حاصل** آمد و مستقیم ماند و صواب مظهر
 و چون ثابت شد که هر قوس که از دو طرف بعد از حرکت محقق شود عرض کنند
 هم در خارج و هم در دور و هر قوس مستقیم است پس در نقطه بعد از حرکت
 محقق شود که توقف است مانند چنانکه توقف آنکه حاصل می آید که گوئیم که این است
 حرکت خود را در وقت با یک حرکت دیگر که تا قوس بعد از حرکت دیگر که تا قوس را با یک حرکت
 تا مساوی باشد از اول تا آخر متساوی و چون در هر یک از حرکت بر توانی را بدست در
 مثال این خارج و دور بر حرکت بر غیر توانی بر همان دور که در دور نقطه بعد از حرکت
 این نقصان می بینیم نیست خدا تعالی حادث می شود که هر قوس حاصل نماید که گاهی
 حرکت و عدم گاهی پس ممکن است که حرکتی ایجا نکند و باز حرکت بر توانی
 روی و در تدریج و ممکن است که حرکت کوکب بر خلاف توانی بود مساوی نیز می شد
 اما بر آن قدر که در آن نقطه گاهی باشد اگر حرکت کوکب در اصل یعنی باشد
 بعد از روز شش از آن و پس از آن کوکب را و اوقات متساوی می باشد
 من اگر کتب چون گاهی در کتابی است بود و اگر نیست **حاصل** اعظم باشد از
 نسبت حرکت و مسافت حرکت اختلاف از مرکز عالم دو خط خارج توان کرد که از
 دو طرف حصص بر دو دور متساوی تدویر قطع کند و از جانب دیگر محیط منتهی شود
 یعنی که نسبت بعضی از آن حرکت از این دو خط در داخل تدویر واقع می شود
 از حرکت از دو خط این فاصله خارج تدویر چون نسبت حرکت و مسافت باشد از حرکت اختلاف
 از هر یک از حرکتی که از مرکز عالم خارج کند تدویر اقصای خطوط آن بود که بعضی
 تدویر منتهی شود و با و اقرب بود اقصای تدویر از آن بود که بعضی
 از مسافت سیم از کتاب اقلیدس و این داخل تدویر آمده باشد از آن خط هر
 کدام که دور بود از مرکز اقصای تدویر از آن تدویر بود که هر یک از مسافت از آن
 و در سیم نماند که چون مقدار در باشد ای قوس و پس معلوم باشد و از دور
 اول هر یک که چند و در مقدار دوم هر یک که سیم است پس از آن هر یک که در
 اقصای از سیم معلوم پس چون آن نسبت معلوم اعظم باشد از سیم معلوم

در آن

بعد از آن که علی مذکور گاهی از دور تدویر از آن نسبت معلوم مساوی است معلوم
 شود چه متساوی است با سیم است این عبارتنامه پس از خطوطی که تا طبع تدویر توانی
 این خطی می شود باشد که نسبت نصف از دور داخل تدویر و از جانب دیگر
 از آن خارج تدویر باشد چون نسبت حرکت و مسافت باشد از حرکت اختلاف و آن خط
 خطی باشد که تا سیم تدویر و از اول تا آخر در دست لای یکی از خطی باشد از آن نسبت
 معلوم است که قوس حاصل می شود است در دست لای هر یک از آن تدویر
 چون یکی از قوس حصص حاصل شود بعد از قوس از طرف دیگر که در سیم است آن قوس
 باشد از دور و چنانکه در سیم است از مسافت سیم از کتاب اصول مقدس و حکم مقدمه
 اوست که اگر تدویر در خارج مرکز قوس کند و آن موضع قاطع از دو خط و در
 طرف بعد از حرکت و دو خط خارج کند چنانکه مرکز عالم بگذرد و از جانب دیگر محیط
 خارج منتهی شود نسبت حرکت از آن دو خط با این از آن خط میان مرکز عالم
 و محیط خارج باشد از جهت اقرب چون نسبت حرکت و مسافت باشد از حرکت اختلاف
 نسبت حرکتی که مرکز خارج را از آن است پس حرکت حاصل بر توانی با حرکتی که کوکب را
 از آن است نسبت حرکت خارج بر خلاف توانی و مقدار حرکتی از این دو حرکت است
 از سیم که در آن که جدا باشد بعد از تدویر آن مسافت دعوی است که چون کوکب
 بر یکی از این دو نقطه قاطع تدویر رسد از دور و از خارج مرکز او را ای و هوایی
 حاصل شود و چون در تدویر باشد که این آن دو نقطه است از طرف بعد از حرکت
 کوکب را یعنی لازم آید که نسبت اقصای تدویر و قوس دیگر از طرف بعد از حرکت
 من اقصای کوکب مستقیم باشد و نسبت بر همان برین دعوی تدویر را خط
 که مرکز عالم است است و مرکز تدویر که است که سیم است اقصای تدویر و
 از خطی که قاطع تدویر تواند بود خط را قوس که آن مسافت است که نسبت به
 از آن تدویر داخل تدویر است و این از آن خط خارج تدویر است چون نسبت حرکت و مسافت
 با حرکت اختلاف آنکه قوس از مسافت سیم است چنانکه و از آن نسبت معلوم
 با محیط تدویر و نسبت بعد از حرکت کوکب است محیط تدویر که حاصل کند با قطر را
 بر قطع کند و طاعت حکم معانی که اگر دایره خارج مرکز تدویر آن تدویر بود

در اول عالم بر توالی است حرکتی حاصل می شود و بر توالی فوس قطع کند و مرکز عالم
 را از او جدا کند پس از حرکتی که کوکب را بر خلاف توالی حاصل می شود و از او
 جدا شود و او را بر خلاف توالی زاویه \angle حاصل می شود پس کوکب را از او جدا
 و چون کوکب را باقی بماند \angle متغیر می شود بر توالی و در نقطه \angle و حرکت
 یعنی حرکت کوکب بر خلاف توالی زاویه است بر حرکت او بر توالی پس لازم است
 که در نقطه \angle و حرکت باقی بماند یعنی حرکت بر توالی و حرکت بر خلاف توالی هر دو مساوی باشد
 و چون کوکب را در هر دو جهت دوران موضع پیدا کند که اول بود باقی و اگر حرکت کوکب
 در اصل توالی باشد ممکن است که جهت دور کوکب را واقع نماید و این جهت دور
 است و هنگامی که حرکت هر دو یکی آن موضع یعنی دوران و حرکت کوکب متغیر \angle و بعد
 و چون در طرف دیگر از بعد از قرب خطی مساوی \angle اخراج کند از بعد از
 تا خط طالع آن خط را محیط تدویر از جهت اقرب هم از جهت با بعد و در نقطه طالع و
 و قوت باقی بماند پس باقی که دور در نقطه \angle هر چند این دوران معینی است
 عدم تفاوت است اما چون کوکب در طرف دیگر از جهت اقرب است پس حرکت
 کوکب بر خلاف توالی باشد و غایت مزعوم است از آن معلوم می شود که اگر از جهت
 باقی و از جهت خارج مرکز می گویند است \angle باقی که حرکت کوکب و این جهت
 از جهت زاویه \angle از او به \angle پس بر کوکب است \angle باقی که جهت دور از
 است مجموع دور زاویه \angle یعنی زاویه \angle از او به \angle باقی که جهت دور از
 چون است \angle است باقی که جهت دور از او به \angle مساوی زاویه
 است جهت دور بر توالی \angle از او به \angle مساوی زاویه \angle
 است نسبت تساوی دو قوس \angle باقی که حرکت کوکب است و این است که در
 است \angle باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle و حرکت کوکب است
 باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle یعنی زاویه \angle که حرکت کوکب است
 از او به \angle و بعد از نصف مقدم در نسبت اولی و نصف ثانی در نسبت ثانی
 است نصف \angle باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle باقی که جهت دور از او به
 یعنی زاویه \angle که مرکز است است لکن نسبت نصف \angle باقی که جهت دور از او به

حرکت خاصه حاصل در مقدمه دوم نیز بوده است پس سبب حرکت و سبب
 خاصه است و از نسبت زاویه \angle از او به \angle و این لازم است که جهت دور از او به
 از او به \angle است و از نسبت حرکت خاصه با حرکت و سبب است و این که مرکز خارج
 حادث شود و نسبت او را زاویه \angle از او به \angle چون نسبت حرکت خاصه با حرکت
 و سبب اعظم بود از زاویه \angle از او به \angle در آن زمان که کوکب بر حرکت خاص
 از محیط خارج قوس بر خلاف توالی قطع کند و مرکز عالم را زاویه \angle احداث کند هم
 در آن زمان که مرکز عالم را زاویه \angle احداث کند پس از او به \angle که بر خلاف توالی است
 قطع کند هم مرکز عالم را زاویه \angle احداث کند پس از او به \angle که بر خلاف توالی است
 زاویه \angle کم شود و زاویه \angle کوکب را بر خلاف توالی حاصل می شود پس او را
 راجع بیند و حاصل در دو جهت در نقطه \angle کوکب را و قوت لازم آمد و در نقطه \angle
 هم در جهت باقی و از طرف دیگر مساوی قوس \angle هم قوس در جهت باقی و در همان
 قوس و قوت دوم باقی و در سایر اجزاء خارج مرکز استقامت بود و این است که
 خواسته می یابد که در آن عالم اندک تفاوتی و آن هم بر آن گذرد که حرکت کوکب
 در دو جهت در نصف اولی بر توالی بود و در نصف اسفل خلاف توالی است اگر یکس
 این باقی است یعنی در نصف اسفل بر خلاف توالی بود و در نصف اسفل بر توالی بود
 با اعتدال و کینه باقی \angle که در دو جهت دور بر نصف و مرکز عالم گذشت است
 و کوکب است \angle باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle
 اعظم بود که اعظم بود در مثل آن بود که کوکب را اصلا رجعت نبود و بر توالی بود
 حاصل می یابد که اصلا رجعت نبود از مرکز کوکب که در تمام در نصف اسفل بود از
 دور و مجموع حرکت بر توالی احسا شد و در نقطه \angle باقی که حرکت کوکب بود حرکت
 و سبب احسا شد هم بر توالی که کوکب که باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle
 پس حرکت اختلاف را از مرکز باقی که حرکت و سبب بر حال خود احسا شد و در تمام
 از دو نقطه \angle باقی که جهت دور از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle
 در دو قوس \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle
 لکن مرکز که در آن دو قوس بر جهت بی توالی بود و از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle از او به \angle

اعظم بود از نسبت زاویه α به β باز او به γ پس نسبت حرکت اختلاف با حرکت وسط
 چون نسبت زاویه α باشد اعظم از β مثلا چون α بر خلاف توانی قطع کند
 بر مرکز عالم زاویه β حادث شود هم در آن زمان حرکت وسط زاویه γ قطع
 کند و او را زاویه γ بر خلاف توانی حاصل آید پس رجعت لازم او برده و اسناد مل
 خارج مرکز می گویند نسبت α به β اعظم است از نسبت زاویه γ به δ باز او به
 ϵ و مرکز نسبت α به β اعظم بود از نسبت دو زاویه γ به δ لکن نسبت
 α به β چون نسبت α است γ به δ یکم مقدمه او به ϵ و زاویه γ به δ مساوی زاویه
 α به β است چه مرد و بر قوس α اند و همین زاویه γ به δ مساوی زاویه α به β
 است نسبت مساوی دو قوس α به β و γ به δ پس نسبت α به β اعظم بود از
 نسبت زاویه γ به δ باز او به ϵ و مرکز نسبت α به β اعظم بود از
 دو زاویه γ به δ یعنی زاویه γ به δ که خارج است باز او به ϵ و علت
 نسبت α به β اعظم بود از نسبت زاویه γ به δ باز او به ϵ پس نسبت
 نصف α به β یعنی نسبت حرکت اوج با حرکت خاصه اعظم بود از نسبت
 زاویه γ به δ با نصف زاویه γ به δ یعنی زاویه γ به δ پس نسبت حرکت اوج
 با حرکت خاصه چون نسبت زاویه α به β باشد اعظم از γ به δ چون زاویه γ به δ
 مثلا باز او به ϵ پس در زمانی که کوکب حرکت خاصه بر مرکز خارج
 زاویه γ به δ احداث کند که آن زاویه بر مرکز عالم دور α به β بود بر توانی
 هم در آن زمان حرکت زاویه γ به δ بر خلاف توانی احداث کند پس کوکب
 زاویه γ به δ بر خلاف توانی حاصل آید و رجعت لازم او بود و هم چنین در قوس
 دیگر که متصل بود بعد از طریق دیگر مساوی قوس α به β هم قوس رجعت بود
 و در برابر آن در خارج مرکز مسافت بود الا در دو نقطه که متصل شدند
 میان قوس رجعت و قوس مسافت که آنجا و قوس بود است نامی بر جای
 که کوکب بر وجهی که ازین ناحیه گذشته از دو حواله قوس و المین و چون معترضه که
 تا به حرکت دوری نسبت یکدیگر نقطه که مرکز در آنجا است پس بنویسند و
 نسبت باطله های دیگر حواله داخل و ایر و حواله خارج مختلف باشد پس اختلافی که ما

علاقه

از حرکات کوکب مشایع می گنیم چون سرعت و بطور رجعت و امتناع از رجعت
 نسبت آن باشد که ما بر مرکز آن محیط که حرکت ایشان بر اینست تمام یکسان مرکز
 عالم که مرکز زمین انجاست و میان سطح زمین که ما را می بینند با فلك الارض که
 حرکات کوکب از آنجا اعتبار کنند مساوی است پس آن نقطه که حرکت کوکب
 با آن مشایع است بر مرکز عالم باشد و بر سطح زمین از آنجا فلك که مرکز
 انجا از مرکز عالم و از سطح زمین خارج باشد یعنی حواله مراکز و دایره انجاست
 باید کرد از هر حرکتی که از موضع ازین اختلافات مشایع می افتد نسبت
 آن مشایع این افتد و چون فلك اعظم کوکب است نسبت فلك دیگر حتمی که فلك
 قریب است از او اختلاف حرکتی محسوس نه و اگر نیز محسوس است نسبت حواله
 حاصل کنند شود بعضی نسبت که آن اختلاف از خطی است که در آنات رصده افق
 تواند بود یا در بین آن اختلاف و وجهی است که اوج فلك مشایع و فلك دیگر را که نسبت
 سطح اند یعنی هر یک یک فلك اند و هر یک دو سطح هستند بر متوازی محیط که مرکز یکی
 مرکز عالم است فلك مرکز زمین چنانکه هر خط که از آن مرکز یکی از آن دو سطح
 کشند بر مشایع باشد و است افلاک کوکب سیاره مسدود از حواله ایشان
 اختلافات که کوکب ایشان بود و در آنجا ایشان افلاک خارج مرکز و در آنجا
 کردند و چون وقوع خلاف می است پس هر جا که فلك خارج مرکز ثابت کنند
 ناچار حواله قریب باید کرد که خارج مرکز در بین او باشد و وجهی که بعد از توهم
 اختلاف خارج مرکز از او و جسم مستدیر یعنی فلك که وضع ثابت و در آنجا
 بر تابدی باشد باقی ماند و این دو جسم را متجان حواله می گویند از هر دو
 حواله قریب باید کرد که در دو دردی مرکز باشد چنانکه فلك در آنجا
 پس هر یک از افلاک سیاره مسدود منقسم شوند به فلك دیگر چنانکه بعد ازین
 در تمام کوکب شرح افلاک هر یک باید و با بعد التوقف α به β و γ به δ و ϵ به ζ
 هر یک یکی بر زمین کرد اما آن بر آید این سخن تقریبی است و کیفیت
 آنست که بطریق در آن مقاله جفتم بیان کرد ما است که هر یک ازین کوکب نامی حکم
 رصده اعتبار او در مدت حد سال یکی درجه می رود پس ازینجا لازم آید که دردی می

—

فصل شش در بیان احوال قبا و کتب مشهوره است اول این کتاب مشهور در احوال و
صفت کوه ها و در مکرر را جامع نام می آید انگاه در بعضی از اصناف که صفت کوه ها را
سین نام می دهند و در نزد نویسندگان که مانند خود هم که این کتاب را در هر حال از کتاب مشهور
نموده اند پس اگر کسی خواهد که در هر یک از این اسم پنج اول که کلمات و کلمات است
از این اسم پنج دوم معلوم کند از هر جا که ده هزار را برده از ده بیت که در کتاب
حشده و بی و سه صفت خارج آید از این صفت که جامع و در آیه در هر یک از این
کلمات ده هزار را بر نه و نویسندگان که مجموع که مجموع که کلمات مشهور و راست صفت که
ناسد و چهاره مدس می باشد و انوار شایسته و در این کتاب است
و این وقت از جامع ده و کسکه یکی نیم که شصت باشد و یکی نیم که نود و بعد از آن
یک جامع می کرد و جمیع نامه در هر یک جامع و دو بود باشد
جمعی عبارت از این کتاب بود که بعد از این از هر یک که در بعضی از این
در بعضی از این کتاب نامان نقطه خود کند و از بعضی که در بعضی از این کتاب
مجموع است یعنی از بعضی دایره افق غری و بعضی که نام از بعضی از این
انبار که فوق الارض بود و بعضی که فضا از بعضی دایره نصف النهار و بعضی که در
بود و در این کتاب مشهور و از این که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
در عمل ظاهر شود و زود باشد که در این کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
در این کتاب از این مشهور که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
خاصه که فضا از این مشهور که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
انبار که در این کتاب بود و آن خاصه که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
موضع انعام بود است و اصل در این کتاب است و بعضی که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
نصف النهار که در فوق الارض است و بعضی که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
در طایفه از غایت و غایت از غایت است و بعضی که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
شریقه و غایت که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
نیمه جامع که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما
است و شاید که در کتاب نیز بر فضا و آن که اسم اما

حدول معرفت مبادی جاغما و گھا از فکما شتاز و در مروج

10

مولود

[illegible]

جدول دور مد فکر از ابتدا دور شکاف بی رویی که بحث مثال مثال شد

[illegible]

3

اول باید که در یک سال این اول از جمادی که سر سالست و ماهین مبدأ و اولی
که قسم دوم است از اقسام سال پس معلوم باشد و از این لغت قیاسی می شود
و اما از این اصل سه سال هم می خوانیم و این در سال اول از ده سال یک و آن بعد از چهارده
روز و چهار هزار و شصت و هفتاد و شش می بود است که از جمادی که سر سالست
قرن را از هر قرن که فرض کردیم یکی البروج یا عطارد یا نقطه
در حرکت باشد یکی یکی حرم اربعان یکی که فاعل در اجزاء ملک البروج و آن سیر صحنی
باشد و دوم یکی مرکز دو برابان یکی که فاعل در اجزاء ملک البروج و آن سیر
وسطی که می شود پس چنین از یک سال اجماعی بود از اقسام که ابتدا در شهرت شد بر یکان
تا بعد از اجماع و دیگران که حرکت او را اعتبار کردند تا جمیع اقسام از اجماع حق
باشد و اگر حرکت دوم را اعتبار کنند یا وسط اقسام یا وسطی باشد و ماه و وسطی
حاصل است بعد از آن وقت و با اجماع و وسطی و چون در تاریخ بر یکان سالهای شمسی
و ماههای قمری و در او از ده ماه قمری را یکی سال قمری خوانند و حتی از ده که سالهای قمری
با سالهای شمسی تفاوت باشد پس بعد از آن سال قمری که از جمادی است از اجماع
و وسطی گرفته اند که بعد از سال که چنین است نزدیک می تواند و بعد از آن هر دو سال
تا به سال یکی ماه قمری و به دشت می کشند یعنی سال قمری را سیصد و ماه قمری می گویند
با سالهای قمری با سالهای شمسی را می شود و آن سال را سیصد و ماه قمری که در سال
شون خوانند و چون در سال اول از دو روشا می توان مدگو و یعنی یکی بعد از دیگری
چونکه حاکم بوده از اقسام اجماعی یعنی اجماعی بوده است و اما از این پس
فرد پس آمد ده ایام ماهین از اجماع و ماهین و شش که قسم دوم است از اقسام
سال یعنی صیغه فرموده و اما اصل سالهای قمری نام نهاده و آن چهارده و ده
و یک است با این اصل می توان سالهای قمری یعنی بعضی از آن را می خوانند و بعضی
معلوم کنند بحسب امر وسط یعنی از جمله اجماع و وسطی و در سال که چهارده
شش از آن و پس از آن
مطلوب کردیم که جمیع است و از آن در بعضی که سال شمسی بر سال قمری که آن ده درون
چونست چهار و شصت و هفتاد و شش بعد از یک باشد و از اقسام

که یوما **میگذاشت** از ایام و روشی که یوما **دقیقه** است نقصان
می نماید کرد و چون اول ششتر است از دوم سبقت بر ایام و روشی که یوما **دقیقه**
دقیقه شود و انگاه ماسن ایام و روشی را ازین مبلغ نقصان کنیم **یوما**
دقیقه باقی ماند پس مبداء ایام از دور سستی روز چهارم پیشتر باشد
که روز **است** بعد از آن ایام روز **دقیقه** که سستی باشد و
چون این میگذاشت مرصعه را در جدول حاجی جا غنا و کمال ازین معلوم شود
که بچند حاج و چند که **است** ازین روز و مودا مطلوب و چون بدت ماسن ایام
و روشی ششتر است از بدت یکی قسم سال شصت پس مدخل ایام از دور سستی مقدم
باشد درین سال در مدخل یمن از دور و چون در سال مطلوب شصت و سی و دو
ازین مبلغ چهل و پنج باقی ماند و این باقی را چون برسی محبت می کنیم از محبت بگذرد
باقی ماند و این از ایام هر کج که در دو طریقت پس این سال شون باشد تا درین
طریقه و اسباب این طریقت که ما کنیم لازم می آید که این سال شون باشد چنانکه
بعد ازین سال که تراجا بچست ماسن دوم فرض کنیم که سال اصل یعنی سال
معلوم است که مبداء ایام را در دو طریقت استخراج کرده ام و سال مطلوب سال
شصت و چهل و دوم بزرگتر است مطابق ماسن ده از دور و شکی این
که سال کوی و باشد طریقت ایام و سال و اقوف طریقت ماسن درین
سال اصل سال معلوم است روز باشد و **هنگام** و تفاوت میان سال
مطلوب و سال معلوم چنانچه حاصل شد سی و پنج باشد و چون این مبلغ را
در شون طریقت فصل سال شصت بر سال قری طریقت کنیم از ایام شصت و پنجاه حاصل
آید و از ماسن شصت و شش میزان و مقصد و چهل که مرقوع این صحن
باشد **هنگام** و چون مضاف عیفت **یوما** ازین مبلغ ماسن
نقصان کند و محبت مریکی کل عیفت بر ایام زیادت گردد سی روز و یکجا ماسن
و از ماسن **است** **هنگام** ماسن حاصل ضرب **یوما** **هنگام**
باشد و چون ازین مبلغ مضاف عیفت سوخته دو از ده ماسن نقصان کنیم **یوما**
هنگام باقی ماند و آن باقی را از اصل سال معلوم که **یوما** **هنگام**

این ماسن
در جدول
مورد
است

نقصان می نماید کرد و اول ششتر است از دوم پس بدت یکی ماه قمری و ششتر است
از ایام **یوما** **هنگام** شود و انگاه لول را از نقصان کنیم **یوما**
هنگام باقی ماند و این مبداء ایام و روشی باشد در سال مطلوب
بر این مثال که در جدول اول نموده است و چون مبداء یمن درین سال
از دور سستی روز چهارم و ششتر است که روز دوم سواست بعد از آن
هنگام حاصل در فصل پنجم ذکر شده است و مدخل و روشی عیفت
آن روز چهارم هم که روز یمن حیوان است بعد از آن که ماسن **هنگام** و ایام
و روشی ششتر است از بدت ماسن ایام و روشی شصت بر ایام و روشی باید افزود
یوما **هنگام** شود و انگاه **یوما** **هنگام** را از نقصان کرد
یوما **هنگام** باقی ماند پس مدخل ایام از دور سستی مقدم است بر بعد
یمن از دور و ازین جهت باز از این سال **هنگام** است در جدول و همچنین
باز از این سال **هنگام** شون شده است از مبداء ایام سال کبیسه بوده است
حداقل از محبت سالها سی و پنج کا به برسی و پنج است و این مولفین ریم
از مریح و او و طریقت محبت سال که یکی باقی از نقصان مضاف عیفت سوخته را
خواستیم که از اصل سال معلوم نقصان کنیم بدت یکی ماه قمری بزرگتر است افزود
ازین در اصل که ماسن را در دو طریقت مبداء ایام از دور سستی استخراج توان کرد
و در سال که خواهم مودا مودا **هنگام** و در مریح حقیقت
اقاب و حقیقت ماه در اول هر سال **هنگام** چون از فصل که ماسن ماسن
شور و مدخل آن از دور سستی محبت ماسن و سطح معلوم شد اکنون مریح
است که ماسن و مدخل محبت محبت معلوم شود یعنی از ماسن که از ماسن
اجتماع حقیقی و تفاوت لا محاله میان اجتماع و سطح و اجتماع محبت محبت
معدل اقباب و تعدیل باشد که جرم قمر را بطریقت باید کرد تا جرم اقباب
پسوند و اگر اجتماع و سطحی بیش از اجتماع محبت اقباب افند و اگر بیش
بود جرم قمر آن تفاوت و تعدیل کرده باشد تا بدت اجتماع و سطحی و این
فصل منحل است بد مبداء مودا از مبداء استخراج تعدیل مریح و ماسن علی

از دوزخ و در میان آنجا که مرکز جرم او بود از محیط مذکور و از هر توضع دایره
برگزین رستم کنیم و نقطه را از محیط مذکور مرکز مذکور بر توضع کنیم در سال مطلوب
و نقطه را بمیداء ووشی هم در آن سال به نقطه
اخراج کنیم

پس از آنکه حاصل مقدم معلوم شود
شد مدت تا این است در یک
مطلوب است که مدت باشد
اجتماع فصل و میداء ووشی حاصل
ایند و درین فصل مطلوب است
که سه امثال مدت تا این
مفاومت قرار دوزخ و
مان مرکز جرم هر از محیط

تدویر در سال مرفوع و محبت موضع مرکز مذکور از محیط خارج حاصل آید
و از میان آن می گویم که مدت حرکت مرکز جرم هر بر محیط مذکور مدت
حرکت مرکز مذکور بر محیط و این مفاومت اند و چون در سال معلوم
مثلاً چون سال اول از دوزخ باشد و این شرط یکی میداد آن سال از قسم
ووشی باشد بعد از نقطه که دوزخ است بعد از ووشی کنیم
و مرکز مذکور قرار بر نقطه در میان سالهای شصت که میداد آن سالها هم
از آن قسم ووشی باشد مرکز جرم قرار از میداد و از نقطه بخاور کرده باشد
تدویر فصل سال شصت بر سیزده دور قرار و این است بقدر جود عدد
سالهای شصت که تا این سال مطلوب و سال معلوم بود درین فصل ضرب کنیم
مجموع این مفاومت درین سالها حاصل آید و آن را دوازده یا سه یا بیست
از دوزخ اگر دوازده باشد حاصل فصل مذکور در سال مطلوب که مرکز مذکور بر نقطه
در سیزده باشد همان بود که در سال معلوم و اگر بعضی از دوزخ و یا از دوزخ
تا بعضی پس موضع قرار از محیط مذکور نقطه دیگر غیر نقطه باشد مثلاً چون نقطه

و نقطه را از خارج کنیم و اصل فصل مذکور در سال معلوم بقدر مدت ووشی
است و در سال مطلوب بعد قرار دوزخ بقدر مدت ووشی است و این
مجموع اصل فصل مذکور در سال مطلوب که از قسم ووشی است بعد از دوزخ
نای ادوار و این مجموع است که از محیط مذکور بخاور شده باشد که اگر میداد
ارام و میداد ووشی هر دو مطابق باشند موضع قرار از محیط مذکور در آن وقت که
مرکز مذکور بر ووشی در سیزده باشد و این موضع او بعد از محیط مذکور در وقت
میداد ارام یکین میداد ارام و اما مقدم است بر میداد ووشی که میداد ارام همان
است از میداد اجتناع و سطحی که تا این قسم و این که از اقسام سال شصت و این
ووشی که قسم دوم است از آن اقسام ووشی که بعد از سیزده مرکز مذکور در میداد ارام
هنوز میداد ووشی در سیزده باشد و حاصل قسم محفوظ اول عبارت است از فصل مذکور
در آن وقت که مرکز مذکور بر میداد ووشی که ابتدا سالهاست بعضی سیزده باشد
و نتوانست که حرکت مرکز مذکور بر محیط حاصل نزدیک است به حرکت مرکز مذکور
بر محیط مذکور پس این مدت که مرکز مذکور بر میداد باشد در سال مطلوب نامید
و ووشی میداد و این ارام ووشی است در سال مطلوب از محیط مذکور نقصان باید
کرد تا مدت میان مفاومت قرار دوزخ میان جرم قرار از محیط مذکور در سیزده
اجتماع ارام حاصل آید و این محفوظ دوم باشد پس درین شکل فرض کنیم که ما
پس ارام ووشی بقدر مدت ووشی است چون این مقدار را از ووشی
بعد از دوزخ و ارامی اده از نقصان کنیم قوس حاصل آید بعد از دوزخ
بانی اده از ووشی محفوظ دوم باشد بعد از نقصان اده اگر که در سیزده باشد
باقی ماند که ربع فصل مذکور بود که محفوظ اول بقدر مدت ووشی باشد
شده مدت تا این ارام ووشی سیزده ازین باشد پس موضع قرار از محیط مذکور
در میداد ارام محسوب باشد از نقطه که دوزخ است مثلاً بر نقطه باشد پس
انگاه مدت بی دور آن است است بر مدت قوس زیاد باشد
کرد و بعد از آن مدت تا این ارام ووشی را از میان نقصان کرد تا مدت
قوس باشد و آن ربع فصل مذکور باشد و بعد از آن محفوظ اول بقدر مدت

خوش باشد شد و در وقت مانی آرام و خوشی بیشتر ازین باشد پس موضع قرار
 محیطه و در درجه ابرام مختلف باشد و باشد که دور زادت باشد که در جابجایی
 تباعل نظام کرد و چون سطح حقه را آورده ضرب کند حقه ماه حاصل ابرام
 آرام را در سال مطلوب و محقق اگر چه آورده باید ضرب کرد در فصل نیم گفته
 شود و معادلین الصواب **و** محقق را در اعداد ضرب کرد در
 جدول نماید تا باسانی از جابجایی کرد و باز نامت ای در فصل ششم و درین فصل
 گفته آمد در وقت دور از اعداد و از ده گانه از اعداد دور سال من در
 جدول نماید از جهت مثال و آن جدول است که در وقت مقدم ازین باشد
 وقت میری که ماه قمری را در اعدادی که از یک است باید ضرب کرده
 و در جدولی که با جدول ماه است مقادیر و سبب یکی از یکی باشد منتهی است
 است که حقه قمری جابجایی کنیم در ضرب می باید کرد و غایت حقه در آن
 یکی دور قمری بیش نبود بود و اما ای درین جدول مقادیر است از جهت مثال
 طاعت و اما ای کای آن جدولی ابرام کرده ام از اعداد دور سال که در جدول
 باقی می ماند و از سبب یکی که در جدول و جابجایی و جابجایی است جابجایی
 از آن جدول بعد از جدولی از اول دور در سال ازین سالها معلوم شود و هم
 چنین مانی آرام و خوشی و هم چنین اصل حقه قمری در سال و علی مانی جدولی جابجایی
 که از اعداد سالها تا فاصله نزدیک باشد از اعداد مستقیم و منظم باشد
 و نیز هم از مجموع و متوسط اتمام و شکات مرخصه که با اتمام باشد جمع کنند
 چنین که با جابجایی حقه و اگر شکات **و** شود با زادت محبت میری ازین
 مبلغ یکی بر اتمام زادت کند پس اگر ای که از جدول اول حاصل شود که از
 ساعت به از اعداد دور است تا اتمام آن عده باشد و ای که در جدولی
 باشد از دور است و اگر ای که از ساعت زادت به ساعت نقصان کند و باقی حاصل
 سیزده تا مدخل جدول حاصل اید اما ای که حاصل اید از جدول دوم اگر از زمان سیزده
 قمری که بود **و** نکا است زادت باشد ازین مبلغ را طریح کند تا بعد از ابرام دور
 حاصل اید و سال مطلوب محبت اتمام و اما ای که حاصل اید از جدول اول پس این محفوظ

در حصص حاصل ششم و هفتم و ثامن و نهم و دهم و یازدهم و بیستم که در جدولی

[illegible]

نه دانسته و ابراهیم است که بعد از این در میان فلک اعیان معلوم شود که غایت تعدیل اعیان
 در دو نقطه است تا با اوج و حقیقت که آن دو موضع را بعد از وسط که اندک از میان
 بر بعد نهاده است از دو طرف اوج با حقیقت و هر نقطه که بعد از وسط نزدیک
 تر است تعدیل او بیشتر است از آن نقطه که از دور تر است تا آنکه که در دو نقطه
 اوج و حقیقت تعدیل صفت شود و غایت تعدیل اعیان در دو وجه و یکی است که هر
 از آن دو چهار ساعت و نیم بر طرف قطع کرده نسبت چهار ساعت نیم با سمت چهار ساعت
 نزدیک است به دو عشر و از یکی سمت از مخالف دوم از کتاب اقلیدس ظاهر است
 که ربع نصف خط را بدست بر سطح دو قسم از خط مربع تعادل میان نصف و قسم
 بین تمام که تعادلی در تمام قسم شده سطح زمین و در تمام با آنکه که در تعادل
 صفت شده سطح زمین مربع نصف باشد پس حاصل از ضرب اتمام حصه در اتمام تمام
 حصه آنکه که بعد از وسط است را بدست بر حاصل در مواضع دیگر که حاصل
 ضرب اتمام حصه در تمام آن آنکه که بعد از وسط است یعنی مربع نصف و یکی قسمت است
 به هزار که بعد از عشر حقیقت که شش بار و از است یعنی میان دو عشر
 و میان ده قسم و یکی زنادت نسبت به هر ده قسم این معلوم که در تمام میان
 اعیان و سطحی و میان اجماع حقیقتی عجب غایت تعدیل حاصل آمده چنانکه این
 نسبت در تمام حاصل است هر در برابر اجزاء خارج اعیان چون فاعل مظهر
 باشد یعنی نسبت حاصل ضرب حصه در تمام حصه در بعد از وسط تا تعدیل او چون نسبت
 حاصل ضرب حصه در تمام حصه با بعد از مواضع دیگر تا تعدیل آن موضع یعنی نسبت
 تعدیل بعد از وسط از حاصل ضرب حصه در تمام حصه آنکه که در تمام است پس نسبت
 تعدیل در مواضع دیگر از حاصل ضرب حصه در تمام حصه در آن موضع هم در تمام باشد
 و چون در این مقام نظر هر عدد به نسبت بین شکلات را که با تمام حصه و تمام تمام
 آن باشد اعتقاد داشته باشد که اگر شکلات را از آن جهت که کسر شده است اعتبار
 کند و با آنکه چون علی سببی برتر است باین اوصاف احتیاج نیاید
 و چون حاصل ضرب عدد اتمام حصه در بعد تمام آن شکلات میباید و از تمام اعیان
 در تمام میان هم شکلات بود و اوج نصف و حقیقت است حاصل را نصف کرد و در تمام

که

یکو به جهت سهولت است تا نصف حاصل را به نصف کند و اگر نتوان حاصل کرد و آن
 شیخ را مقادیر کند هم در آنجا باشد و اما اگر کسی که از عدد و شش را تعدیل
 را بداند و اگر شش از عدد و شش را بداند با مقادیر سببی است که بعد از آن
 حقیقت است و بعد از آن معلوم شود که در بعضی که با حقیقت و اوج است یعنی در
 نصف صاعد تعدیل اعیان را بدست سببی بقوم اعیان توالی بر وسط او
 و در نصف که که حقیقت تعدیل تا قطع باشد نسبت کلین بقوم اعیان بر توالی از
 وسط او و از آن درین فصل از تعدیل اعیان تمام کرده اند حقیقت و در تمام قسمت
 تعدیل را اما نقطه تعدیل بر آن اطلاق کرده است پس آنکه صافی شود و آن تعدیل
 خواهد شد و اما حقیقت وضع جدول تعدیل اعیان میانی است بر عدد و آن است
 که بر آنکه که هر چهار نقطه که بر ابعاد متساوی باشد از دو طرف اوج و حقیقت تعدیل
 آنها یکسان بود و بر میان زمین بود ازین معلوم شود که این ترفیع است و تعدیل
 در نقطه که در نصف صاعد باشد یکی از جانب حقیقت و دیگری از جانب اوج با آنکه
 متساوی باشد را بدست و تعدیل در نقطه دیگر که در نصف طایفه باشد اگر چه
 متساوی تعدیل در نقطه مذکور باشد اما فاعل تعدیل را در میان جدول
 وضع کرده است و در نصف برای تعدیل او در دو طرف وضعی درین سه
 صفت دو صفت دیگر نماید اما آن صفت که بر زمین صفت تعدیل است از
 سه نقطه ای که تعدیلات آنها متساوی است و از آنکه از نصف صاعد بود که
 محله و آن آن صفت که بر سطح صفت تعدیل است از هر نقطه ای که تعدیل
 آنها با آنکه متساوی اند و متساوی تعدیلات اولی اما فاعل تعدیل را در میان
 حقیقت است و توالی معترض است پس از صفوف اعداد سطحی اولی
 تا آنکه که به نصف و یکی عدد که ربع دور است و در تمام است و سطوحی دوم
 در تمام قسم تا آنکه که به میان موضع صد

[illegible]

حضرت شهابی از اجتماع و سماع اربعه سبک که خلف مرکز مذکور و خوالی از مرکز هم قریح و چون
در میان نظر از نام حصه و از نام آن فرموده است نسبت من شکات و آن که آن حصه اعداد
که من حاجت سبک خصوصاً که علی منی بر سر است و ترک کرد و اول قتل و امیر بر منوال ترک کتب
جواب افینت ۱۷۱۱ کل کتاب از اجتماع مرکز اقسام و در اینجا عجب از آن مذکور

حاصل از اجناس سیزدهم حاصل از اجناس **و این حصه از ارام است در ابتدا**
 سال دیگر آنکه حصه از ارام با اول ارام را که نگاه داشته است در تمام آن
 صد و شصت و دو که صد و شصت و چهار است ضرب کردیم و حاصل را مضاعف کردیم
 و تسع مبلغ گرفت حاصل از اجناس **و باز تمام جدید که** فکاه این را در
 نصف تعدیل شش ساله برابر حصه اجتماع ارام و من حیثین با اجتماع پنج و این
 تعدیل چه زاید است نسبت آن حصه از صد و شصت و دو که صد و شصت و دو است
 از نصف علامت زاید کنیم و بعد از این در اجتماع شش ساله حصه زاید است
 از صد و شصت و دو و معادلین بر صد و شصت و دو در تمام آن فصل با صد و شصت و دو
 ضرب کردیم و عمل دیگر در جای آورد ما تعدیل حاصل شد و برابر اول این تعدیل شش
 علامت ناقص تا بداند که تعدیل بعد از این ناقص است اما آنکه حصه از دور
 زاید است و در راه طرح با است کرد و حاصل گفتیم آنکه دیگر باره حصه را در
 تمام حصه ضرب کردیم و باقی عمل همان که گفتیم و علامت این زاید برابر اول این
 تعدیل شش و هشت ساله که تعدیل اول است در اجتماع ارام که مبداء سال دیگر
 استخراج کردیم و امس از هر حصه قرائح باز از مجموعه **منافه** بعد از آن
 جدول سیم که سیم باقیمانده **و باقی را که نه سال بود در جدول مبسوط**
 سیم در آوریم باقیمانده آن **مجموع هر دو ارام** و این جدول
 اول است بین سال اول ارام و دوشی را درین سال که **است از و نه سال**
 کردیم **باقی ماند و این جدول دوم و تسع حصه فرست دهنه ضرب کردیم**
 حصه قدر اول سال حاصل از ارام جدید **و از فکاهات** این را در اول
 صفی که موسوم است حصه فرست کردیم آنکه از هر اجتماع دوم **یو**
 فکاه برین افزودیم و فکاه از هر اجتماع ای تا آنکه که چون برای اجتماع بار دوم
 این مبداء بر افزودیم حصه آن اجتماع از ارام دست و نگاه داشته گفت و از فکاهات
 پس دست و چهل و شصت را طرح کردیم و باقی را با از اجتماع
 دو از هم نهادیم من حیثین با هر آنکه از این حصه هر چه از صد و شصت و چهار که صد و
 حصه را در تمام آن تا صد و شصت و چهار ضرب کردیم و حاصل را مضاعف کردیم

صف تعدیل قمر نهاد و علامت زاید معلوم کرد و باقی شش از صد و شصت و چهار بود
 فصلش را بر صد و شصت و چهاره تا شش تا صد و شصت و چهار ضرب کردیم حاصل را
 مضاعف کرده در نصف زد که نهاد و علامت تا فصل عمل کرده اند پس درین
 سال برابر اول این صف علامت زاید و باقی شد مبداء اجتماع هم آنکه علامت
 با از جمع دو از دو و بعد از آن علامت زاید تا با از آنکه تعدیل برین را ترک
 کردیم چنانکه با از اجتماع اول تا اجتماع چهارم هر دو را جمع کردیم نسبت آن هر دو
 زاید بود و مجموع در نصف تعدیل مرکب تمام و از اجتماع شش با اجتماع بار دوم
 هر دو را جمع کردیم نسبت آن هر دو زاید بود و درین صف نیز علامت زاید
 و ناقص کردیم از اول تا پنجم زاید و از شش تا دو از دوم ناقص و از دو از پنجم تا با از
 زاید آنکه در داخل شود و نسبت امر اوسط استخراج کردیم امس مبداء اول که
 این اول ارام و دوشی درین سال حاصل کردیم و آن **فکاهات** چنانکه گفتیم
 و بعد از این را نیز درین سال استخراج کردیم از جدولی که نهادیم حاصل آنکه
 ایام **فکاه مدت یک قسم از اقام سال شصتی که یو** و هفده است
 بر مبداء این افزودیم مبداء و دوشی از دور سستی حاصل آمد **یو** و هفده
 پس مدت هشت ارام و دوشی را درین سال ازین مبلغ نقصان کردیم مبداء ارام
 از دور سستی محاسب امر اوسط حاصل آمد **یو** و هفده آنکه محسنت
 اجتماع که تعدیل ارام است مدت یک ماه قمری که **است بر اقام اسم ایام**
 که برسد مبداء ماه دوم باشد از دور سستی و همچنین تا با از و هر جا که ایام از
 رهاست شود نصف نقصان کنیم باقی باشد منتهای آن مبداء آن ماه باشد که
 با و رسیدن باشد آنکه فکاهات مرقعه را که در نصف تعدیل مرکب است اگر زاید
 باشد بر مدخل هر ماه که باز آن باشد می افزاییم و اگر از **زده** یا دوت بوده
 این مبداء از نقصان کنیم و محسنت آن یکی بر ایام مدخل آن ماه محسنت اوسط
 از ایام مجموع ایام و فکاهات باقی مدخل آن ماه باشد محسنت محسنت و اگر تعدیل
 مرکب که باز از آن ماه باشد ناقص بود آن تعدیل را از مدخل او محسنت امر
 اوسط نقصان کنیم باقی مدخل آن ماه باشد از دور سستی محسنت محسنت چنانکه

این جدول
 درین
 سیم

و از دهم است با و اوسط بعد از مرکب و ابرین مبلغ زادت که هر سال
 بعد حدین و این مدخل اجماع و از دهم است بحسب کسب اول
 اربعه در روز است و بهر ماه از دهم و سیمین اگانه بر حصه اقرب در اول سال
 و این اگانه است زادت که هر سال یک ماه فرکان حاصل آنکه در طرح
 مدت کمال شصت حدین بود و این حصه اگانه است در اول
 اجماع سیزده مدخل و این حصه سیزده مدخل یک ماه حاصل آنکه حدین
 اول اجماع و از دهم زادت که هر سال یک ماه حاصل آنکه حدین
 و این حصه قریب در اول اجماع سیزده مدخل یک ماه حاصل آنکه حدین
 پس مدخل مرکب زاید بر حدین اگانه بود مدخل اجماع و از دهم
 از دور سیمین بحسب اوسط زادت که هر سال یک ماه فرکان حاصل آنکه حدین
 و این مدخل اجماع سیزده مدخل است از دور سیمین بحسب اوسط مدخل
 مرکب و ابرین مبلغ زادت که هر سال یک ماه حاصل آنکه اجماع
 سیزده مدخل است از دور سیمین بحسب کسب اول اربعه در روز است و بهر
 از دور سیمین سرفه و مقدار یک مدخل اجماع و این
 مثالی از سیزده که در دهم است از دور سیمین که بعد از این دور است
 سیزده سیزده از سال مقدار است نه روز باشد اگانه هر قوم مدخل و سال
 که در سیمین است از دور سیمین ابرام و فکاست پس هر روز است
 یک دور سیمین زادت که هر سال یک ماه حاصل آنکه حدین
 باشد بود پس مدخل اجماع و این که اول اجماع است از سال
 مطابق اول اجماع سیزده مدخل است از سال سال پس در اجماع سیزده مدخل
 چون مدخل دوم از اجماع سال شصت و این در اول است در اول و این در
 نازدهم واقع است این ماه شون باشد پس مدت یک سال از اجماع سال شصت
 از مدخل و این حدین که هر سال یک ماه باشد بود و مدخل مدخل شصت
 حدین از دور سیمین روز سیمین باشد مطابق شصت مدخل اجماع و از دهم
 پس دیگر بار مدت یک سال شصت از مدخل شصت سوره حدین که هر سال یک ماه

و در اول است

پس مدخل شصت و این از دور سیمین روز سیمین باشد مطابق اول
 اجماع و از دهم است از دور سیمین روز سیمین باشد مطابق اول
 این ماه و این حصه ابرام است در اول اجماع و از دهم مدخل اجماع
 حصه این حصه اگانه در حصه شصت و اول اجماع و از دهم اجماع و از دهم
 حصه یک ماه فرکان را باقی ماند و این حصه قریب است در اول اجماع و از دهم
 مدخل یک ماه فرکان را باقی ماند و این حصه قریب است در اول اجماع و از دهم
 فرکان او سطر از مدخل اجماع و از دهم مدخل اجماع که در بعد از زادت که دور سیمین
 باقی ماند مدخل مرکب زاید بر حدین باقی آورد و مدخل اجماع و از دهم
 کسب حاصل آنکه حدین پس اول این ماه روز شصت و بهر ماه باشد از
 دور سیمین لیکن مدخل اجماع و از دهم روز شصت و بهر ماه باشد از
 سیزده زاید باشد اگانه مدت یک سال شصت از مدخل و این حدین که در دهم
 اجماع و از دهم باقی ماند پس مدخل شصت و از دور سیمین روز شصت باشد
 مطابق از دهم باقی ماند اگانه دیگر بار مدت یک سال شصت از مدخل و این
 حدین که در دهم بعد از زادت دور سیمین بود و باقی ماند پس مدخل شصت
 سیزده روز شصت و بهر ماه باشد از دور سیمین روز شصت و بهر ماه
 نازدهم واقع باشد از دهم است شون باشد و این در اول اجماع و از دهم
 و نام دیگر اجماع و از دهم که نام سال شصت و این حدین که در دهم
 دو قسم است از نام سال شصت و واقع است بعد از مدت و باقی ماند این اجماع و از دهم
 نامی از حدین سال شون در دهم و مدخل اجماع و از دهم اجماع و از دهم
 اگانه که هر سال یک ماه باشد از مدخل شصت سوره حدین که هر سال یک ماه

[illegible]

9

آن بود که پنج روز آخر سال و ده و اگر بخند در آخر آن کرم از سجده حدی که با من یاد دارد
حاصل روز نهم و آن ماه که حد از آن باسد بر سر و حاصل روز دهم باشد سجده سراسر
و از آن حاصل روز نهم که من شش ماه اسم که مدخل بخند ماه است
سالهای نامه برد و از ده صفت که من پنج ماه در پنج صفت که من دست و من دست و من
برو از ده صفت که من دست و از آن حاصل سالها که از ده صفت که من دست و من دست
روز نامه از آن دست و من که من حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
سکندیم و از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
و اگر مطلوب مدخل نام حقه باشد حجب بین نواح سالهای تا نزدیکی را
بر دست صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
شده نواح بر این حاصل سالها و من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
کشم و روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
از آن دست و من حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
و از ده صفت که من دست و از آن حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
شده این حاصل سالها باشد و من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
از ده صفت که من دست و از آن حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
باشد اما آنکه کند است سالهای نامه نزدیکی را بر دست و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
کشم سبب که از دست و من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
و از ده صفت که من دست و از آن حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
که از اعتبار کردن حاجت باید و من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
یا و از ده صفت که من دست و از آن حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
حاصل آید و آن صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
که حاصل آید و از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
دور صفت که من دست و از آن حاصل سالها از ده صفت که من دست و از آن حاصل روز دهم و من حاصل سالها از ده صفت که من دست
مطلوب حاصل روز نهم و آن ماه که حد از آن باسد بر سر و حاصل روز دهم باشد سجده سراسر
و از آن حاصل روز نهم که من شش ماه اسم که مدخل بخند ماه است

معلوم کرده و بعد که عید ماه محب مرد و تاریخ متواتر اند و مصنف و مکرر
 روجه معلوم کرده است که عید ماه محب در سال مذکور یکشنبه بوده است و عید
 این اجتماع که طوفان آبی بوده است بروز چهارشنبه پس چون در آن سال عید
 ارام استخراج کنند و هم چنین مبادی دیگر ماهها چنین متواتر انداد این ماهها معلوم
 میشود و هم چنین داخل هر یک از ایام اربعه و سالهای که بعد از آن است حد اکثر
 باشد و تاریخ آن بود و بوجه دیگر چنانکه تقسیم اول محرم سال مذکور مطابق است
 و هشتم ایام بوده است پس در روز جری و داخل محرم آن سال و داخل ماه محرم
 معنی از ایام اربعه معلوم پس داخل ارام در آن سال از ایام اربعه معلوم باشد
 و هم چنین داخل ارام آن سال از تاریخ نزد جری که اولم روز است که در آن
 میان عید ارام و عید ایمن در آن سال معلوم است داخل ایمن از ایام اربعه در آن
 سال معلوم کرده پس بعد از آن در هر سال نزد جری معلوم باشد که داخل ایمن
 کدام روز است ازین تاریخ بعد از آن که سری واکه زاید است بر سید و شصت
 و پنج روز در هر سال رعایت کنند و چون داخل ایمن از تاریخ نزد جری معلوم کرده
 و داخل تاریخ نزد جری از ایام اربعه معلوم کند چنانکه در فصل معلوم کند و نیز
 و در باب دوم نیز خواهد آمد پس در داخل ایمن در سال مذکور از ایام اربعه معلوم
 باشد و از آنجا داخل ارام و داخل که ماهها در آن سال معلوم میشود
 در آنجا و محای که دیگر طواف یکبار و دو بار و آنرا باب

مستعمل بر سبب فصل است و تاریخ و میان سالهای اربعه
 باشد یعنی سید و شصت و پنج روز و ربعی شده و یا در آن نقصان سال مذکور و ما
 ایشان ده روزده باشد از آن جمله که سبب ماه و مراحمی و یکی روز شنبه و چهار
 ماه و مراحمی روز شنبه و یکی است و شصت و دو شنبه
 ده که که پیش ازین ذکر کرده باشد در سالها و ماههای شصت و قریب میان آن
 اخضا و کرده اند که سال ایشان شصت اصطلاحی باشد از برای آن که در باب اربعه
 از آن محسوب می داند و در آن تاریخ معلوم کنند و هم چنین ماههای آن نیز هم چنین
 اصطلاحی است چه مراحمی نزدیک است بدین قطع اعصاب یکی می داند و ربعی گفته اند



معلوم

سنتی باشد پس آن ماهها را اعتبار نماید و اگر در آن ماههای که بعد از آن باشد و در هر یک
 چون اعتبار کنند همه بر آن مجمع زیادت باشد که تا مبلغ حاصل دور باشد و اما
 اگر در داخل ایام خفته باشد آن تاریخ گفته است که اگر صفت ناکته از سنت باشد
 و در آن ایام پیش از آن که از هر سال از سالهای نزدیک جری چون سنت
 سنت نقصان کنند یکی باقی ماند پس اگر از سالها بعد از آن باقی ماند پیش روز
 حاصل آن باشد که این اول تاریخ نزد جری روز شنبه بوده است پس از اول
 خفته که یک شنبه است و در روز گذشته بود پس در روز شنبه باید از روز تا
 مجمع شنبه شود و چون سنت طرح کنند یکی باقی ماند پس اول سال باقی ماند
 باشد اگر تاریخ از هر قریب آن می ماند بعد از طرح سنت سنت و آن دو است چون
 رین اگر آید و اگر از صفت زیادت شود صفت صفت یکدیگر باقی داخل روز و در
 باشد از ایام خفته و این طاهر است **فصل در تاریخ و ارام** و در هر وقت
 تاریخ قاضی از تاریخ غرضه چون نزد یکی همان تاریخ جری مستور نیست از اول
 هجده خنجر خان تا مدت صد سال سالها و ماههای جری در جدول نماید سال
 از جانب راست و در برابر سر جدول و ماههای مغرب در میان جدول بر قوم
 و نام سال ترسک کشاده و شون کشاده و بر بالای جدول داخل هر ماه غری و در
 شب داخل ماه قاضی و عدد روزهای ماه و جدول است
 ابتدا عهد جنگ خنجر خان در سال باقی و قوه و هم بوی بوده است چنانکه در روز
 جدولی نموده است پس بعد از آن سال مطابق سنت و هشتم ایام ماه سال
 باقی و ضیاء و یک نزد جری باشد پس چون داخل ماههای قریب از ایام اربعه
 محب تاریخ بجوی معلوم کنند چنانکه بعد ازین در باب دوم گفته اند و ما دیگر
 ماههای مذکور نیز از دور سببی معلوم کند چنانکه میان کرد ایام و از یک کان عید ارام
 محب سببی معلوم کنند چه معلوم باشد محاسبه تفاوت میان عید ارام مذکور
 از دور سببی که یکی از ایام اربعه است و میان داخل آن ده عشره
 از ایام اربعه معلوم کرده و آن قاضی یک روز باشد و در روز شنبه و عید شنبه
 تاریخ قریب است و محسوب از اجتماع سببی داخل آن ماه مذکور از ایام اربعه

مستعمل بر سبب فصل است و تاریخ و میان سالهای اربعه
 باشد یعنی سید و شصت و پنج روز و ربعی شده و یا در آن نقصان سال مذکور و ما
 ایشان ده روزده باشد از آن جمله که سبب ماه و مراحمی و یکی روز شنبه و چهار
 ماه و مراحمی روز شنبه و یکی است و شصت و دو شنبه
 ده که که پیش ازین ذکر کرده باشد در سالها و ماههای شصت و قریب میان آن
 اخضا و کرده اند که سال ایشان شصت اصطلاحی باشد از برای آن که در باب اربعه
 از آن محسوب می داند و در آن تاریخ معلوم کنند و هم چنین ماههای آن نیز هم چنین
 اصطلاحی است چه مراحمی نزدیک است بدین قطع اعصاب یکی می داند و ربعی گفته اند

است
 حجاب

که مدون هر دو سطر حرکت نه عددی است تحت آن جدول را در عرض دوم قسم
 کرد تا جدول منقسم شود بین صف طولانی را ده صف اولی داخل او ایل محرم از
 اسامع در سالهای مجموع نماید است مثلاً باز سال اول از مجموع 7 است و
 سطر اولی تا بداند که داخل محرم درین سال روز کشته است و باز سال دوم
 که سطر دوم است از مجموع 11 نماید است تا بداند که داخل محرم درین سال
 روز کشته است و علی هذا و اما سه صف بی طولانی که بر او ایل حرکت رقم ک
 از اعداد که از واحد است تا متعدد بر او نماید است و این اعداد سالهای نافعه است
 از اول تا آخر تحت آنست که هر یک از اعداد مجموع را با هر یک از این اعداد که در
 جدول در اند اول را در طول دوم زد و فرض آنجی در حقی سطرین باشد مطلوب بود
 مثلاً اگر از سالهای نافعه هر یک بجای یکی و بیست و ده در دست و در دست و طرح
 کردیم با شصت و یازده باقی ماند رقم 1 را از طول جدول الی کنی نه و رقم 1 را از عرض
 در حقی هر دو در صف دوم از صفوف طولانی که بعد از صفوف اعداد مجموع است
 باید معلوم شود که داخل محرم در سال مطلوب شده است و اگر خلافی و نه
 باقی ماند رقم 1 از طول کنی و در رقم 1 از عرض در حقی هر دو در صفوف
 طولانی با عدد معلوم شود که داخل محرم در سال مطلوب شده است و اگر
 علی هذا است و اینست که داخل محرم در سال نافعه و حقی هر یک معلوم کنیم
 سالهای نافعه را که حقیقت و حقی است بود نیست و نیست بود و صفا و ک
 باقی ماند حقی و از طول جدول اولی که قسم و حقی از عرض و در حقی هر دو نظر کردیم
 بعد از آنست که داخل محرم از سال نافعه و حقی هر یک روز کشته است و اگر
 جزو اجماع هر درین سال باز ده صف 11 نماید است در جدولی که مقبل است جدول
 که در اشیاء داخل محرم از اسامع و مقول پس بدانیم که داخل هر دو در صف
 و اگر داخل در صف جزو اجماع ازین سال از سه سطر است و نام این معلوم شود و اجماع
 جزو اجماع شده است و هر یک از این سالها که هر روز و هر یک از اشیاء از هر دو
 که باقی ماند ازین سال و هر یک از این سالها که هر یک از این سالها که هر یک از این سالها
 یکی سالهای نافعه را برده و دست و پیمت می باید که است که سطرهای دوم و کسب سالها است

و عدد و نام اسامع تحت و میان می و میان تحت همانست است پس یکی که در کسری
 حقیقتی باید که نود و ست و در داخل شود و او را اسامع که از اسامع معلوم شد در
 سالهای نافعه حاصل شود نام باشد بر سال بیخ و در جدولی تا بداند که داخل محرم در
 و در دست و ده سال اولی نام معلوم شد باز در اسامع حاصل شود و اگر کسری ازین
 باشد اعداد اسامع که ازین نام حاصل شد او را اسامع که ازین نام حاصل
 اند یکی که می باید بود و در هر یک از این اسامع از دست کل سال قوی اصطلاحی
 طرح کند چهار روز باقی ماند و اگر سال کسب سال بیخ ده نام در هر یک از این اعداد
 از حقیقت این جدولی که باید که بداند که در این صف اول از صفوف طولانی رقم
 آن باقی ماند از هر یک از این دست که در حقیقت و در صفوف یکی در طول و یکی
 حقیقتی بود اگر از صحت سالهای نافعه بر دو دست و در دست و باقی ماند داخل محرم در
 سال مطلوب بود و در کشته باشد و این از جمله است که چون از صحت جمعی باقی ماند
 پس در دست و ده را اعتبار باید کرد و چون سال دوم است و در دست و ده است
 پس از اینانی که کسری از صحت می باید در جدول و این دو سال نیز کسب چهارست
 و در سال کسب و در دست و ده سال هشتصد و سی و شش حاصل آمد
 شد این نام معلوم شد که است نام معلوم در سال دوم است و نیم باز ده و در اسامع
 نام حاصل آن باقی ماند و او را در دست است آنکه چون از حقیقت و کسری
 او را از اسامع طرح کند سبانی باقی ماند باقی ماند از ده که داخل محرم است
 در او از این دست شود چون صحت طرح کند یکی باقی ماند پس داخل محرم در
 سال دوم است و در دست و ده را که باقی ماند از ده که بر سال دوم رقم می باید ماند
 اگر آن در داخل اولی نافعه جزو اجماع از ده دست و ده و میان سالها که در اسامع
 یکسال است و این سال کسب است چه سال ازین است از ده و کسب یک سال است
 پس چهار ده نام در جدول اسامع و حقیقت هر یک از این نامها که در این جدول
 بیخ شده و هر جنی در سال که بعد از این باشد اگر کسب باشد چهار روز که در
 حقیقتی و در عدد مجموع و سه سطر آن سال نماید و از این تا در صف سال که تا آن
 بعد معلوم شود و اگر کسب باشد بیخ بر او اجماع و اگر از حقیقت و باقی شده صحت

6E

یکی را پس و یکی را نیست و نه گرفتن حاصل از حدیث و این محفوظ است از آنکه
ایام ماه را بعد از آنکه بزرگ روز است از رمضان و محفوظ حاصل است از محفوظات
همه که نه اولی جمع کدام مبلغ حدیث گشت و این اصل از این است در
نورده رمضان که مبلغ و اینها چه بود و معلول مطلوب
و اینها همان ماه و یکصد و شصت و پنج ضرب باشد که و اما میان ماه و این ماه و این
باشد که نه از آن معلول و روزی که باشد از روز مقبور و این مبلغ باشد از روز و حاصل از روز
و این فایده از آنکه از این تاریخ و این معلول
از کسور و جابجایی اکنون خالی است و در میان یکصد و شصت و پنج روز است نه کسری
و نه ماهی بجز روزهای شش و این است که از روز سرشده چهارده روز باشد که نه و در کسور
باشد از این تاریخ و این که چند روز است سالهای ماه را که یکصد و شصت و شش است
در یکصد و شصت و پنج ضرب کرده حاصل از حدیث و این است و این
نام که فرمودن و از این است نصف برافزودن و این برای ماهی که در آن
هزاره که در این مبلغ زیاد است که در مجموع حدیث شد و این اصل
پایه است در روز و روز و معلول مطلوب و این روزهای ماه
معلوم حاصل شود اگر تاریخ معلول بران ماه مقدم باشد این اعداد این اعداد
روزی باید افزود و اگر میان باشد از آن روز باید کاست تا روزی که معلول
حاصل شود این اصول که استخراج کرده اند از این اعدادهای ماه و این
معلوم است که اینها معلوم باشند این اگر یکی از اینها مجهول باشد و دیگری معلوم
باشد که این اعداد این یعنی این تاریخ معلوم و تاریخ مجهول معلوم باشد که چند روز است
و این تاریخ مجهول معلوم است تاریخ فارس و تاریخ رومی معلوم است بزرگ و
پس اگر تاریخ مجهول معلوم باشد و تاریخ رومی مجهول ایام میان تاریخ رومی و
براصل روزی باید افزود تا اصل رومی حاصل آید و اگر تاریخ فارس معلوم باشد و تاریخ
رومی مجهول ایام میان تاریخ رومی و فارس را براصل رومی باید افزود تا اصل رومی
حاصل آید و اگر تاریخ فارس معلوم باشد و تاریخ رومی مجهول ایام میان تاریخ رومی
و فارس را براصل رومی باید افزود تا اصل رومی حاصل آید و این هر سه بران عدد که تاریخ

٤٥

فارس با بحر معلوم در درو زبانه نشسته که چهاردهم گفته او است
 در صانع استسج و استسج و بحر و ازینک زبانه جوایع و عوارض اصل و درین معلوم نیست
 و غرض از استسج این است که گفته اند که زبانه همان را که در بحر و جوایع
 فارس که از حدیث است
 حدیث است

بر اصل حسد علی افراسم که در روز مزدور حسد من است

تا بر سر دو سطر حمدین حاصل اند و این قصه دوم است در روز

نگاه این اهل را بر سجد و شصت و پنجاه گفتند و هر کدام از قسمت خود

و اما از مایه حسن پس آنرا علی از مادر مستحقان کلام و تحت آن مستعد

و منضم و در بر یاقوت از او و میفرستد محمد بن است
در این نام محفوظه است

و خایه بر منسوب که ساخته اند نام نه است. و اعتبار کسب و تحصیل است این را بر

مبارک است که هم بخارج اید و هم درین که غرض اقامت بکرب است و دو باقی ماند

دستب اکل کور از دست است و دوی کوری باشد پس ایام مکتوبه را از ایام محفوظه

مقتضای اینست از کتب یاد

تسبیح از مشرق الاول است که هم در هر یک عبت آن طبع کرده و در عبت

شهرن الاقرو از بهر مدخلی از کانون اول و کانون الاخر می و از بهر سلسله

است و نیز این سال سیم است و خوانند که از عهد امام موسی اکبر است

فصل چهارم در طبع نسل و سال ناقص است

دوروز است و دوازده روز باقی ماند پس آن دوازده روز را از خانه آرمانند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الذي جاء به الهدى والرحمة
الكرامة

ازین معلوم است که در این زمانه که گفت و شنود و خادم

و در این کتاب است که در لغت است

در باره ماورای القهر از بخار از قسمت مایه اندکتر از مسوسه می باشد

از صواب انشائی که ما سازیم بهر معنی که عوام و مشر از عابدهر معنی تعصبات

وہاں سے لوٹ کر آئے

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

سنة ۱۲۸۵ که دوازدهم از اسفند ۱۲۸۵ رومی است و نوزدهم رمضان است که پنج و سی و هجده
هجری است و در آن روز چهاردهم از اسفند ۱۲۸۵ جمعی از فارسی زبانان و بعضی از
روز پنجشنبه معلوم از تاریخ معلوم شد که آن روز جمعه روز حاصل شد از تاریخ
مطلوب علی جمعه بود و از آنجا که
بر داخل روز جمعه تاریخ از این اسبوح که در جدول مقدم میزنم است به نسبت
احتمال موضوع کس و جمعی باشد که در روزها و آن که در تاریخ عرب بعضی
در آخر سال یا در تمام از روز کس که در جمعه و در آخر سال یا در تمام کس
از تاریخ خارج نیست سالها میسر باشد و این فاصله در کس طایفه اولی منتهی در روز بعد
گنایس از این فاصله در کس طایفه دوم پنج روز پیش باشد و در کس که از این فاصله در کس
داخل تاریخ غری که از تاریخ دیگر خاصه باشد معلوم کنند در روز معروف باشد که
موقوف باشد و در آن روز پیش باشد از این روز معروف است و در آن روز
گذرد و در تاریخ عرب که در داخل روز معروف از تاریخ معلوم موقوف فصل روزی
بنده که نشاء شده باشد از تاریخ محمول علی حده بود و اگر موقوف باشد در آن
بفصل باشد و در آن روز هم از اسفند ۱۲۸۵ و در داخل نوزدهم رمضان است
سبع و سی و هجده روز گذشته است و این معلوم است و چون از این تاریخ
تاریخ فارسی را استخراج کردم معلوم شد که این روز چهاردهم از اسفند ۱۲۸۵
فارسی است پس در داخل چهاردهم از اسفند ۱۲۸۵ جمعی از فارسی زبانان و بعضی از
سوم و در آن روز است و این هم شده بود از این جمعی علی مراد است
و باید که معلوم شد که تاریخ و در پیش از تاریخ جمعی است که در آن روزها و تاریخ
و چون تاریخ که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است
و چون تاریخ که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است
روز کمر ۱۳ و چون تاریخ که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است
که این تاریخ که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است
تاریخ فارسی که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است
و تاریخ فارسی که در این تاریخ و در پیش از تاریخ فارسی که در آن تاریخ است

حدول مرفوع و امام از مار مخرومی و عسکری و فارسی

روزی عزای فارسی م روزی عزای فارسی م روزی عزای فارسی م

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

بر مقدار اعدال ناقص شود و اگر غرض باشد که در یک روز از این مقدار معلوم
 شد که اگر مدخل شدی روز دوشنبه باشد در سال مضبوط کن سال محاسب
 شود و اگر در یک روز باشد تا مضبوط شود تا یک روز و ماه متوالی را نیست و اگر غرض
 در این باشد تا مضبوط شود تا یک روز و ماه متوالی را نیست و اگر غرض در
 سال مضبوط روز دوشنبه باشد اول شنبه بر مقدار وسط روز پنجشنبه باشد و اگر
 متعین نیست من سال محاسب باشد که در دو ماه متوالی ناقص کند اول شنبه
 چهارشنبه باشد و این محاسب است و اگر دو ماه متوالی تمام کند اول شنبه روز دوشنبه
 باشد و این محاسب است لاجرم اعدال لازم حال این سال باشد که اول
 شنبه باشد و اگر اول شنبه روز پنجشنبه باشد اول شنبه بر مقدار وسط
 اوسط روز شنبه باشد و روز پنجشنبه باشد که اول شنبه باشد و روز شنبه
 چهارشنبه باشد من سال یا اعدال باشد تا مضبوط تمام و نقصان از
 متعین بود و اگر اول شنبه روز شنبه باشد اول شنبه بر مقدار وسط
 روز دوشنبه باشد و روز دوشنبه باشد و این متعین است پس لازم باشد که سال را
 ناقص کند یا از ابتدا اول شنبه باشد یا شنبه باشد و اگر در سال عبور
 می کند که اول شنبه روز دوشنبه باشد اول شنبه بر مقدار وسط روز پنجشنبه
 باشد که ماه کبیر چون می دور است پس چهار ماه باشد و سه ماه ناقص
 و از طرح روز چهار ماه باقی بماند و اول شنبه روز پنجشنبه باشد و چهارشنبه
 و این متعین است پس لازم آید سال را ناقص کرد من تا بعد از این شنبه
 باشد تا ماه کبیر تا بعد از این شنبه روز شنبه باشد و اعدال از حال این سال
 متعین کرد و اگر اول شنبه در سال عبور روز دوشنبه باشد اول شنبه روز
 شنبه باشد و از بهر این پنج و یکشنبه مد است نیست و نقصان تمام آن
 حال این سال متعین باشد و اعدال لازم بود و اگر اول سال عبور روز شنبه
 باشد اول شنبه بر مقدار وسط روز دوشنبه باشد و این متعین است پس لازم
 است و اگر در یک روز باشد که در دو ماه متوالی ناقص کند اول شنبه
 تا یک سال و اعدال از این متعین بود و اگر اول شنبه روز دوشنبه باشد اول

من

شنبه بر مقدار وسط روز چهارشنبه باشد و این حایز است پس اول شنبه درین
 سال باشد شنبه باشد که در یک روز باشد یا شنبه باشد و اعدال از این متعین است و نقصان تمام
 او را لازم است پس نقصان و اعدال و کالی که سالهای بیرون یا خارج
 می شود و اگر محاسب بعضی از سالهای این از یک سال از این اعدال که در یک روز
 که این وقت که در یک روز باشد این مقدار متعین است و این است که در دو
 ماه و کالی این حدود و اقصای این سال است که در هر روزی ناقص
 النهاران روز باشد تا یکی از این درین مضبوط و باقی از حساب و روزی
 باشد که کالی است و از این جهت که بود تا آنکه تمام سال است که در
 ساعات متعین را استعمال می کنند از اعداد اقصای چهارشنبه تا یکی از اعداد
 و این متعین است و اگر آن ساعات را نسبت می کنند چهار و یک و سه و نیم که
 بر مضبوط تمام باشد لاجرم بعضی کالی برده اند که این ساعات
 را نمی استعمال می کنند و این موافق حرکات و سبکی نیست پس حدود باشد
 از نصف النهار روز شنبه باشد تا نصف النهار یک شنبه پس چون اقصای
 در اول شنبه و از اعداد این سال بخواند در نصف النهار روز یک شنبه
 واقع آید این روز اول سال بودی از صلاحیت این و از یک سال کالی است
 که در یک شنبه واجب باشد که اول سال را تا جبر کند و روز دوشنبه کالی
 نیست و این تا جبر اعدال این دنیا که بعد پس حدود روز دوشنبه از نصف
 النهار شنبه باشد تا نصف النهار دوشنبه و هیچ دور و زمانه متعین بود
 تا اوقات حاصل است و بعضی در جبر نگاه حد شنبه از نصف النهار دوشنبه
 باشد تا نصف النهار دوشنبه پس اگر در نصف النهار دوشنبه اجتماع بعدی
 واقع آید در روز شنبه اول سال باشد پس حایز است نگاه حد چهارشنبه است
 نصف النهار دوشنبه باشد تا نصف النهار چهارشنبه و بطریق دنیا این را
 حساب می کنند که در اول سال چهارشنبه باشد پس اگر در نصف النهار
 شنبه اجتماع بعدی واقع آید اول سال دوشنبه باشد و در حد شنبه اعدال

را

میلاد سال بسطه آنرا چنانکه در دو سینه کفتم اینجا بود که فصل عبور
 در آن سینه سینه و آن سینه بود ۹۹ که از ساعت چهارم از روز چهارشنبه
 و این سینه است که داخل سال بسطه این حد است و چون اول عبور
 سینه باشد و آخرش چهار سینه پس عبور تا سینه باشد و همچنین مر عبور
 که داخل آن سینه باشد تا سینه بود تا آنکه که میلاد عبور موصی بود
 که چون فصل عبور بر آن موضع زیاد کند سینه انبار چنانچه سینه
 جدا آنکه داخل سال بسطه این سینه باشد و داخل عبور سینه بود و اگر
 فصل سینه از عبور جدا باشد و ایام او **سینه** بر آن موضع فصل سینه
 باشد چنان که در کفتم نقصان و تمام سال عبور را و تولد آن نقصان فصل
 عبور باشد از نصف انبار چنانچه بر سینه تقریب سینه از موضع سینه
 باشد. **از ساعت نهم از روز چهارشنبه** و ایام در سالهای بسطه
 می گویم اگر اول سال بسطه دو سینه باشد اول سینه که در سینه است باشد
 ساعت میلاد که در آن نصف چهار سینه بود و چون فصل سال بسطه را
 بر آن حد زیاد کند سینه **از ساعت نهم از سینه** بر سینه
 سینه پس اول از آن سال دو سینه بود باشد و آخرش چهار سینه و ایام او
 و ایام فصل اول سال این سینه باشد و هم بر سینه سینه باشد
 تا آنکه که داخل یکی از آن دو سال از روزی بروی دیگر بکول کند کفتم
 آنکه بکول نزدیک است چنانکه میلاد او از ساعت سیم سینه است
 تا نصف انبار چنانچه و چنانکه میلاد بسطه از نصف انبار سینه تا نصف انبار
 دو سینه و تولد موصی بکول یا آن بود که فصل بسطه را از نصف انبار
 سینه بفرقی تقریب نقصان کند تا سینه سینه سینه **از ساعت**
و نهم از سینه که در آن فصل بسطه بر آن موضع ایام اول بسطه
 بر آن سینه سینه باشد و آخر بسطه او سینه پس ایام بسطه **سینه** بود و
 تا سینه و هم بر سینه سینه تا آنکه که داخل یکی از دو کول کند
 بروی دیگر از آن سینه تا آنکه داخل آن دیگر بر فرا سینه باشد بکول بسطه

نویسنده

نزدیک است چنانکه میلاد او از ساعت نهم سینه است چنانکه
 انبار دو سینه و آن از دو سینه تر و نزدیک است و چنانکه میلاد این از نصف
 انبار سینه است تا نصف انبار سینه و آن دو سینه از سینه پس چون
 میلاد بسطه بر نصف انبار است واقع شود اول بسطه سینه باشد
 و آخرش سینه و آن بسطه فصل کرد و بعد از آنکه باشد باشد بر نصف
 انبار است فصل سینه که باشد چنانکه فصل سال بسطه از نام با فصل دیگر که
 بسطه موصی و آن عبور بود که آنکه فصل سینه که فصل از نصف انبار
 است باشد دو ساعت و سینه **چنانکه** چنانکه سینه و اگر که در
 و هم فصل بسطه که اول او سینه بود فصل لازم او بود تا آنکه که
 میلاد سال بسطه بر نصف انبار سینه واقع شود و میلاد بسطه بر نصف
 از ساعت نهم از سینه سینه جدا آنکه داخل بسطه و سینه
 و این بر سینه است و داخل بسطه سینه باشد و این بر فصل سینه است
 و سینه و اگر که در و چون اول بسطه سینه باشد و آخرش سینه
 چنانکه بسطه فصل که باشد چنانکه داخل سال بسطه دو روز سینه است
 داخل بسطه را نیز دو روز سینه او درم تا بخورد و تولد نام سینه
 در دلی که داخل بسطه سینه و سینه و داخل سال او سینه و دو سینه است
 سال بسطه فصل است تا آنکه که داخل یکی از دو سینه سینه است و اگر که
 بکول سال سال بسطه بکول نزدیک است چنانکه میلاد او از نصف انبار سینه
 است تا نصف انبار است و چنانچه دو سینه تر و سینه است و چنانکه میلاد
 از ساعت نهم از سینه سینه تا نصف انبار سینه و آن سینه است که
 سینه تر و تولد موصی بکول یا آنکه فصل بسطه را از نصف انبار
 انبار است بفرقی تقریب نقصان کند تا سینه سینه **از سینه**
 بر سینه میلاد بسطه بر آن موضع در میلاد سال بسطه بر نصف انبار
 واقع است و آن از سینه سینه بود پس اول بسطه سینه چنانکه باشد تا آنکه
 میلاد سال او بسطه سینه بکول کرده بود پس بسطه از آن فصل تمام کول کند

چهارم او کرد و اوست اگر مدخل بسطه باشد اول صدی که منقضی
 این باشد باقی میلاد بود و آن حد نصف النهار باشد و چون فصلی که
 بسطه را برین حد زیادت کند منتهی شود بخشد **از ساعت** از بسطه
 بسطه و این حد سه مرتبه است پس اول سال که منقضی است بسطه
 باشد و آخر بسطه دو مرتبه و اولش بسطه بوده پس بسطه باقی باشد
 و ایام او بود و هم برین سبب باشد باقی که مدخل یکی از اینها منقضی
 کرده باشد و بگویند که یکی بسطه بخوبی نزدیک است چه حال میلاد بسطه
 از نصف النهار باشد است تا نصف النهار باشد و این عدد دو و سی و نوزده
 است و حال میلاد و نامی بسطه و اگر هم بسطه باشد از حد منقضی است
 از ساعت نیم شب در منتهی باشد **از ساعت** و هم برین سبب
 است که بسطه که در صورت دوم ذکر کردیم و این منتهی ساعت و حد منقضی
 صحت باشد و اگر بخوبی باشد از حد منقضی باشد **از ساعت** نیم شب
 در منتهی النهار در منتهی و این باشد ساعت و حد منقضی **از ساعت**
 و چون میلاد نامی بسطه بر یکی ازین دو موضع هر سه مدخل او از منتهی
 به منتهی عمل کند پس آخر بسطه چهار مرتبه باشد و اول دو مرتبه بوده پس
 بسطه باشد باقی او **از ساعت** پس نظر بر یکی از دو موضع مذکور که
 از میان حال میلاد نامی بسطه اند بر مقدار یکی بسطه باشد و بر مقدار یکی
 صورت شد فصل مشترک باشد میان کول سال بسطه از نصف النهار مقام
 بر تو لید او بان بود که فصل بسطه را بطریق منتهی از حد منقضی
 از ساعت و هم برین سبب در منتهی النهار کند تا بخشد **از ساعت** و اول
 از بسطه جمیع منتهی کرده و این بران مقدار است که نامی بسطه هم بسطه باشد
 تا فصل بسطه را از نصف النهار تا نصف النهار کند هم بطریق منتهی یا تا حد منقضی
 از ساعت و هم برین سبب جمیع منتهی کرده و این بران مقدار بود که نامی بسطه
 بخوبی باشد و بر همین دلیل اگر مدت حال میلاد نامی بسطه را اگر هم بسطه باشد
 و اگر بخوبی بر نصف النهار باشد رتبه دت کند هم فصل مشترک حاصل آید و

بعد از تفریط این او منتهی می گویم هر چند که مدخل سال از سالهای منتهی
 منتهی منتهی اول باشد و اینست که بود اینجا عادت را ابتدا از دو ساعت روز
 چهارم که منتهی باشد منتهی است میلاد سال که منقضی آید در آن سال بوده است
 که میلاد آن سال است و بعضی ازین که منقضی آید و عالم بود و منتهی بود
 و میان میلاد و منتهی که ابتدا سالهای عالم و بعد از تاریخ آن است و میان
 میلاد و منتهی که منتهی است بر منتهی اول و منتهی که ابتدا تاریخ آن است و میان
 در آن چهارده و چهل و هشت سال تا حد است و چون این مبلغ را از منتهی منتهی
 تا یکی بر نوزده قسمت کند حد و منتهی و یکی جزو حاصل آید و در سال تا حد نامی
 فایده آن جزو یکی که نامی باشد بر کد منتهی باشد و ازین در سال منتهی بسطه باشد
 و در صورت کین ایام هر جزو یکی را چون منتهی است که او در آن است است
 نقصان می کند **از ساعت** نیم شب **از ساعت** و هم برین سبب
 بسطه حاصل کند ایام **از ساعت** نیم شب **از ساعت** و هم برین سبب
 و این برین صورت است ایام **از ساعت** نیم شب **از ساعت** و هم برین سبب
 جمیع این فصلات را جمع کند و از دو ساعت روز جمیع بران تا یکی جزو
 و چهار دو ساعت بر منتهی زیادت کند تا بر عادت اینان میلاد کول
 است که باشد بعد از هر دو او را ساعت منتهی شود بخشد **از ساعت**
 از ساعت منتهی از منتهی منتهی و این مدخل میلاد منتهی است که منتهی
 تا اسکندر بوده است و چون منتهی فصلات ساعت و عید است
 و در آن زیادت کند منتهی شود دو ساعت و **از ساعت** و هم برین سبب
 و این میلاد اول جزو یکی است بعد از تاریخ اسکندر چون نظر بران
 است که عدد تاریخ منتهی است ازین تاریخ می باشد پس اول این جزو را
 اعتبار کردن او به بعد از اول جزو دیگری که منتهی است بر تاریخ اسکندر
 و بعد ازین اعتبار منتهی که منتهی است که مدخل میلاد سال از سالهای منتهی
 که بعد از تاریخ اسکندر است معلوم کند سالهای تا حد منتهی را از ابتدا جزو
 مذکور بر نوزده قسمت کند تاریخ خارج آید در دو روز و سه ساعت و باقی

و بنود و مخ حلق ضرب کنند و حاصل را با مضاعفات بساط و شعور از محو و
ناقص می کنند و اگر از دست زداوت باشد دست نسبت می اندازند تا
باقی بماند که از دست بر میلاد محو و در کوه که بعد از اول دست کنند
ایام ۳۴۵ ساله جلیقا است افزایند و اگر از دست زداوت
شود دست نقصان کنند باقی در محل میلاد سال مندرج شده ابتدا از اول دست
کنند و اگر سالهای غیر معلوم باشد سالهای نامر اسکندری را بر محو
قیمت کنند خارج قیمت مجاز بر نامه باشد و این از قیمت باقی باید عدد
از روی نقصان کنند و اگر نقصان نتوان کرد یکی از عدد مجاز بر کم کنند و قیمت
آن نوده بر باقی از قیمت افزایند و از مجموع ده عدد نقصان کنند چه میلاد
خسین محو و یکی که بعد از آن ده دست بعد از ده سال نامر اسکندری است
و اگر چه اصل که ابتدا از محو و یکی که در مقدم بر یاد از اسکندری ده سال نامه
بر باقی از قیمت باید افزوده و اگر از نوزده زداوت شود نوزده نقصان
کرد و از مجاز بر مندرج شود که این نصف در اول فصل فرموده است کج
از قیمت باقی باید نسبت بر آن باشد افزوده و سهو الف است و چون عدد مجاز بر
ابتدا از محو و مناسخ از شاخ اسکندری از محو و مقدم بر معلوم کنند قسم
خسین چه حسن عدد و سالهای مجوز ناقص باقی علی بنان باشد که کم است و اما
از هر معرفت سال غیر در ماه سیرانی اول باید دانست که میلاد شهری
که مقدم است بر یاد از اسکندری بعد از اول ایلول که مقدم بوده است
برین باقی واقع آید دست کنند که ایام ۳۴۵ ساله و ۳۳۳ جلیقا
و اول ایلول از وقت طلوع روز شنبه بوده پس بعد در محل شهری از اول
سبب کنند که ایام ۳۳۳ ساعات ۲۳۳ جلیقا باشد حاصل کنند ایام
و از محل شهری معتدله تاخ اسکندری باقی باید از ایام که از زمانه
که از حلق ۳۴۵ پس چون سالهای نامر اسکندری را بر محو
و منقص و در محو ضرب کنند و بعد حاصل در محل شهری که مقدم است بر یاد
و میان منقص تاخ بر حاصل ضرب افزایند ایام باقی در محل شهری مقدم تاخ

و همان متعین سال باقیه اسکندری حاصل آمد و چون میان رومی و اید است
برسان غیری بقدر رمضان سال شمس یعنی از سید و نیست و چون رومی
سپس چون این نام را با سالهای عبری گفت یعنی قمری معادل معروض حاصل
آمد ازین سالها هر روزده قسمت کنند اگر از قسمت مع باقی باشد ماضی سوری
مقدم برسان باقیه معروضه اسکندری و میان معین ازین سال بعد باشد
باشد از این ماضی سوری مقدم بر ماضی معین یا معین معین و اگر از قسمت معین
باشد چون در این روز و هر یک و ماضی معین یا معین یا معین یا معین یا معین
میان قمری و میان شمس از این ماضی قمری که دو در ماضی یا معین اول سوری مقدم
بوده است بر ماضی سوری اول از سید و میان ماضی معین یا معین یا معین
بر اول سوری اول از سید و میان ماضی معین یا معین یا معین یا معین یا معین
اول مقدم باشد و هر روز و معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
درت ماضی سوری اول باشد و میان ماضی معین یا معین یا معین یا معین یا معین
اگر این درت سی روز باشد اول سوری معین یا معین یا معین یا معین یا معین
این روزهای باشد که از این ماضی یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
این دور را از قسمت و یکی که مجموع عدول نام آب و اول است معین
کنند باقی روزها باشد از آب گذشته اول سوری و از سید و معین یا معین یا معین
را از سید و معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
و ماضی یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
معین و عدول ماضی سوری اول در ماضی یا معین یا معین یا معین یا معین
که گفتیم سالهای ماضی سوری که باشد از سالهای ماضی اسکندری پس را بر معین
قسم که عدول سوری است و میان معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
باشد از قسمت و یکی معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
که از این یکی باشد از آب و اگر یکی یکی باشد اول سوری معین یا معین یا معین
و اگر معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین
که گفتیم را از قسمت و یکی معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین یا معین

م. ح. ح. ح.

[illegible][illegible]

قسم کرد اند و در هر یک از این ملک کوکب منطقه ای را بر سر ملک اساطیر
 عشاره اول ملک منحل باشد چون مثل اعیان و حرکت او بر توان باشد و در حرکت
 او بر است و در ملک دوم ملک باشد خارج مرکز و در این مثل و منطقه او قابل باشد
 از منطقه منحل و در عرض عشاره و حاکم بعد از این منحل معلوم شود و در منطقه
 مناسب این ملک ملک اول که انداز اوج و حصص دور که در حرکت ملک اول منحل
 می شود و همچنین دو نقطه بیاض منطقه قابل منطقه منحل که یکی را در این کوکب و دیگری
 را در اعیان و در حرکت این ملک در خلاف توانی در دور و دور وسط اعیان بود
 و بعد مان مرکز این ملک و مرکز ملک اول از فصل کوکب و حصص دور که در حرکت
 در جبهه باشد و از این که حصص قطر قابل عشاره دست بود و ملک بیاض خارج مرکز که یکی
 باشد و در این ملک دوم حاکم ملک دوم در این ملک اول باشد و مرکز این منطقه
 در مرکز ملک دوم باشد و در جبهه و در این ملک و در منطقه مناسب این ملک
 که در جبهه است و حرکت ملک دوم منحل شود و این سبب ملک دوم را
 ملک در جبهه نام نهادند و حرکت این ملک در دور و دور نصف وسط اعیان باشد
 بر توانی و منطقه این دو سطح منطقه دوم باشد و در ملک بیاض ملک دوم
 باشد و در این ملک دوم مرکز خارج مرکز و این سبب خارج مرکز دوم را
 خارج نام نهادند و مرکز و در این ملک بعد حرکت حاصل شود که بهر توانی
 و بعد حرکت بهر بیاض و توانی پس مرکز و در دور و دور وسط اعیان
 توانی ظاهر شد و در این وسط عشاره و حاکم و در دور و دور این در این منحل شود که یکی
 بهر کوکب و در این کوکب مرکز و در این کوکب حاکم عشاره و در دور و دور
 او حاکم و در این کوکب مرکز و در دور و دور و در جبهه و در منطقه
 او حاکم باشد و منطقه قابل حاکم منحل این معلوم شد و او را ملک حاکم
 باقی اول ملک منحل باشد نیم صبر ملک منحل عشاره و بعینه و حرکت و غیر این و دوم
 ملک خارج مرکز و در این منحل مناسب او بر دو نقطه اوج و حصص دور که در حرکت
 مرکز را در دور و دور و در جبهه باشد و در دور و دور و در جبهه و در دور و دور
 می و در جبهه و منطقه این حرکت قابل بود از منطقه منحل دور و در این کوکب

چنانکه بعد از این مفصل گردد و در آنکه جسم ملک تدویر نماید در غن خارج مرکز و
 با این سبب خارج مرکز را حاصل گویند و مرکز این ملک را محال بعد حرکت حاصل
 میگویند و با این سبب حرکت حاصل را حرکت مرکز گویند و جسم این کوکب را
 حرکتی لازم آید سبب حرکتی تدویر در این جهت که از اول حلی حاصل و حرکت
 اصطلاح آن کوکب گویند و مقدار آن در محیط تدویر را مقدار تدویر گویند و
 مسافت دقیقه باشد و مسافت علاوه بر بعد فصل در سطح آفتاب بود هر حرکت
 مرکز آن پس داخل در انحاء و مسافت دقیقه و گاهی باشد و مشتری را
 انحاء و چهار دقیقه و مریخ را مسافت مسافت دقیقه و یو پیتان سبب لازم می آید که این
 کوکب را با در نزد و دور و در آن مقدار باشد با فاب و در بعضی نزد و
 سبب این در منطقه تدویر این کوکب همیشه در سطح منطقه آن است حاصل نموده
 چنانکه بعد از این موز شود و چون معلوم است که در ملکات آن کوکب حرکت
 بر محیط مدار خود سطح باشد آن حرکت نسبت با مرکز عظیم متناهی باشد
 پس حرکات محضات کوکب سبب سبب که موسوم است حرکت اوج و
 مدوران از اول محل نسبت با مرکز عالم متناهی باشد و هم در حرکات مدوران
 مرکز آن با اینست که نسبت با مرکز خود متناهی بودی که جز در انحاء بعض
 نیست بلکه در آن حرکت خارج مرکز و نسبت با مرکز عالم است چنانکه گفتیم
 و در حقیقت بخیر متناهی نسبت با نقطه است که از اول مدار است که گفته شد
 و آن نقطه در مقدار در مسافت فابین مرکز تدویر و مرکز عالم است از آن جهت
 که اوج و بعضی تدویر نکند و در غیر عطار و دایره لای مرکز خارج است و بعضی
 مسافتی از آن میان مرکز خارج این کوکب و مرکز عالم بود و آن مرکز را مرکز
 با این مرکز که در آفتاب و داخل دایره دایره و مسافت اوج دقیقه است و بعضی
 مشتری را دایره دایره و جنبل و اوج دقیقه و مریخ را مسافت دایره دایره و بعضی
 مریخ حاصل آن کوکب را مسافت کوکب پس از مرکز عالم تا مرکز مدور است که
 درین چهار کوکب مسافت این مقدار باشد و در عطار دایره دایره باشد و
 از مرکز تدویر تا مرکز عالم مسافت دایره است و حرکت خارج مرکز کوکب است

و اما قیاس نسبت با مرکز حقیق و ابعاد قیاس نسبت با مرکز غالم اما در حقیق
نسبت با مرکز معدلات الحسی بعد از حرکت مرکز که در بعضی مرکز کوکب نام حرکت
میکند است خطی که در اقیانوس با مرکز تدویر و این کوکب خطی که در سایر سیارات
جود دارد و حرکت در مرکز کوکب از نقطه اوج آن کوکب باشد و اگر مرکز حقیق حرکت
اولی حمل را بگیرد از اواسط آن کوکب که در اوج و وسط آن خطی که در حقیق
حرکت که مختلف شود از اوج و این معنی حرکت حقیق تدویر و این را حرکت اوج و اگر مرکز
نسبت با مرکز حقیق باشد بر است هر وسط که تدویر اوج در آن حمل کند نسبت
کو حرکت اوسط کوکب حاصل کنیم تا این اعتبار است و هر چند وسط خطی که در حقیق
حرکت حاصل است بر توانی بر حرکت تدویر خطی که توانی از اختلافی حاصلی باشد
چه در دو حرکت بر یکی مرکز نسبت با اوج باشد که فصلی است یا نه یکی باشد که حرکت
در وسط با مرکز حقیق است و ثابت است حرکت حاصل نسبت با مرکز معدلات الحسی
کن از اختلاف را اعتبار کند اند و آن فصل را می باشد گرفته بر مرکز معدلات
الحسی و هر چند در بعضی که مرکز غالم و مرکز خارج حرکت را بگیرد و آن دو طرف
را جمع و حصصی یعنی شود نقطه فرض کند مرکز غالم از طرف بعد از اوج خطی
بعد میان آن نقطه و میان مرکز غالم از طرف حصصی فاصله بود که بعد میان مرکز
غالم و میان مرکز خارج از طرف اوج آن نقطه را نقطه خطی ذات کوکب بدانند و همه
این خط در بعضی که کوکب است و چون از نقطه محاذی خطی مرکز تدویر کند
و آن خط از محاذ تدویر بر اوج و نقطه قطع کند یکی اوج نقطه بعد را
دو کوکب وسطی که تدویر در آن اوج را حصصی اوسط و بعد از خاصه و وسطی از
دو کوکب وسطی است و جهت نسبت حرکت میهنی چون از مرکز معدلات الحسی خطی که
تدویر خارج کند باشد و بر اوج و نقطه خطی که اوج و کوکب قطع کند نقطه بعد را
دو کوکب وسطی که تدویر خاصه و وسطی از اوج که تدویر اوج را حصصی
اوسط که تدویر در آن فصل است که معلوم کنند که در هر دو وقتی از اولی حمل
از طرف خطی که مرکز غالم و مرکز خارج حرکت کنند باشد از طرف بعد از اوج
اوج که تدویر است از فصل اوج و این را اوج کوکب که تدویر است

منوهن و سیم چنین معلوم کند که از نقطه اوج مذکور خطی که از آن نشاء حرکت
خارج مرکز است تا اوست و در آن دو مرکز را بی توکل است بر محیط خارج مرکز که در
جبهه است از محیط خارج مرکز و این دو مرکز را یک گویند و در وقت منوهن
و منوهن در بعضی این مقدار را بنوازم که البروج کند و تحقیق این در فصل دوم
کرده میشود و اگر از اول محل تا طرف این خط جاده که معلوم کند از اول است
گویند که در وقت منوهن و سیم چنین ازین فصل معلوم کند از اول و در وسط
این خط که مرکز کوکب است از محیط مذکور جبهه است و از آن جاده وسط که در
در وقت منوهن و سیم که در در نصف اقل بر خلاف قول باشد و در جبهه
مستقیم بر وجهی که در نصف اقل بر توالی باشد و چون این حرکت را محسوس کرد
و در آن جبهه منوهن و سیم را منقطع می کند از جرم چون در آن راس منوهن
مستقر باشد بر حسب ما محاسب که از منوهن جبهه مذکور حرکت کرده بود اند و این
حاصل اوج یا حاصل وسط و مرکز حاصل جاده گویند و در آن اوج و معلوم
باشد که حرکت یکی و در این حرکت جبهه است پس اگر در وقت دیگر که در آن
فایز باشد از آن جاده که این حرکت معلوم شود از آن باشد چون در زمان
در وقت منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در
از آن وقت استخراج کنیم از آن فایز و در آن معلوم کنیم که اگر سالهای آن فایز
باشد پس مقدار منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در
برگوشم و نگاه داریم و اگر در وقت دیگر که در در وقت منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در
سید مرکز و اوج آفتاب در صد سال حرکت مرکز و اوج یکم که اگر سالهای
مطلوب سابق باشد از آن نگاه داریم که اگر سالهای مطلوب بود از آن
باشد در آن وقت که مرکز و اوج آفتاب در آن سال مطلوب حاصل باشد
پس از آن ماه و روز و ساعت از جدول حرکت مرکز و اوج که با نام مرکز و
اوج که از آن سال استخراج کنیم و مرکز و اوج در وقت منوهن و سیم که در در وقت منوهن و سیم که در
حاصل اند

1

١٢

312.

مرکز عالم برخط محیط و از اجزای گنبد سیم موضع این محیط برخط از سه وجه
شکل بیضی اولی آنکه مقدار اجزای دو واقع شود حساب
و در صورت اولست و این است که از اجزای مرکز
کنند از اجزای دو وجه دوم این برخط که باقی از مرکز
است مطابق باشد و این اندازه بود که از مرکز دور
چون حساب کرد و در صورت دوم است سیم این برخط
واقع شود یعنی اجزای این اندازه بود که مرکز سیم از مرکز دور بود حساب کرد
در صورت سیم است اندازه این که سیم دور است اولی و سیم زوایا است
معلوم است اندازه اولی و در صورت اولی است این که مقابل زوایا است
که معلوم است بر خطی که این مقدار از قوس است و این اندازه در صورت سیم
سبب این نام زوایا است که معلوم است با دو قاعده زوایا
است سیم زوایا که تمام زوایا است با دو قاعده که معلوم باشد و چون
زوایا معلوم باشد چوب زوایا معلوم باشد که این سبب اصل است
سبب چوب است و ضلع که باقی از مرکز است معلوم سیم باقی از
مستقیم ضلع دو معلوم کرد و چوب ضلع دو باقی از مرکز است
چوب زوایا است که باقی از مرکز است با چوب زوایا چون ضلع را در
صورت اولی بر که نصف قطر خارج است زوایا که در صورت سیم
از نصف آن کند خط معلوم کرد و چون مربع را از مرکز
کنند باقی مربع باشد که باقی از مرکز است و چون ضلع
مربع او مساوی دو مربع است و در صورت سیم که باقی از مرکز معلوم
کرد و سیم ضلع معلوم شد معلوم باشد باقی از مرکز که خط
قطر خارج است نصف بود و سیم اگر دانست که چوب ضلع
اجزاء این سیم اجزاء چون سیم باشد باقی از مرکز
سیم باقی از مرکز است باقی از مرکز است که خط باشد معلوم
کرد و چون مقدار چوب زوایا است که از سیم معلوم بود سیم

زاد بر معلوم شد و بعد از مراد و چون قانون استخراج تعادل برای این باب
مواضع اواز خط خارج مرکز معلوم شد و سپس ازین مرکز شش
که بعد از افتاب که در وقت ناهنجار باشد که در وقت زاید آن که در کرم
که در نصف باشد بعد از خط موازی فرود است که بعد از زاید آن که در مرکز اوزان
از بعضی جهت که موازی آن کرد و از آن جهت وضع است و در بعضی
در جهت وضع این طرف است که در جهت تعادل را که در دو وجه و در بعضی
از حاصل اوج و در بعضی معین مثل آن چون سالی ششصد و در بعضی
نصفان کند پس باز اوزان حمل از مرکز یعنی در مدار مرکز که نقطه اوج است
خارج تعادل را باید نهاد و چون اثر ابر اوج افزاید معلوم نماید حاصل اید
و محضف نیز بعد از سلوک این طرفه نصب دوازده دوازده و در بعضی
نصفان می کند باقی و از اوزان و دقائق و در جهات مرکز می نه مثل آن بعد از
نصب در وجه جدید است این و از اوزان مدار مرکز که از اوزان اولی حمل
کم کرد و است و بعد از آن باز دوازده دوازده و بعد از مرکز
شماره است از بعضی اگر جهات تعادل را از حاصل اوج و در بعضی
کمره بودی نام **در** ماعاد بعد از که است و چهار نامه است باز از
دوازده و بعد از مرکز استی نهاد و از مرکز نصفان کند یکین جهت
بعد از آن نصفان کرد و است از حاصل اوج در بعضی که در بعضی
دوازده و بعد از مرکز است و چهار نامه که در بعضی آن نصفان شش
است از بعضی مقدار ماعاد بعد از بودی باقی و در بعضی این باقی را بر
جمع حرکت اوج و در وقت مغروض و در مرکز که دوازده و بعد از
دوازده که در بعضی ماعاد حاصل اید و محضف هر قوسی که در بعضی او
از خارج مرکز آن نصب آن بودی از بعضی از جهات بعد از بعضی
که کند و باقی را از اوزان آن قوس می نه و چون مرکز اوج افزاید
معلوم افتاب حاصل اید پس این را بعد از وسط است سطح می باید نهاد
تعادل که در بعضی این مواضع است خارج آن مقدار کم کرد و حاصل کرد

و بر وسیع باقی شده اند پس مرکز فعل را با سرحد غنیه و بعد از آن دو ربع دوم که
تقدیر درناقص است قسم بران در ربع آخر سبب تعدیل اینها ناقص شدی
از غایت تعدیل نقصان می کند باقی را باز از دو ربع و دو اقسام مرکز می کشند چون
این باقی را برابر از مرکز تعدیل شده پس در اول متران بین ای که مرکز
نصف دور شده و غایت در ضیق بود و تعدیل اینجا منتفی شد غایت
تعدیل برابر از دو ربع تا جبران نقصان گردد که دور را کرده است و بعد
از آن مقدار نصف باشد بعد از آن تعدیل اینجا می کشی و خود آنکه که چون
از غایت با ربع در حد غایت تعدیل می کشی و از دو ربع و دو اقسام
مرکز تعدیل را بدینند از همان نصف که در حاصل اوج رفته است و
اگر غایت تعدیل از حاصل مرکز دور و باقی غنیه نقصان کند می کشی لازم آمد
بعینه و اما حد تعدیل باقی ابطرین می کشی است که چون در حد اول
میکشور و در حد باقی باقی غنیه جمع وضع کردن بعد از باقی می کشی و از
پس سطح دور را بر میان می کشی و غنیه پس می کشی و پس
از آن مقدار را از آن در وضع می کشی آنکه از نصف عدای خود می کشی و در
حد دوم ربع بود و عدد می کشی که در اول ربع باشد و در وسط ربع که در
دو ربع از ربع اعداد موجود است بعد از آن در حد آن مختص است و از میان
در یک شش ربع می کشی که در حد مرکز از این دو ربع در حد اول موضوع است پس
سبب حاصل میان دو عدد موجود تا حاصل میان دو عدد آنها چون نسبت
مقابل باشد میان عدد اول و عدد دوم موجود تا حاصل میان عدد اول و
در حد دوم ربع می کشی که در حد مرکز از این دو ربع در حد اول موضوع است پس
سبب حاصل میان دو عدد موجود تا حاصل میان دو عدد آنها چون نسبت
مقابل باشد میان عدد اول و عدد دوم موجود تا حاصل میان عدد اول و
در حد دوم ربع می کشی که در حد مرکز از این دو ربع در حد اول موضوع است پس
سبب حاصل میان دو عدد موجود تا حاصل میان دو عدد آنها چون نسبت
مقابل باشد میان عدد اول و عدد دوم موجود تا حاصل میان عدد اول و

گروه درجه و شش دقیقه است فاضل میان دو عدد موجه و دو ازده دقیقه
است و فاضل میان دو عدد این دو عدد که در جدول است شش و چهار دقیقه
و فاضل میان دو عدد اول و دو عدد غیر موجه مئوض شش دقیقه می باشد
و از ده دقیقه بابت و چهار دقیقه چون شش شش دقیقه است فاضل
میان دو عدد اول و دو عدد غیر موجه که مجهول است شش شش دقیقه را
درست و چهار دقیقه ضرب که جمیع الله حاصل اید حاصل را بر دو ازده
در صد قسم کرده و دو ازده دقیقه خارج اید و است فاضل میان جدول درجه
و میان جدول درجه و شش دقیقه و چون جدول روی در اقصی دارد
این فاضل را بر هر حصه عدد که در دو پنج و دو ازده دقیقه از اسمان حصه
عدد اول که دو درجه است نقصان نکنیم خاصه عدد مطلوب که دو درجه و شش
دقیقه است حاصل اید و اگر جدول روی در سایه داشتی علی معکوس این
بسی کره یعنی فاضل را که استخراج کرده ایم بر حصه عدد از نوایی آورد
تا از حصه عدد که نقصان بمانی که در آن حصه عدد مطلوب حاصل اید و آن
که فاضل میان حصه غلام موجه و میان حصه عدد غیر موجه معلوم باشد و
فاضل میان عدد موجه و عدد غیر موجه معلوم بود برین تدویر از اربعه
اعداد متباینه عدد که در آن جدول بود و یواتی معلوم لایحه او که یاد در این
صوب باید کرد و حاصل را بر یواتی فنین که در آن فاضل میان عدد موجه
و عدد غیر موجه معلوم شود از سایه عدد غیر موجه معلوم شد و این عمل را
عکس میزنند و اما حکایت تقدیر الایام اف باب حقیقتش است که
شماره تر و زود فهم است یکی وسطی و دیگر حقیقی ضابط در زمانه سیم حکمت
آن کرده شده شماره و حقیقی مضبوط شود که گاهی از وسطی زیاد است
باشد و گاهی از ناقص بود و اما شماره تر و زود وسطی مضبوط بود و مقدار
او در ایام سال مختلف شده و ازین جهت حرکات اوساط کوکب بینه
بر ایام تر وسطی موضوع باشد اعداد و ترکیب توان کرد پس حرکات
حرکات اوساط در مری معروض از جدول حاصل کنند و بحسب آن تقویم

از ملک حاصل زده و بعضی تلف است از ذوق مری با اعتبار مالی و بعضی
صادق بکس است و حرکت خاصه در بعضی اشیاء از ذوق و اختلاف قوتی است
با باطن و در بعضی لطیف این معدیل را بر خاصه و بعضی را بر ذات باید کرد و در
بعضی صادق نقصان باید کرد تا خاصه معدیل حاصل گردد و در بعضی صفت و در بعضی
اخذ و در بعضی سبب یکی با این معدیل دایما زیادت است و منتهی که در بعضی سبب
که کدام وقت زیادت می باید کرد و کدام وقت نقصان می باید کرد و غایت این
معدیل را که **در** است از حاصل خاصه و بعضی در مسائل مستبعد مری می که
میدان چو کلمات اوست از آنرا حاصل است نقصان کرده است پس باز از آن
میزد این عمل اولی است شد نهادن ما چون بر خاصه و بعضی اولی است معدیل کرده
و بعد از آن که مرکز تدویر در قنات را باشد باز از آن مرکز و از آن مرکز که در
مستطبیان بودی از آن معدیل و لا محاله باید بودی در غایت معدیل زیادتی است
و جمیع بارها از آن جزو از مرکز می باشد تا بحسب آن جزو آن جمیع را باید زد و در
خاصه و بعضی افزاید تا معدیل شود پس اینجا که این معدیل در غایت صفت معدیل
بودی و بیاید بودی صفت غایت معدیل باید نهاد و در بعضی که این معدیل
منتهی است چنانکه در اوج غایت معدیل باید نهاد و بعد از آن که مرکز آن معدیل خاصه
بودی در غایت معدیل چنانکه مرکز آن معدیل باید کرد و باقی را با بارها
از آن معدیل که این مقام از غایت معدیل بودی که آن معدیل اینجا در غایت
معدیل باشد تا آنکه مرکز معدیل بودی که مرکز معدیل باید نهاد و بعد از آن که
معدیل بودی و بعضی بودی معدیل باید نهاد و بعد از آن که معدیل بودی و بعضی
بودی مرکز اوج معدیل است معدیل معدیل بودی که در معدیل اولی نام شد
آنکه از آن معدیل بودی که مرکز آن معدیل بودی که مرکز معدیل بودی که مرکز
در بعضی مری باشد اولی است تدویر جمیع اختلافات که در معدیل بودی
و بعد از آن که معدیل بودی که مرکز آن معدیل بودی که مرکز معدیل بودی که مرکز
معدیل است همان خط بود که از آن مرکز که مرکز معدیل بودی که مرکز معدیل
معدیل است همان خط بود که از آن مرکز که مرکز معدیل بودی که مرکز معدیل

[illegible][illegible]

و مرکز عالم بعد بر او از محیط او متزلزل باشد از مساوی مرکز مذکور
عین اوج و حقیقت آنکه بر مرکز بعد مذوری بر کشیم مساوی
اگر در اوج بعد مذوری دیگر محاسبه ای پس در حقیقت بعد
مذوری دیگر محاسبه ای پس در حقیقت بعد مذوری
عین اوج از خارج کنیم و خطوط
عین اوج پس از او به حالت اختلاف اوجی بعد از او به
اختلاف جزوی اوجی و از او به حالت اختلاف حقیقی و از او به
اختلاف جزوی حقیقی و از او به حالت اختلاف در متزلزل و از او به
اختلاف جزوی محاسبه ای و این متزلزل مقدار است و هو معلوم است
الا بعد از این سه و هو است که از معادلات که شد این بر معلوم توان
که در این است که حرکات مساویات معادله است پس است و از او
که ثابت اختلاف محاسبه متزلزل و از او به تفاوت اختلاف بعد
اخر است و این است و از او به تفاوت اختلاف جزوی است محاسبه متزلزل
و از او به تفاوت اختلاف جزوی است و بعد از این تفاوت

است که آنکه که مرکز آن و بر سودا قرب و سید و این چهار مقدار است
است ثالث آن جمیع و هوای معلوم شش اول را که در این ضرب کنند
و حاصل را بر ثانی قیمت کنند ثالث معلوم کرد و این را ثانی ضرب کنند
و اگر شش گشت میان اول و دوم انداخته است

[illegible]

از ربع اول بر توبس **ع** معلوم قرار شد نسبت با ملک مایل و توبس **ع**
 هم معلوم به نسبت با ملک مثل و اول اعظم است از دوم بصورت توبس **ع**
 که تعدیل مثل است لیکن توبس اول معلوم است پس صفت **ع** بصورت
 باید کرد و معلوم قرار شد نسبت با ملک مثل حاصل اند پس استقصا تمام این باشد
 که اول مثل را از مثل معلوم کنند که در کدام ربع است از ربع چهار ربع
 و تعدیل او معلوم کنند و چون مرکز جرم قرار گیرند که در کدام ربع است
 از این اربع و تعدیل معلوم کنند و نزدیک و نا فاصله باشد چنانکه نسبت
 سه در اربع کنند تا تعدیل یکی بر دیگری بیاید و مجموع با تعدیل تعدیل مثل
 و اگر این عمل از هر آن کنند که بعد موضع قرار شد نسبت با مثل از تعدیل معلوم
 نه از اول عمل تعدیل بدو توبس **ع** باشد و اما در جدول این را اعتبار
 کرد و است و کیفیت به شرح جدول ظاهر است چه در ربع اول و نیم و
 در بالا از جدول ظاهر است و دوم و چهارم را در ضمیمه جدول و در حالت
 آن دو ربع برین و در حالت این دو ربع برین از هر یک که در جداول در
 جدول و فاقین حصص نهاده و در بعضی مثل است که اگر گفته و از طریق
 و نسبت ربع این تعدیل بر حسب این است بر شکل نصف که ذکرش در مقابل معلوم
 خواهد شد که دانست که یک ربع اول از ربع نسبت با حسب تمام **ع** با حسب
 تمام **ع** چون نسبت حسب اعظم است با حسب تمام **ع** با حسب
 چون حسب تمام **ع** با حسب تمام **ع** از حسب اعظم ضرب کند و حاصل را بر حسب
 تمام **ع** که عرض قسمت قسمت کند یعنی حسب تمام **ع** با حسب تمام **ع** را بر حسب
 تمام **ع** محیط قسمت کند حسب تمام **ع** با حسب معلوم شود پس مرکز را از **ع**
 معلوم شود لیکن **ع** با حسب تمام **ع** که مساوی **ع** با حسب معلوم اند پس فصل
 میان ایشان که **ع** است معلوم باشد و در بعضی این تعدیل از هر آن
 استقصا نمودیم که سخن در استقصا است **ع** و اما در ربع کوکب
 مرکز و خاصه و اوج بر مرکز و مرکز مرکز از جدول این و مرکز تعدیل
 اول بر مرکز و اما بر مرکز از اوج و از خاصه که سیم تا مرکز و خاصه و تعدیل

شود

شود پس خاصه جدول تعدیل دوم بر مرکز و نگاه داریم و مرکز تعدیل در جدول
 و فاقین حصص طلب کنیم اگر در جدول و فاقین حصص تعدیل با سیم یا سه
 جدول اختلاف بعد از تعدیل بر مرکز که بعد از آن جدول باشد
 اگر خارج خاصه جدول کمتر از سیم باشد و در اوج سیم باشد
 باشد حاصل ضرب و فاقین حصص را اختلاف از تعدیل دوم یکا سیم
 و اگر در اوج سیم تعدیل اختلاف باشد و در اوج سیم باشد و در اوج سیم
 و دوم اوج سیم و مرکز مرکز تعدیل در جدول و فاقین حصص بعد از آن سیم
 اختلاف بعد از آن بر مرکز که بعد از آن جدول باشد اگر سیم
 خاصه سیم از سیم سیم باشد و در اوج سیم باشد و در اوج سیم
 و فاقین حصص را اختلاف از تعدیل دوم یکا سیم و اگر در اوج سیم
 باشد و مرکز از سیم سیم باشد حاصل ضرب بر تعدیل دوم اوج سیم
 دوم تعدیل شود اما بر مرکز تعدیل اوج سیم و اوج بر اوج سیم تعدیل کوکب
 حاصل اند **شرح** عطا و در چهار مثل است چنانکه گفتیم اول ملک
 مثل دوم ملک مرکز سیم ملک مثل چهارم ملک تدویر و مرکز از چهار کاه
 باقی را سه ملک است اول ملک مثل دوم ملک مثل سیم ملک تدویر
 و تصویر افلاک ایشان برین گویند باشد و ظاهر است اگر مرکز تدویر
 در اوج و با در خصیض بود طرف خطی که از مرکز عالم بر مرکز تدویر است
 تدویر را قطع کند و از آن در جهت بعد از آن مرکز که بود و در جهت
 خصیض مری که در با طرف خطی که در آن وسطی و خصیض او وسطی که در
 از این شرح دادیم از آن که بعد از آن باشد لا حرج خاصه این کوکب را
 درین دو موضع تعدیل حاجت نیفتد اما اگر مرکز تدویر در سایر مواضع
 باشد در آن وسطی و خصیض او وسطی مخالف در آن مری و خصیض مری
 باشد چنانکه در تصور شد است و فاقین از آن مری و تعدیل
 خاصه باشد و این را تعدیل اول گویند و در ضمیمه **ع** در هر کفتم غایت
 این تعدیل ایجاب که مرکز تدویر مثل مرکز از عالم که گفته قیام بود

این بودی یعنی اگر هر دو علامت باشند عرض جنوبی بود و الا عرض شمالی بود
 و اگر یکی عرض بود و دیگری درجه یا کسره است از آنجا که مودله را
 در عرض نصف النهار و عایت گردان بجهت نصف دوی در زمین عایت
 باقیست بنابر جهت نصف نصف علامت **ن** و اگر علامت
 مرکز و خاصه بود و حقیق بودی عرض جنوبی بودی و اگر مخالف
 بودی عرض شمالی بودی و اگر عرض مدار حقیق را با جزا خاصه مودله هم
 در عرض نصف صاف عایت کردی اگر مودله علامت متفق بودی
 عرض شمالی بودی و الا جنوبی بودی و در عطار و جون مدار دوی را بکای
 حقیقی وضع کند و عرض اجزا خاصه مودله در عرض نصف صاف
 او را عایت است که زمین را لاجرم همین مودله را که اگر مودله علامت
 متفق باشد عرض دوی شمالی بود و الا جنوبی بود و بر سر تفاوت بر
 هم عکس آن که در بر وجه توضیح داد و شد لازم آمد این شکل از خبر
 رجه وضع کرد و شد و در عطار و جهات مدار دوی و حقیقی که جهات
 میول در وجه و حقیقی اند هم یکس این باشد و چون نسبت میول جزوی
 مدار دوی که دقایق نسب عرض دوم است با عایت میل او که شد و نصف
 است و میول آن دو مدار در تفاضل و تفاوت تابع و عایت ایشان
 است و همه مودله اند بر تناسب لاجرم یکی ازین دو دقایق النسب را
 کای بود و چون در وجه اشرق است از حقیقی بر دقایق النسب
 دوی اقصا بود و اولی بود و چون اقصا عرض دوم در وجه حقیقی
 است و عایت او در وجه و مودله وسط لاجرم یک ربع فاصل مایل
 در تفاضل و بر آن عرض لازم باید که میول اجزا است و طریقی از هر دوی
 نسبت با هم که عالم مناسوی باشد و شکل است که بر کسره است
 و اما عرض سیم که فرض است بر وجه و عطار و او را از اجزای که شد است
 که قطر بود و بر آن که بود و بعد از وسط بودی که شد باشد و بر مایل
 منقطه مایل است چنانکه در کتب علویه بود بل که در احدی القصدین



در سطح مایل است و در سطح مایل از زمین می کشد و عایت
 آن میل افق است که مرکز دوی در لوج باشد و حقیقی بود و این عرض را
 چنان در یافته اند که مرکز ازین دو کوکب را بر دو طرف آن قطر که از
 قطب صبی و صبی تر کوکب بگذرد و از آنجا که از هر دو طرف این
 قطر در جهت شمال باشد و از طرف دیگر در جنوب و عایت تفاوت را
 میان موضع مرکزی ازین دو کوکب درین دو وقت بصیغ کرده پس
 لا محاله نصف آن مقدار عایت از تفاوت باشد و دیگر از دو جهت شمالی
 با جنوبی و عایت از تفاوت رجه در لوج دوم در حقیقی و در وجه و نصف
 یافته اند بر مرکز عالم و عایت از تفاوت عطار و در لوج دوم در وجه

و حقیقی و در وجه و اربع هم نسبت با مرکز عالم و اما مقدار از لویه بود
 نسبت با مرکز دوی در وجه و شکل سیم و چهار و هم از عایت سیم و چهار
 از کتب محسبی معلوم شود اگر کسی کوکب مفاد و این تفاوت جزوی بود
 بر آن مودله که بر مرکز دوی در لوج باشد و حقیقی است که مرکز جزوی از
 اجزا خاصه مودله است و سیم اربع که در سطح دوی در وجه از
 مفاد سیم و چهار محسبی موز است و آن مفاد بود و در وجه و کسره
 است میان عرض دوم و عرض سیم مفاد و بر او اهل حقیق بحث آن
 مفاد در لفظ باشد و چون در وجه مفاد میان این مفاد بود و در وجه
 فرق است که از آن عایت بود لاجرم بر یکی نصف اقصا رفته است و در
 عطار و چون تفاوت محسب است لاجرم بحث آن مفاد بر در وجه و کسره
 مفاد است و بر او اهل ان الفاکت الا دوی است و بحث از مفاد بر حقیقی
 یکی نصف و یکی مقدار آن مفاد است و بر او اهل الفاکت الحقیقیه است و چون
 موز شد که این عرض در لوج و در حقیقی که نصف مایل الفاکت است
 در عایت است و در عین منصفی است و سیم باشد که در وجه و کسره
 که سیم بود و در وجه حرکت می کند که فاصل مایل فاصل کند و در عین دایره
 و از آن کوکب را که از طرف آن قطر موز است سیم که کوکب چون ایستاد
 در عایت بود صبیعی بود از آنجا که از آنجا که در صبیعی نام نیم و دیگر را
 که از طرف دیگر ازین قطر موز است و کوکب چون ایستاد در عایت
 مودله بود از اوقات مدار صبیعی نام سیم و عایت مایل یکی ازین دو مایل
 از کتب مایل بقدر عایت از تفاوت بود و اما از اوقات عین سیم و مودله باقی
 احوال را لا محاله که در مایل عایت از تفاوت و عایت آن مایل از تفاوت
 طریقی فاصل است و اما مایل و اوقات جزوی نام سیم و طریقی استخراج این
 عایت جزوی همان بود که در عرض کوکب علوی گفته شد و شکل نیز
 هم چنان بود بر مایل بود از آنجا که عایت جزوی و اوقات طریقی استخراج
 کرد و است عایت عین الفاکت و در وجه و کسره و عایت مایل و اوقات

صوری را بدقایق از آن نسبت داده و آن دقایق را به عرض عین مایل
 نام نهاده و در وجه و کسره که است با دقایق النسب عرض مایل سیم کرده
 عین اجزا مرکز مودله و ظاهر است که اگر مرکز مودله در حقیقی باشد
 بود و کوکب بر یکی از دو طرف این قطر بود از تفاوت کوکب که از آن بود
 که اگر بر طرف قطر بودی و اما این تفاوت را جزای عایت عین نام سیم
 و است که در جدول عرض سیم نام نهاده است و همچنین مرکز دوی در وجه
 جزو دیگر از اجزا مدار که فرض کنند عین سیم که کوکب بر طرف قطر بود
 از تفاوت او که از آن باشد که اگر بر طرف قطری بودی در آن جزو و اما
 این تفاوت را جزای عایت صوری نام سیم و اما است جزای عایت
 عین چون نسبت عایت صوری بود عایت عین چنانکه در اوقات این عین
 مودله است لیکن عایت عین مودله است که نسبت دقایق است
 و عایت صوری که مستور اند نسبت در جدول دقایق عرض سیم مفاد
 بحث بر جزوی از اجزا مرکز مودله و جزای عایت عین در جدول عرض سیم
 مفاد است و بحث بر جزوی از اجزا خاصه مودله پس دقایق نسب عرض
 سیم را چون در عایت عین که مودله در جدول بر کسره باشد مایل ضرب
 کند و نسبت لا محاله حاجت بود که عایت عین سیم و عین است حاصل
 جزای عایت صوری به عین موز و موز از مرکز مودله و از خاصه مودله
 و است مایل که گفته است و هم برین فاصل عرض سیم حاصل کنیم و اما
 این گفته است و جهت اوم بر آن فاصل معلوم کنیم و در وجه است
 که اگر علامت مرکز که در جدول دقایق النسب عرض سیم باشد و عایت
 خاصه مودله که از جدول عرض سیم بر کسره باشد مایل سیم و در وجه
 سیم شمال بود و اگر مخالف باشد چنانکه سیم باشد و دیگر که عرض جزوی
 باشد سیم سیم باشد با یکی در عرض دوم گفته است که در زمین دقایق النسب
 عرض سیم را با عین موز مدار صبیعی مفاد است و رجه و در وجه چنان
 یافته اند که طرف قطب صبیعی مودله که در وجه در نصف اوجی بود مایل است شمال

باشند انکه آن عشره را که باز است و یک نهاده باشد بگویند و مانده این طریق
برابر با تمام ایام حوالی مانده است و یکم و زود من و اول اردیبهشت حاصل
ایده و یاد کرد اعتبار این صفت هم برین سن عمل کنند تا بداند و اینها را بنابر
ایام سال مطلوب حاصل آید و این جدول را بوسط بگویم احوال گویند و نویسن
و ده است

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

اما در قمر تحت سرعت حرکات او مقوم او را یکی یکی در ده استخراج باید کرد
و طریقی چنین بود که از ستور سال دوازده صفت را جدول برکشند هر یکی
در جدول مقسم بشود قسم اول از بهر این است که در هر خانه دو عدد باشد
یکی از بهر این است که در هر خانه دو عدد باشد یکی از بهر این است که در هر خانه دو عدد باشد
برای آن که در جدول بوسط مقوم این یک کشته و اما در عرض یکست مولفه
این نوع بنویسد قسم باید کرد و بر جدول این نام این است که در هر خانه دو عدد باشد
مکروه برین ترتیب ۱۱ نام مرکز جدول اول خاصه خاصه و خاصه و خاصه
در خلاف ج حاصل ضرب ط جدول ثانی جدول معدل و وسط و وسط مقوم

درین

جدول ایام مقوم است مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
در سال غیر کشته و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
و ترتیب اینها بصفه و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

و طریقی استخراج این بود که مرکز خاصه و وسط در نصف النهار و سال مطلوب
از سال یکی یکی در جدول مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
صفت در نصف النهار و سال مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
برتر است بنیم باز اول فرود من و دوم باز از ستور مقوم راس و مقوم راس
و خاصه و وسط هر یکی یکی خاصه و مرکز و خاصه و وسط اول فرود من از این
باز مرکز و خاصه و وسط اول فرود من از ستور مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
باز از ستور مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
از باز اول فرود من از ستور مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
النهار در اول هر یک یکی خاصه و مرکز و خاصه و وسط یکی خاصه
بر مرکز و خاصه و وسط از ستور مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
در نصف النهار و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
مشتش دوز بر حاصل از این نام یکی و خاصه و وسط در نصف النهار و اول

درین

سال این حاصل آید انکه این حاصل از این اول استخراج کرده بودیم
موازی ششم اگر موافق باشد عمل صحیح باشد و اگر تفاوت باشد
عمل از سر بگیریم و چون بعضی اوساط دور و ایل باشد انکه هر یکی
از مرکز و خاصه و وسط و مرکز و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
یکی اوساط دوازده بر اول و از این تا وسط از دهم حاصل آید و دیگر
باز بر این نام اگر اوساط اول و ایل باشد موافق آید صفت عمل مقوم راس
و الا از سر باید گرفت انکه اوساط یکی دوازده بر اوساط اول و ایل
فرود تا اوساط نصف النهار و دهم حاصل آید و دیگر بر اوساط
تا اوساط دهم حاصل آید و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
و خاصه و وسط دوازده حاصل آید انکه اول استخراج کرده ایم
موازی ششم بود و الا باید دانست که حلقه از یک است و اصلاح باشد
مکروه و چون هر یک و خاصه و وسط به ایام سال حاصل آید و مقوم راس
از مرکز ایام سال را در جدول معدل اول در اول و بعد از آن که حاصل آید
بر جدول را باز آن مرکز در نصف بنیم انکه هر یکی از ستور این صفت
بر این ستور صفت چهارم از این مرکز سطر یکی بر جدول و باطل و از ستور
صفت ششم بر این محاذات انکه هر یکی از ستور صفت پنجم را در جدول
اختلاف و معدل دوم قرار بده و این محاسب آن باشد اختلاف را در نصف
بنیم و معدل دوم را در نصف بنیم سطر یکی در محاذات سطر یکی در
جدول برده باشد انکه مرکز دقایق حصص بر یکدیگر باشد یکی که اگر خاصه
معدل نیز از ششم بر باشد دقایق حصص از جدول بر یکدیگر که مباد
معدل دوم ششم بر اول و ششم بر اول از خاصه معدل بنام است
و اگر خاصه معدل باشد از ششم بر اول بود دقایق حصص از جدول بر یکدیگر
که بعد از معدل دوم ششم بر اول بنام است و این دقایق حصص را
در نصف ششم بنیم سطر یکی از این سطر از مرکز که در جدول دقایق
انحصار بوده باشد انکه هر یکی از ستور صفت ششم را در جدول محاسب

اول

او بعد از ستور صفت ششم را در جدول محاسب او بود از ستور صفت ششم
و حاصل را در نصف بنیم در محاذات مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
هر یکی از ستور صفت ششم را در جدول محاسب او بود از ستور صفت ششم
و حاصل را در محاذات مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
ستور این صفت را که در جدول است بر محاذات او از ستور صفت ششم
افزاییم و حاصل هم در محاذات آن ستور در نصف دوازده بنیم انکه
مقوم راس و از روزهای سال را در جدول بوسط مقوم راس و مقوم راس
و در نصف بنیم دهم بنیم بر ترتیب ایام انکه مقوم راس و مقوم راس
از ایام سال در جدول معدل ایام که محاسب است بود از این و این نام از این
بنیم از این جدول بر یکدیگر و بر ترتیب همان ایام صفت ششم بنیم انکه
هر یکی از ستور این صفت را که در جدول است از این محاسب او بود از ستور
صفت دوازده نقصان کنیم و بمانی باقی در محاذات مقوم راس و مقوم راس
منه در نصف چهارده بنیم و این مقوم راس باشد در نصف النهار و مرکز
از روزهای سال مقوم راس انکه محاسب اجابات و استعمال
و سایر اجابات قرآنی و دیگر حسابات مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
مکروه که باقی آن بود نقصان کنیم و باقی را که نیست فرجه اند در نصف
باز در نصف بنیم در محاذات روز مقوم راس و از محاسب آن آید که از ستور این
صفت دوازده سال یکی سطر حالی باشد بنیم آن سطر که باز اول سال این
باشد انکه مقوم راس بر مصادف استخراج در مرکز و خاصه و وسط کشته
حاصل کند و در نصف بنیم دهم بنیم انکه مقوم راس و مقوم راس و مقوم راس
کشته اگر نقصان بتوان کرد در مرکز ایام و نقصان بنیم باقی حصص
باشد این بمانی را در سطر دهم هر سطر یکی از این سطر که او را از محاسب
خفه نقصان کرده باشد بنیم انکه محاسب آن حصص بر این سطر حاصل
کند چنانکه معلوم است و این حصص را در نصف بنیم باقی آن حصص
بنیم و اینجا دستور استخراج ناعاوم استخراج حلقه است این در ایام سال نام سه

اول

اول تا مبدأ خالت دوم بعد قوس **ط** باشد و این دو قافیه مسقط خواهد بود
و از مبدأ خالت دوم تا مبدأ خالت سیم بعد قوس **ط** باشد و از قافیه
سنت خواهد بود و این مسابری قوس **ط** باشد و جمع هر دو بدست جمع مکتب
باشد و قوس **ط** از مبدأ خالت چهارم است تا مبدأ خالت پنجم و این را
دو قافیه نزاج خواهد بود و این مسابری قافیه مسقط باشد پس جمع **ط** از
مبدأ خالت پنجم تا مبدأ خالت ششم و این را از حشود و بدست این بدست و این
بدهد و تا لا محاله از مبدأ خالت هفتم تا مبدأ خالت هشتم قوس **ط** باشد و این
شده و از مبدأ خالت نهم تا مبدأ خالت دهم قوس **ط** باشد و این را از مبدأ خالت
جست و بدست مکتب ازین
قوس **ط** تا مبدأ خالت
چون است جمع
روز مکتوب است
با یک روز و از این
استند و این قوس
مبدأ از این خواهد بود

112

[illegible][illegible]

24

[illegible]

4

[illegible]

خداوند

چشم است جهت عرض مری از ملک البروج سهم جهت عرض حقیقی باشد و در این حالت
بر این سطح از عرض مری در جهت خود بر این سطح است که در این سطح است
و آن سطح از این است از این سطح است اختلافات مناظره که کمتر است
چنانکه عرض مری در صورت اول ابد از ابد بود از عرض حقیقی چنانکه کمتر
است از این سطح مناظره و این از این سطح است از این سطح
ملک البروج تا این که در نقطه **د** است در صورت اول اندکتر از این
بر این سطح **د** از این سطح از این سطح است چنانکه کمتر است چنانکه کمتر است
کمتر بود از این سطح **د** از این سطح از این سطح است چنانکه کمتر است
عرض مری کمتر باشد از عرض حقیقی پس از این نقطه مناظره و این از این سطح
ملک البروج تا در نقطه مناظره و این از این سطح است چنانکه کمتر است
که در نقطه **د** است کمتر از این در صورت دوم ابد و ابد و ابد
محرم نمیشود که عرض مری مساوی عرض حقیقی باشد و این از این سطح
نویس که از این نقطه مناظره و این از این سطح است چنانکه کمتر است
مر است مساوی آن نویسنده که از این از این سطح است چنانکه کمتر است
سطح مناظره و این از این سطح **د** که حقیقی است و چنانکه کمتر است
نویسنده از عرض حقیقی و این از این سطح **د** که نویسنده از این از این سطح
دوم و چنانکه بود که عرض مری بیشتر باشد از عرض حقیقی از این نویسنده

که از آن موضع عرض می اید که باشد
از عرض جیبی و از آن به عرض اختلاف
منطقه عرض از آن به عرض جیبی قواچ کنیم
میدان می ملک البروج تا دایره عرض می
تقاطع کند بر سطح ~~عرض~~ عرض از آن
عرض می و از آن تا این قوس هر دو ~~عرض~~ اختلاف منطقه عرض باشد قواچ کنیم

و عین عاتق از سمت راست معلوم است
در دو شیء از معدن است که مانند متوازی

4

و اگرگاه نقصان کنند و اگر وقت رسیدن آن قیاس و آن نقطه محل مطلوب باشد
اوج و از دور نقصان کند راجع به مذکور معلوم آنجاب بود در آن وقت از آن
نقطه اوج یعنی مرکز معدل و از آن مرکز حاصل آن سهم و این محوطه باشد اگرگاه
مرکز معدل و از دور معدل آنجاب بود و این مرکز معدل آنجاب بود و این
و از مرکز معدل محوطه نقصان کنیم و در آن محل عرض از آن محل آنست که مرکز
باز معدل آنجاب بود و وقت رسیدن او بوضع چنین معلوم کنند پس اگر معدل
آنجاب برای حاصل خط نموده بودی یعنی در نصف خط از آن محل اوج معدل حاصل
بودی و در نصف صاعد قرار یافت سبب که در بنیاد آنجا آنجاب نوشته ایم
در سطح معدل و در نصف خط بر مرکز معدل باقی افتاده و در نصف صاعد
بایستی که است و مرکز حاصل ای را با چون معدل آنجاب و این
نماده است و در جدول که در اینجا بر مرکز معدل می باید افتاده و معدل معلوم
و در این صورت این معدل و از آن مرکز معدل نقصان باید کرد تا مرکز معدل حاصل
شود و این و از مرکز حاصل می خواهد پس مرکز حاصل را در دو موضع میزند
و موضع اول را که در معدل آنجاب بر می خورد و در موضع دوم را که در مرکز
و هم که از مرکز حاصل نام نموده است مساوی مرکز معدل کرده و معلوم شود
که مرکز حاصل مرکز معدل بوده است و اگر موضع دوم مساوی مرکز حاصل
نکیریم که موضع دوم را هست پس مرکز حاصل با ناقص است از او که زیاد باشد
آن تفاوت را از موضع اول نقصان کنند و اگر ناقص شد آن تفاوت را
بر موضع اول افزایند و بعد از نقصان آن موضع اول را با تفاوت بر موضع دوم
و حاصل باقی با حاصل موضع اول که در اینجا در مرکز حاصل باقی موضع اول معدل
میخورد و برین موضع دوم افزایند و با مرکز حاصل حاصل کنند اگر مساوی افتد
این موضع دوم که مرکز حاصل است و هم با مرکز معدل باشد و مساوی افتد
اگر مرکز حاصل دوم زیاد باشد از مرکز حاصل تفاوت را از این موضع اول
نقصان کنند و اگر ناقص باشد از آن تفاوت را برین اول افزایند و با مرکز حاصل
این موضع دوم را میخوانند و اگرگاه در میان محلی افزایند تا مرکز حاصل شود

[illegible][illegible][illegible]

پس مابین المیزانین را چون در مجموع دور باطل و سهلک زودۀ اقطاب
طبق کنند و حاصل را بر مرکز یکی از زودۀ اقطاب نسبت کنند حصص مابین المیزانین
از حرکت معدل الیها را معلوم شود و این طریق حصص مابین المیزانین را بر
دایره اولی حصاراج کرده است از یکی دقیقه یا شعبه دقیقه که مرکز یکی از زودۀ
اقطاب است بر مابعد و بحث توانی مرکزین حصص نماید است مابعد
و افاق مرکز توانی است حصص از افاق مابعد که مجموع افاق مابعد افاق
و توانی نماید و این بود از وقت نصف النهار مقدم تا وقت که طول سبب یکی
و این (این طریق معلوم کرد) در مغرب و قرب است که در طریق بعد و وقت مابعد
بعد از حرکت معلوم اقطاب است از افاق مابعد که با ربعه اعداد مابعد و چون
وقت معلوم در یکی مجموع نیست لازم از آن خطی حاصل میشود و از این طریق در
از مابین المیزانین معلوم می شود و مقارنت که حرکت مرکز یکی بر است لازم
از آنست که در بعضی حالتی زمانه و بود از معرفت و این از اولی از وقت بود
اقطاب بر نصف النهار مقدم تا هنگام رسیدن او بوضع مخصوصی چون
در ابرار مابعد و چیست کنند ساعات بعد از آن حاصل اند هنگام آن
تا آنقدر اگر خواهند بجا آورد و اولی است نقل کنند چنانکه که می نمایند است
بار و از این معرفت مطلع و وقت که طول می گویم چون دایره معلوم کرد و یکی از
دو طریق آنرا بر مطلع معلوم اقطاب بر نصف النهار مقدم اوقات مطلع
طالع حاصل آمد و سبب این بدانست که در معرفت مطلع اوقات و استمرار
کیشم چه مطلع طالع بدست میست که محسوس است از اولی چون در بعضی
زمانه است بر مطلع طالع بدست که محسوس است از اولی حتی مطلع
معلوم اقطاب در نصف النهار مقدم یعنی بیک مسقیم مطلع طالع باشد
بدو چون دایره آن اوقات کنند مطلع طالع بدست حاصل آمد و وقت
درصدن اقطاب فقط معروض از مونس مطلع طالع در مطلع طالع
طالع آن وقت بیرون آید و از نویسی آن در مطلع طالع مسقیم ظاهر
آن وقت بیرون آید چنانکه در مطلع اقطاب و استمرار گفته شد است

قسم غنم

[illegible]

ساده محسوب از اول محل و میان مطابق عاشر محسوب از اول جدول
فرق شد چه مقدار را که بر توانی خاص می شود و این دو در آنست مطابق
توانی از بدی می شود و آن هم دو است بر چون مثلاً قوس **د** بر مطابق طالع
برسد به مطابق عاشر محسوب محسوب از اول جدول که می نماید آن **نقطه** است
از این مطابق **نقطه** که در اینجا جای عشر است حاصل می شود پس محسوب از
اول جدول و چون مثلث در کتب قوس **د** که بر مطابق **نقطه** می افتد
مطابق **نقطه** که در میان آنی عشر است حاصل می شود و چون قوس **د** در
دورست که مجموع و دور است زمانی ندارد و دو ساعت زمانی که چهار است
می شود باشد که مقدار آن از زمان عدل و انحراف است درجه است بر چون
محاسبی در اول بر مطابق **نقطه** **د** افتد از این مطابق **نقطه** که در میان آنی است
حاصل می شود و چون **نقطه** مثلث دورست که مجموع و چهار ساعت زمانی
ندارد و چهار ساعت زمانی که نیست ساعت یعنی شد که مقدار آن از
از این جدول انحراف دورست و درجه و در پس چون مثلث دورست
مطابق **نقطه** **د** افتد از این مطابق **نقطه** **د** که در میان آنی است حاصل می شود
مطابق میان جای عشر و زمانی عشر و زمانی و آنست حاصل می افتد از قوس است
مطابق است و مطابق محاسب محسوب از اول جدول می نماید این چهار جا
پس نقطه های **ص** **د** **ح** **ع** از یک البروج حاصل آمده بخار این چهار نقطه و در چهار
خانه دیگر شد که حاصل هر یک و پس و نام و قوس اند می نماید حاصل هر یک
اندر جای عشر و می نماید پس نظر بر میان آنی عشر و می نماید نام نظر بر میان
تانی و می نماید نام نظر بر میان آنی و می نماید از این پس از این مطابق
اجتماعات و امضا لای که است معلوم می نماید هر چه و از در
که معلوم کرد و می نمود مطابق و چون چهار خانه مطابق است و در میان
و عاشر می باشد تا و از چهار خانه دیگر که تالی در آن می باشد و عاشر
برج و آن تالی و حاصل زمان و می نماید تا قبل از و می نماید
برگشت اولی می نماید و می نماید و چهار خانه تالی را که از اول در هر

۱۰۰

[illegible]

七

٢٠

[illegible][illegible]

سید مرتضیٰ علی بن جواد معلوم باشد و این حسب نصف قوس است
و اگر حسب نصف قوس معلوم باشد که قوس او قسم معلوم
باشد چنانکه گفته ایم پس در معلوم باشد و نسبت باشد
چون نسبت است که در شکل قوس از محال باشد از اصول
شیخ ادریس که معلومست چون سطح در باشد در این حد که از این
محال پس چون سطح در را بر نصف قطر قسمت کند شیخ ادریس
در نصف خط که بود حسب نصف قوس است این حسب این قاعده
چون نصف قوس می باشد و اگر حسب قوس باشد نام آن قوس را
از نصف قطر بیاوریم که نامی را نصف کنیم پس حسب این قاعده
نصف خط کنیم و جدا حاصل کنیم تا حسب نصف قوس موصول حاصل
آید و اگر نصف قوس از میان حسب نام قوس موصول آن نصف
قطر را مروج کرد پس مرتبه نام مقام آن باشد که از او در حسب اعظم
خط کند و جدا مروج کند مثل بودی میان باشد که کنیم و اگر حسب
نصف قوس معلوم است و اگر حسب قوس او را در حسب نام او در کنیم
حاصل را بر حسب اعظم قسمت کنیم پس حاصل را وسط کویم رخ خارج آید
از نصف کنیم تا حسب نصف قوس موصول حاصل آید **فصل**
مرا که حسب دو قوس مختلف معلوم باشد حسب مجموع معلوم باشد
و همچنین حسب متصل میان آن دو قوس متناهی و این **فصل** را مراد
و قطر در رسم کنیم و **فصل** دو قوس مختلف است پس **فصل**

از آن دو مثلث **ح** و **د** معلوم **ح** و **د** باشد با مثلث **م** معلوم **م** از حاصل
 است از اصول و همچنین مثلث **ح** و **د** نیز بشود با مثلث **م** و خط **ح**
 از حاصل مسطح با مثلث **م** بر خط **د** از هر یک از دو قوس **م** و **ن** در
 مرکز یکی از این دو قوس **م** و **ن** در مرکز **د** و **ن** در مرکز **ح** و **د** باشد
 با مثلث **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل
 بود مثلث **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل
 باشد از هر یک از دو مثلث **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 هر یکی از اینها بشود و یک از اینها را بر خط **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل
 باشد از هر یک از دو مثلث **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل **د** و **ن** از حاصل
 که مساوی **ح** است و این محفوظ اول با مثلث **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل
ح و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 مساوی **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 خط **ح** معلوم کرد و این محفوظ دوم است و چون این را با خط **ح**
 جمع کنند خط **ح** که خط مجموع بود و قوس **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل
 و مساوی **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
ح و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 است که چون دو خط **ح** و **د** که خط مساوی
 اند و قوس **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل
 خط قوس **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل **م** و **ن** از حاصل
 از هر یک از این دو خط **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 بر خط **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 و از هر **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 مثلث **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل
 و دو زاویه **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل **ح** و **د** و **ن** از حاصل

جب **۱۰** معلوم کنیم چپ و دور در این را در نفس خود چپ
 حاصل آید چپ **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** این را از چپ به سمت قطر معانی کشیم
 این را به چپ **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**
 این را به چپ **۱۰۱** **۱۰۲** **۱۰۳** **۱۰۴** **۱۰۵** **۱۰۶** **۱۰۷** **۱۰۸** **۱۰۹** **۱۱۰** **۱۱۱** **۱۱۲** **۱۱۳** **۱۱۴** **۱۱۵** **۱۱۶** **۱۱۷** **۱۱۸** **۱۱۹** **۱۲۰** **۱۲۱** **۱۲۲** **۱۲۳** **۱۲۴** **۱۲۵** **۱۲۶** **۱۲۷** **۱۲۸** **۱۲۹** **۱۳۰** **۱۳۱** **۱۳۲** **۱۳۳** **۱۳۴** **۱۳۵** **۱۳۶** **۱۳۷** **۱۳۸** **۱۳۹** **۱۴۰** **۱۴۱** **۱۴۲** **۱۴۳** **۱۴۴** **۱۴۵** **۱۴۶** **۱۴۷** **۱۴۸** **۱۴۹** **۱۵۰** **۱۵۱** **۱۵۲** **۱۵۳** **۱۵۴** **۱۵۵** **۱۵۶** **۱۵۷** **۱۵۸** **۱۵۹** **۱۶۰** **۱۶۱** **۱۶۲** **۱۶۳** **۱۶۴** **۱۶۵** **۱۶۶** **۱۶۷** **۱۶۸** **۱۶۹** **۱۷۰** **۱۷۱** **۱۷۲** **۱۷۳** **۱۷۴** **۱۷۵** **۱۷۶** **۱۷۷** **۱۷۸** **۱۷۹** **۱۸۰** **۱۸۱** **۱۸۲** **۱۸۳** **۱۸۴** **۱۸۵** **۱۸۶** **۱۸۷** **۱۸۸** **۱۸۹** **۱۹۰** **۱۹۱** **۱۹۲** **۱۹۳** **۱۹۴** **۱۹۵** **۱۹۶** **۱۹۷** **۱۹۸** **۱۹۹** **۲۰۰**
 این را به چپ **۲۰۱** **۲۰۲** **۲۰۳** **۲۰۴** **۲۰۵** **۲۰۶** **۲۰۷** **۲۰۸** **۲۰۹** **۲۱۰** **۲۱۱** **۲۱۲** **۲۱۳** **۲۱۴** **۲۱۵** **۲۱۶** **۲۱۷** **۲۱۸** **۲۱۹** **۲۲۰** **۲۲۱** **۲۲۲** **۲۲۳** **۲۲۴** **۲۲۵** **۲۲۶** **۲۲۷** **۲۲۸** **۲۲۹** **۲۳۰** **۲۳۱** **۲۳۲** **۲۳۳** **۲۳۴** **۲۳۵** **۲۳۶** **۲۳۷** **۲۳۸** **۲۳۹** **۲۴۰** **۲۴۱** **۲۴۲** **۲۴۳** **۲۴۴** **۲۴۵** **۲۴۶** **۲۴۷** **۲۴۸** **۲۴۹** **۲۵۰** **۲۵۱** **۲۵۲** **۲۵۳** **۲۵۴** **۲۵۵** **۲۵۶** **۲۵۷** **۲۵۸** **۲۵۹** **۲۶۰** **۲۶۱** **۲۶۲** **۲۶۳** **۲۶۴** **۲۶۵** **۲۶۶** **۲۶۷** **۲۶۸** **۲۶۹** **۲۷۰** **۲۷۱** **۲۷۲** **۲۷۳** **۲۷۴** **۲۷۵** **۲۷۶** **۲۷۷** **۲۷۸** **۲۷۹** **۲۸۰** **۲۸۱** **۲۸۲** **۲۸۳** **۲۸۴** **۲۸۵** **۲۸۶** **۲۸۷** **۲۸۸** **۲۸۹** **۲۹۰** **۲۹۱** **۲۹۲** **۲۹۳** **۲۹۴** **۲۹۵** **۲۹۶** **۲۹۷** **۲۹۸** **۲۹۹** **۳۰۰**
 این را به چپ **۳۰۱** **۳۰۲** **۳۰۳** **۳۰۴** **۳۰۵** **۳۰۶** **۳۰۷** **۳۰۸** **۳۰۹** **۳۱۰** **۳۱۱** **۳۱۲** **۳۱۳** **۳۱۴** **۳۱۵** **۳۱۶** **۳۱۷** **۳۱۸** **۳۱۹** **۳۲۰** **۳۲۱** **۳۲۲** **۳۲۳** **۳۲۴** **۳۲۵** **۳۲۶** **۳۲۷** **۳۲۸** **۳۲۹** **۳۳۰** **۳۳۱** **۳۳۲** **۳۳۳** **۳۳۴** **۳۳۵** **۳۳۶** **۳۳۷** **۳۳۸** **۳۳۹** **۳۴۰** **۳۴۱** **۳۴۲** **۳۴۳** **۳۴۴** **۳۴۵** **۳۴۶** **۳۴۷** **۳۴۸** **۳۴۹** **۳۵۰** **۳۵۱** **۳۵۲** **۳۵۳** **۳۵۴** **۳۵۵** **۳۵۶** **۳۵۷** **۳۵۸** **۳۵۹**

سپه نامه خط درستی معالج کید برنقطه
و مبین خط و وصل کنم تمامه روح معالج کید برنقطه و پس برنقطه
مصنف سه شکل صیغ از مقاله سیم از کار اصول است

از حق که لیکن نسبت حق با حق چون نسبت حجت است با حجت که بکل
از مقامات است که کتاب اصول چنین میفرماید اعظم برهان حق و حجت
حق و اصل حق همین میان ظاهر و باطن است اعظم است از حدیث و عقل
ما جیب حق در نقطه و مثلا واقع شود و موضع نصیحت حق و برهان حق
بر نقطه و در حق که در حجت و در حجت که در حق و در حجت که در حق
خط از حدیث در نقطه پس نسبت حق با حق چون نسبت حق با حق
حجت و در اصول است از حدیث پس حجت و در اصول و در اصول
از حدیث و عقل این بیان لازم آید که در حدیث و در حدیث و در حدیث
و که حجت است در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث و در حدیث

کوشش تمام است بر آنست که از آن
 فصل مقدار است اینست
 از فصل مستقیم بنوا خطوط
 و بعضی از مستقیم مثل
 در کواکب است که در آن
 بر آن بر روی کواکب
 در آن فصل است و فصل
 پس از آن از فصل است
 از فصل از آن فصل است
 از فصل از آن فصل است

کشم فاقه و سیمه را از آن گشت تا خط $د$ زاویه $د$ مساوی زاویه $د$ مع $د$
 باشد سبب بنا دلالت می یابد بر آن دو خط $د$ و $د$ زاویه $د$ مساوی
 زاویه $د$ است اصول بود از زاویه $د$ یک زاویه $د$ است از دو مثلث
 $د$ و $د$ قایم است پس $د$ زاویه $د$ اعظم از زاویه $د$ و از این سبب
 مساوی باشد و قایم را پس زاویه $د$ را مثل $د$ که قائم
 خط $د$ و از نقطه $د$ عمود $د$ افراز گشت تا ملازم خط $د$ گردد و نقطه

[illegible][illegible]

و خط ط مساوی شد است چنین در این را از اول معین
که به هم بخوانند و همین را که می خوانند
و این مقدار خط است
همین چنین در هر دو
این را خط ط نامند
که به هم بخوانند
و به خط ط پس خط

The image shows a page from a handwritten manuscript. The text is written in Persian script, likely from the Safavid era based on the calligraphic style. It appears to be a technical or scientific treatise, possibly related to astronomy or music theory, given the mention of "خط ط" (Line D) and "مقدار خط" (length of the line). A large, hand-drawn circle dominates the right side of the page, with several lines extending from its circumference towards the left margin. These lines are labeled with letters: 'د' (Dal), 'ر' (Re), 'ز' (Zay), 'ح' (Ha), 'ط' (Ta), 'ث' (Tha), 'ج' (Jim), 'ب' (Ba), 'پ' (Pe), 'ف' (Fā), 'ق' (Qaf), 'ک' (Ka), 'گ' (Ga), 'خ' (Xā), 'دال' (Dal), 'ر' (Re), 'ز' (Zay), 'ح' (Ha), 'ط' (Ta), 'ث' (Tha), 'ج' (Jim), 'ب' (Ba), 'پ' (Pe), 'ف' (Fā), 'ق' (Qaf), 'ک' (Ka), 'گ' (Ga), 'خ' (Xā). The text is arranged in horizontal lines, with some words underlined. The overall appearance is that of a historical document, possibly a copy of a lost work.

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

چون نسبت ظل $\frac{1}{2}$ باشد باطل زاویه $\frac{1}{2}$ و این المثلث $\triangle ABC$ از قوس $\frac{1}{2}$ و قوس $\frac{1}{2}$ و قوس $\frac{1}{2}$ است
 ممکن و در قوس ثابت شود قوس اول هر منتهی موضوع بیست و دو در نسبت
 جیب تمام فاعله $\frac{1}{2}$ چنانکه در دور قوس که با جیب زاویه فاعله و جیب نسبت
 ظل تمام و قوس فاعله است باطل تمام ضلعی که واقع است میان فاعله و جیب دور
 متناهی است $\frac{1}{2}$ را اعراض کنیم و زاویه $\frac{1}{2}$ موضوع فاعله است و
 زاویه $\frac{1}{2}$ فاعله و دور جیب است که نسبت جیب تمام زاویه $\frac{1}{2}$ با جیب $\frac{1}{2}$ است
 چون نسبت ظل تمام قوس $\frac{1}{2}$ است باطل تمام قوس $\frac{1}{2}$ بر این ضلع $\frac{1}{2}$
 $\frac{1}{2}$ را تا جیب $\frac{1}{2}$ کنیم و قوس $\frac{1}{2}$ از این علیه بر قطب $\frac{1}{2}$ رسم کنیم
 و دور $\frac{1}{2}$ را تا این استقامت اخراج کنیم مثلا قوس $\frac{1}{2}$ و این شکل را
 که فاعله شود قطعه تمام جیب حکم شکل ظل نسبت جیب قوس $\frac{1}{2}$ قوس $\frac{1}{2}$
 چون نسبت ظل $\frac{1}{2}$ باشد باطل $\frac{1}{2}$ لیکن قوس $\frac{1}{2}$ تمام قوس $\frac{1}{2}$ است
 مقدار زاویه $\frac{1}{2}$ است و قوس $\frac{1}{2}$ که در جیب است و این مقدار زاویه
 فاعله باشد و جیبش جیب اعظم و قوس $\frac{1}{2}$ تمام قوس $\frac{1}{2}$ است و
 قوس $\frac{1}{2}$ تمام قوس $\frac{1}{2}$ است
 جیب تمام زاویه $\frac{1}{2}$ با جیب زاویه $\frac{1}{2}$
 چون نسبت ظل تمام قوس $\frac{1}{2}$ است
 باطل تمام قوس $\frac{1}{2}$ و این المثلث
 ضلع دوم نسبت جیب تمام و
 زاویه فاعله با جیب زاویه فاعله چون نسبت ظل تمام یکی از دو زاویه باقی است
 باطل زاویه $\frac{1}{2}$ و دور مثلا و در قوس $\frac{1}{2}$ نسبت جیب تمام $\frac{1}{2}$ که قوس فاعله است
 با جیب اعظم یعنی جیب زاویه $\frac{1}{2}$ که فاعله است چون نسبت ظل تمام زاویه
 $\frac{1}{2}$ باشد باطل زاویه $\frac{1}{2}$ بر این شکل است که زاویه $\frac{1}{2}$ از قطعه $\frac{1}{2}$ که فاعله است
 پس در مثلث $\triangle ABC$ نسبت جیب قوس $\frac{1}{2}$ با جیب اعظم چون نسبت ظل
 ضلع $\frac{1}{2}$ باشد باطل زاویه $\frac{1}{2}$ بنا بر اصل ظلی لیکن قوس $\frac{1}{2}$ تمام $\frac{1}{2}$ است
 و جیب اعظم باطل و ضلع $\frac{1}{2}$ تمام قوس $\frac{1}{2}$ است که دور زاویه $\frac{1}{2}$ است پس

۲۱۰

سپست معوج الزوايا بس در مثل آرد
 بس حب زاویه α با حب α چون

29

انزوای

سلطان ارمغان اولی

ع
ر
ن
م
س
ش
ه
ل
ا

من مخطوطات
مسلم

جولوم
تران
یجاد
بک
ملک
آق
و شایه
۱۵۸۰

[illegible]

این دو دایره هم‌اندازه‌اند و در وسط
 یک دایره کوچک تر در امتداد
 جدار کیم و قوسهای آن
 دایره کوچک تر را در امتداد
 کیمین پس هر یک از قوسها میل کند
 از قوسهای خود و در وسط
 این دو دایره کوچک تر در امتداد
 جدار کیم و قوسهای آن
 دایره کوچک تر را در امتداد
 کیمین پس هر یک از قوسها میل کند
 از قوسهای خود و در وسط

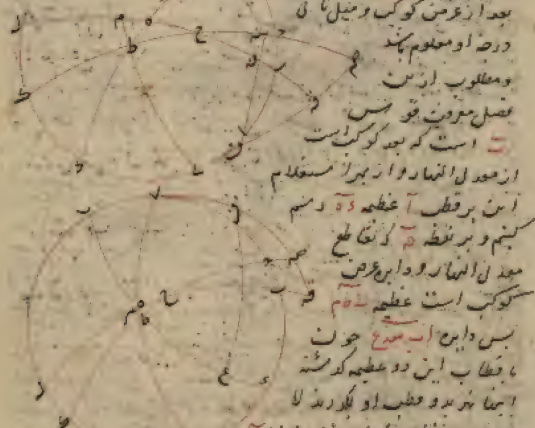
شکل هندسه ای این میول در مشن کوز و دو الیاد پس میل کل بر سطح
گردان کافی باشد و معرفت میول بعد از ازا ملک الیروج خواست میل اول
باشد و خواست میل دوم و از اینها بر سطح میول جزوی است و این میل
از آنها بر عرض کشیم و از این میل الیروج و **خط** را میل کلی و **خط** قوس
معرض است از ملک الیروج که میل جزوی او یعنی قوس **خط** که
باقیم است بر **خط** مطلوبست پس حکم شکل یعنی نسبت جیب قوس **خط**
ماخوذ قوس **خط** چون نسبت جیب **خط** است با جیب **خط** پس
از ضرب جیب قوس **خط** که ماخوذ است در جیب قوس **خط**
خط که میل کلی است و نسبت حاصل بر جیب **خط** که جیب
اعظم است یعنی حاصل را محیط گرفتن جیب **خط** حاصل آید
و قوس مطلوب باشد و اما در عرض جزوی است **خط** را بر
ملک الیروج بر عرض کشیم و از این میل الیاد پس **خط** که
باقیم است بر ملک الیروج عرض قوس **خط** و حکم شکل معلی

[illegible]

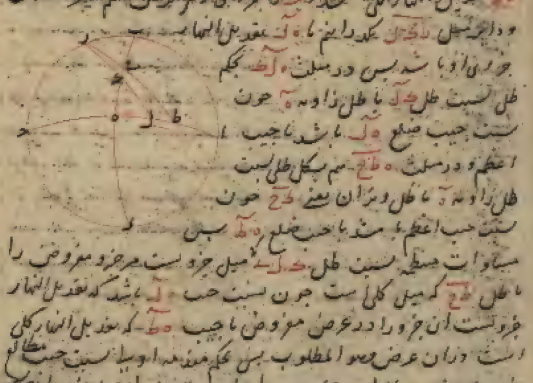
فکل الدرع است پس یکی میخس تسع حبات که بود کوکب است از معدن
التهار حبات آن که حصه بعد است چون سب حبيب **فقد** باشد که نام
میل اعظم است حبيب **فقد** که نام میل نانی درجه کوکب است پس
از خبر جسته بود در حبيب نام میل اعظم رسمیت حاصل بر حبيب نام
میل نانی درجه کوکب حبيب بود کوکب از معدن الیهار حلووم بود و در
دو حوت غایت از معاج کوکب اگر کوکب از معدن
و درجه اول از نصف شمال بود از فکل الدرع میل اول درجه اول در نام
عرض بلد از معاج و اگر از عرض بود بعد از آن معدن الیهار شمالی
بود بعد از معاج عرض بلد از معاج که حاصل می شود که درجه دو و کمتر
بود غایت از معاج کوکب بود و مردود و نصف الیهار در جانب جنوب
باشد و اگر شمالی درج باشد کوکب است از معدن الیهار حلووم بود و کمتر
از معاج باشد و در دو و نصف الیهار در جانب شمال باشد پس
اگر بعد کوکب از معدن الیهار است از معاج عرض بلد باشد کوکب از معدن
الیهار باشد و مجموع نام حیات و عرض بلد از معاج اعلی نوبت و متصل
عرض بلد پس نام بعد از معاج از معدن باشد و کوکب میل اول کوکب عدیم
العرض حلی بود یا بعد پس از معدن الیهار حلی بود میل را بعد از
از معاج عرض بلد شمالی که معاج از معاج غایت از معاج کوکب باشد و اگر میل
یا بعد از معاج عرض بلد بیشتر بود کوکب از معدن الیهار باشد و غایت از معاج
و تا بقدر بعد حاصل میل باید بود بر معاج عرض بلد و در خواصی که در خط
اجتماع باشد از معاج نام باشد نام میل نام بعد معدن الیهار و غایت
استماع باشد در جانب شمال یا در جانب جنوب اگر عرض بلد جزو باشد
باشد حکایت که در معاجات که معاج میل بود **فقد** حبات
معرفت بعد الیهار و فکل الیهار بعد الیهار و فکل الیهار و فکل الیهار
میان نصف فکل الیهار و ربع دور و در خط استوا بعد الیهار

از غدا
عزیز
آن
ب
و
از
7

۱۰۰۰ است حصه بعد از من و در
 دوم مجموع که **۱۰۰۰** است و حصه
 بعد از من و در میان من
 در دو او معلوم شد
 و مطلوب از من
 فصل هفتم در من
 ۱۰۰۰ است که بعد از من است
 از بعد از انهار و از هر مستفاد
 این بر طبق آن عظمه **۱۰۰۰** و من
 کنیم و بر طبق آن عظمه **۱۰۰۰** که
 بعد از انهار و در این عظمه
 که **۱۰۰۰** است عظمه **۱۰۰۰** که
 پس داریم **۱۰۰۰** و من
 و طبق این دو عظمه که
 اینجا بر دو طبقه و اگر در
 محال پس نقطه نشاء اینها یعنی نقطه



و بعد المطلوب دوم این است چنانچه بعد از این که عرض را
در عرض معروض را چنانچه بعد از این که عرض را
میل جزو است و این عرض را با میل میل کل و در این است
و این نصف النهار در عرض کتب و بعد از این که
کل از دو خط او و از این خط این عرض را میل و در این
و بعد از این که این عرض را و در این عرض کتب غیر از این
و در این میل و در این عرض کتب و در این عرض کتب
جزوی او باشد پس در این عرض کتب
کل است کل و در این عرض کتب و در این عرض کتب
است چنانچه در این عرض کتب و در این عرض کتب
اعظم و در این عرض کتب و در این عرض کتب
کل را و در این عرض کتب و در این عرض کتب
است چنانچه در این عرض کتب و در این عرض کتب
مستویات سطح زمین کل و در این عرض کتب و در این عرض کتب
ما کل که میل کل است و در این عرض کتب و در این عرض کتب
جزو است از این عرض و در این عرض کتب و در این عرض کتب
است و در این عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب
جزو معروض در خط استوا چنانچه در این عرض کتب و در این عرض کتب
با میل میل اعظم و در این عرض کتب و در این عرض کتب
چون است چنانچه بعد از این که عرض کتب و در این عرض کتب
بعد از این که عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب
است و در این عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب
در عرض کتب که در این عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب
چنانچه در این عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب
جزو معروض خط استوا و در این عرض کتب و در این عرض کتب
جزو است و در این عرض کتب و در این عرض کتب و در این عرض کتب



الحمد لله

چون سبب است **۱۹** است که در
 باطن **۲۰** که تمام عرض فضا است
 حکم شکل غل بس را حضرت غل میل
 در خط اعظم و سبب حاصل بر
 غل تمام عرض است **۲۱**
 معلوم میشود لیکن حاصل هر
 غل سبب است **۲۲** که در
 مؤخر است چون بر غل تمام عرض
 بدقت کشد خارج دقت مساوی
 است که اگر حاصل هر **۲۳** را در
 دوباره خط که از حیث است در مساحت

33

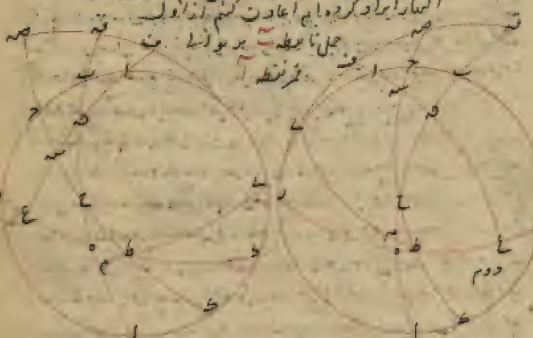
عنوان مستند: *عنوان مستند*

خط استوا

[illegible]

۱۲۰

نام عرض کو کسر ضرب کنیم و حاصل را بر جیب تمام بدها و از معدل الباری ضرب کنیم
در عرض حاصل آید در معدل جیب متوسل کنیم این قوس که بر روی آن بود
مطابق با آن کوکب باشد از خط انطباق او جهت اهل **در عرض** آن کوکب
بدر کوکب از معدل الباری زمانی بود شود در جیب متوسل قوس افرازم و اگر
جیبی بود شود در جیب از کوکب هم عرض حاصل شود مطابق معدل و معدل مطابق
عرضی که موافق بود کوکب بود از معدل الباری باشد از عرض بدان ساری
کنیم عرض حاصل آید اگر عرضی باشد بود در جیب از کوکب هم و اگر جیبی باشد
بدر و از آن عرض حاصل مطابق عرضی که **در عرض** آن کوکب بود معدل الباری حاصل
شود اگر عرض کوکب نمی بود بود در جیب از طول او که هم و اگر جیبی باشد
شود در جیب طول او و از آن عرض حاصل را در معدل مطابق عرضی که موافق عرض او
باشد از عرض بدان ساری تمام متوسل کنیم در جیب سوا حاصل آید پس
از عرض ساری بود باشد شود در جیب و از آن عرض او که هم بود در جیب
ازو بدان کنیم حاصل مطابق بر کوکب باشد **در عرض** آن قوس ساری
بر مطلق این فصل مثل این و پیشی که در عرض تمام در عرضی که در معدل از معدل

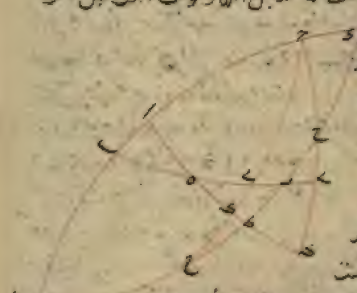


٦٧

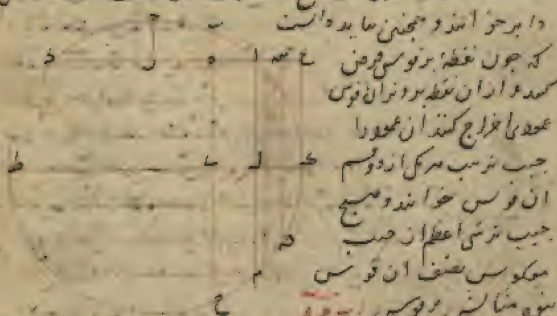
از
ع
از
ک
و
ر
ر

معدل النهار و جنوبی باشد چنانکه در جدول است در راست بود و در آن جدول
کوکب که نقطه است نقصان کند یا منتهی شود و بطریق نقطه اگر چنانچه در
و چون بطریق نقطه را دست راست فرض کنید بطریق نویسنده آن کوکب
است از معدل النهار عرض فوق **نقطه** باشد در شمال و بطریق نقطه در عرض
مشرق شود و چون مطالع او یکسره باشد و در آن که عرض او در شمال و مطالع
بطریق نویسنده بطریق نقطه معلوم شود و چون ربع دور بر افراشته نقطه
که منتهای مطالع غربت باشد و بیواطلد و بوجهی دیگر اگر
نقطه را دست راست فرض کنید و ملک البروج را کای معدل النهار
بمسند معدل النهار را کای ملک البروج پس **نقطه** را که عرض کوکب است
عرض افق **نقطه** باشد و پس اگر عرض کوکب شمالی بود چون نود و چهار
مقوم او که نقطه است نقصان کند منتهی شود و بطریق نقطه و چون افقی
را در جدول مطالع عرض کوکب است نویسنده نقطه باشد و نویسنده نقطه
نقطه معلوم شود چون نود و ده بر افراشته نقطه منتهی شود و در جدول
مطالع عرض **نقطه** نویسنده نقطه معلوم شود ربع دور نقصان کند و نقطه
نویسنده که منتهای مطالع غربت و بوسند نماید که بروج عمل در چهار صورت
است که نخست در مطالع عرض بلدان شمالی حکم در عرض بلدان جنوبی است در
مطالع و بعد بل النهار و غیران چون نود و عرض شمالی باشد لیکن
جهت یکسره عمل و عدم اشتباه بعد شمالی را در دو صورت نقصان ربع دور
مطالع بود جنوبی را در نیمه است و همچنین عرض شمالی را یکبار عرض جنوبی
و اندر آن **فصل دوم** در مطالع طلوع و غروب کوکب
مرکب که او را عرض باشد مطالع طلوع و غروب و مطالع طلوع او
باشد در آن بلاد و مطالع بطریق و در جدول مطالع غروب بود و مرکب که او را
عرض باشد در جدول مطالع طلوع و غروب مطالع طلوع او باشد و مطالع بطریق
در جدول مطالع غروب او باشد و در مرکب که او را مطالع طلوع او
از معدل النهار شمالی بود معدل النهار او از مطالع مرشد نقصان کند و اگر

جنوبی بود بر و افراشته بمطالع طلوع آن کوکب حاصل آید و چون مطالع طلوع
 در جدول مطالع آن عرض مندرج کنیم درجه طلوع حاصل آید و چون
 قوس النهار کوکب بر مطالع طلوع افراشته حاصل مطالع غروب آید و قوس
 سیم در میان عرض این مریون آید بطریق درجه کوکب غروب کنند
 و کوکب آید و بطریق طلوع غروب بود **مسئله** حکمت ارتفاع
 درین معنی داریم **مسئله** در نصف النهار عرض کنیم و در جدول النهار
 و کوکب در جدول النهار آید و در این مریون **مسئله** در این مریون
 بکورانیم ظاهر شود که قوس **مسئله** بعد کوکب است از جدول النهار در شمال
 و در جنوب و قوس **مسئله** مطالع قوس **مسئله** است در مریون و این مطالع
 بر کوکب است و قوس **مسئله** مطالع قوس **مسئله** است در مریون آید و فصل
 میان مطالع بعد قوس **مسئله** است که متقابل النهار کوکب این نیز اگر
 کوکب در جانب شمال بود **مسئله** و اگر قوس **مسئله**
 نقصان کنیم **مسئله** که مطالع طلوع
 کوکب است حاصل آید و اگر
 کوکب در جنوب باشد
 قوس **مسئله** بر قوس **مسئله**
 افراشته قوس **مسئله** حاصل آید
 و چون مطالع درجه که حاصل آمد
 با کوکب معلوم شود و از جدول مطالع افراشته مریون
 قوس کند درجه مطالع معلوم شود و اگر بر مطالع درجه طلوع کوکب
 قوس النهار کوکب زیادت کند و مریون را در جدول مطالع این مریون
 قوس کند درجه که حاصل آید با قوس کوکب معلوم شود و این ظاهر است
 بطریق درجه درجه باشد که کوکب بر این عرض باشد و مریون مطالع



مسئله از درجه در مریون مطالع از ارتفاع طریق مشهور است
 که جیب ارتفاع و جیب درجه سیم نصف قوس النهار ضرب کنند و حاصل
 بر جیب غایت ارتفاع قسمت کنند حاصل جیب ترسب و کوکب باشد از آن
 سیم نصف قوس النهار نقصان کنند حاصل سیم فصل و این باشد قوس ن سیم
 حاصل کنند فصل و این باشد که ارتفاع شرقی باشد فصل و این ارتفاع
 قوس النهار نقصان کنند و اگر غربی باشد بر نصف قوس النهار افزایند
 حاصل آید و از وقت طلوع کوکب که از ارتفاع کوکب باشد از وقت
 ارتفاع آن دایره مطالع طلوع و این بهر از این مطالع مطالع **مسئله** در
 باید دانست که چون دایره عرض کنند که نقطه مریون در آن باشد و نقطه
 درین معنی است و این سیم قسم یک در آن دایره و از دایره ارتفاع کوکب و این
 قوس را که ازین دایره که واقع شود میان نقطه مریون و میان این ارتفاع
 آن نقطه خواهد بود و در نقطه مریون از آن ارتفاع کوکب بر مطالع این جیب
 ارتفاع آن نقطه باشد و غایت ارتفاع آنکه بود که نقطه نصف النهار
 رسد و قوس را که واقع شود از هر دو آن نقطه میان دایره ارتفاع او و میان
 نصف این مریون اندازد و این را که خواهد بود و این قوس که واقع شود
 از هر دو نقطه میان دایره ارتفاع او و میان دایره نصف النهار که حاصل
 و این خواهد بود و همچنین باید دانست
 که چون نقطه بر قوس مریون
 کند و از آن نقطه بر دایره قوس
 محو را از آن کنند آن محو را
 جیب ترسب هر یک از دو قسم
 آن قوس خواهد بود و مریون
 جیب ترسب اعظم از جیب
 مریون نصف آن قوس
 بنویسند و این قوس **مسئله**



10

[illegible]

٢٢

[illegible]

一

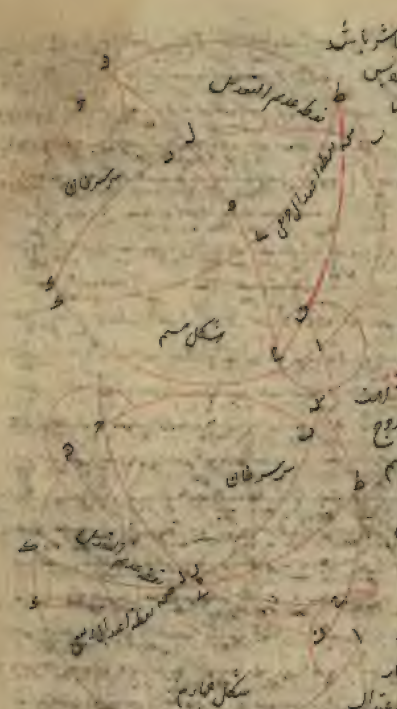
[illegible]

فصل

میل مطاع را در جیب اعظم ضرب کنند و حاصل را بر ظل تمام عرض اول و وقت قسمت
کنند یعنی ظل میل مطاع را بر ظل تمام عرض اول و وقت قسمت کنند حاصل بر
ظل سیمه آن بود و قوس کند بعد از ظل تمام عرض اول و وقت قسمت کنند حاصل بر
عرض اول و وقت قسمت کنند حاصل را بر ظل تمام عرض اول و وقت قسمت کنند حاصل
در ظل نصف باشد هر کرم یک قوس در اول ظل در وسط **و** در ظل تمام است
جیب تمام را زود **و** در جیب تمام چون است ظل تمام قوس **و** در است ظل
تمام **و** در است ظل تمام قوس **و** در است ظل تمام قوس **و** در است ظل تمام قوس
نصف ضرب کنند و حاصل را بر جیب تمام را زود **و** قسمت کنند یعنی ظل را در
عاشتر را بر جیب میل مطاع را بر جیب میل مطاع کنند ظل تمام بعد از ظل میل حاصل آمد
و همیشه را از بود و همان کند بعد از ظل تمام را شد و همچنین دیگر حاصل ظل
است جیب **و** در ظل **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب
و شوی نام را در عرض عاشتر است هر یک از **و** در است جیب **و** در است جیب
جیب **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب
یعنی از ضرب جیب میل مطاع و در ظل تمام را در عرض عاشتر محیط ظل **و** در است جیب
آن بود و قوس کند بعد از ظل تمام و این تمام ترین و همچنین است که دیگر کرم
بالی در وقت است بعد از این که آن ظل میل مطاع را گفته است حاصل
مطاع را بر جیب **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب **و** در است جیب
در آمد که حاصل ظل بعد از ظل است پس در باطل نصف ظل درین دو و همچنین
حاصل و این سیمه باید و اما از این لفظ محیط گفته است شاید که سیمه آن بود
که نصف قطره او بود گفته است بر طرفه او را در همان و هم باین صفت شاید که
گفته است را بر ظل را در عرض عاشتر قسمت کنند حاصل را در اول این ماکه گفته است
که جیب نصف قطره او بود که سیمه قوس همان را که در انداز قوس را از اصل صبر
جیب میل مطاع در سر بود و در ظل تمام قوس ضرب کنند و چون ظل تمام را در
عاشتر را بر ظل آن قوس قسمت کنند چون ظل را در عرض عاشتر جیب و در است
ضرب می کنند و در سر و درین بعد از فصل بعد از ظل **و** در است جیب **و** در است جیب

ابتدا از اول محل و محسب توهم مذکور تا خطی که از نقطه **د** بود از مد و شد
 کمتر از مد و این در آن وقت بود که قطب فلک البروج در نصف عرض بود از مد و شد
 و نصف شمالی از فلک البروج طالع باشد چنانکه در مثال اول است بعد از طالع برین
 طالع از لایم و مجموع را در ربع مدو که کم تا نقطه **د** که طالع است مدو معلوم کرد و اگر
 طالع از فلک برین قسم ابتدا از اول محل محسب توهم مذکور که خطی که از آن برافق نیم نقطه
 بود از مد و شد کمتر از مد و این در آن وقت با مد که قطب فلک البروج شرق
 باشد از مد و شد و نصف طالع که در فلک البروج جنوبی بود چنانکه در مثال دوم
 است بعد از طالع را از ربع طالع مذکور که کم تا ربع که کم تا نقطه طالع
 مدو معلوم کرد و اگر از آن که عرض آن کمتر از مد و شد بود در نصف البروج در آن
 عرض و در آن وقت راس زمین که در دو نقطه که برین آن باشد عرض باشد
 و آنکه مانع طالع و عرض ربع دور بود و از آن که مانع القطب بود و مثلاً
 مثلاً آن که از سمت راس در جانب شمالی که در آن وقت قطب است
 از فلک البروج تحت الارض بود و از آن که از فلک البروج در جانب جنوبی که در آن
 سمت راس و در آن وقت قطب فلک البروج شمالی فوق الارض بود و از آن
 بعد از طالع درین اتفاق در آن وقت که قطب فلک البروج شمالی فوق الارض
 بود هم بران سوالی باشد که در معظم غارات بیان کردند و حکم نداشت و غایتی
 در دو جهت شرق و غرب هم بران شش بعینه و اما در آن وقت که قطب بروج
 شمالی تحت الارض بود اگر در جانب شرق باشد از قسم جنوبی نقطه
 در مثال دوم شکل سیم پس راس سرطان از نصف النهار تا برین خط باشد
 و نقطه که اعتدال عرض همان طالع و عرض بود و وضع فلک البروج برین
 شکل باشد و اما در این وسط سهار و است از آن که نیم تا نقطه جنوبی که
 همان لایم فوق الارض بود چون نقطه **د** مثلاً آنکه نقطه **د** در
 بر دو نقطه **د** رسم کنیم پس بر شمالی شکل سابق **د** بعد از آن که
 و پس بعد از طالع و قوس **د** مساوی **د** قوس **د** تمام را
 و قوس **د** مساوی **د** و تمام از خطی که از مد و شد و این مساوی

بود و **د** از خطی که از مد و شد
 و این مساوی **د** بود پس
 همان وجه که گفته شد
 بعد از طالع برین شکل
 استواری که و اما
 که قطب بروج شمالی
 در نصف شرقی بود
 از قسم جنوبی از مد و
 بعد از طالع را بر طالع
 طالع محسب توهم مذکور
 از لایم تا نقطه طالع که است
 معلوم کرد و اگر قطب بروج
 در نصف غربی بود از قسم
 جنوبی نقطه **د**
 مثلاً در شکل چهارم این
 وسط سهار و است
 البروج را هم در نصف
 غربی قطع کرد و در آن
 طرفی بود و نصف النهار
 در سیم باشد و نقطه اعتدال
 برین مابین عاشر و غارب بود و وضع
 فلک البروج برین گونه باشد و بعد از استواری بعد از طالع برین
 بعد از طالع را از خطی که از مد و شد محسب توهم مذکور نقصان باید
 کرد و طالع باقی ماند و هو الطوب پس ازین بیان روشنی شد که حکم
 باقی طالع طالع خط استواری محسب توهم مذکور که از مد و شد و کمتر

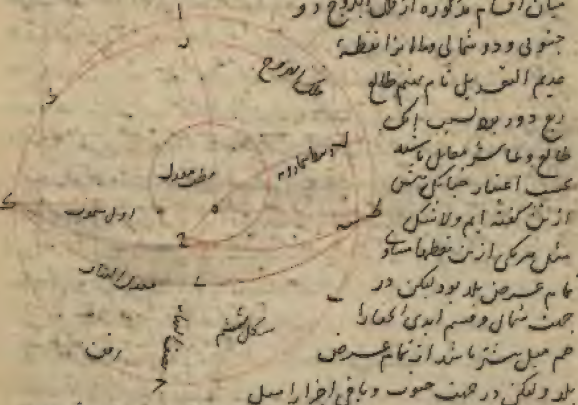


در این
 شکل چهارم
 در این
 شکل چهارم

بود بعد از آنکه بر او افراشته و الا نقصان کنیم علی الاطلاق صحیح است کل این
 یعنی نسبت با مظهر عادت راست آید و در فانی که عرض بلد کمتر بود از میل
 بر عرض باشد نظر باید کرد اگر عرض شرقی از دو نقطه بود که میل آنها مساوی
 بود و با آنرا بعد از طالع بود چه از طالع تا عرض شرقی دور بود نقطه عدم
 العدل نام میسر است راس با آن میل تمام او مستقیم از عرض بلد بود و اگر
 آن افراشی که مابین اول و سلطان و نقطه عدم العدل است بر توانی حساب
 در سبب است بعد از طالع بر افراشی و اگر افراشی بود که مابین نقطه عدم
 العدل و راس سر سلطان است بر توانی حساب در سبب چهارم است
 بعد از طالع نقصان کنیم و اگر عرض جنوبی بود از سمت راس با آن میل
 شمالی او کمتر از عرض بلد بود مایل او خود جنوبی بود و اگر کم از آن نقطه
 عدم العدل و سرحدی باشد بعد از طالع نقصان کنیم و اگر مابین اول و
 و نقطه عدم العدل بود بعد از طالع بر افراشی و اما در فانی که عرض آن از
 تمام میل کلی زیادت بود یعنی از سمت و کشش در حد مایل که قطب فلک البروج
 در قسم شمالی باشد از مدار حقیق حکم زیادت و نقصان هم چنان بود که در
 مظهر عادت گفته در وجه شرق و غرب ازین قسم دو وضع فلک البروج
 در جهت شمال افتد از سمت راس
 و در جهت حکم زیادت و نقصان
 بعد از طالع در دو وجه شرق
 و غربی ازین قسم چنان بود
 که در مظهر عادت گفته اما
 در وضع فلک البروج چنان بود که
 بود برین گونه که در سبب
 پنجم و ششم ثبت است و
 از مظهر عادت بعد از طالع ازین
 دو وضع بر توانی است که اگر مایل



بود و بعد از آنکه مستخرج تعدیل طالع باید داشت که نقطه البروج درین افق
 منقسم شود چهار قسم که اعتدالین و انقلابین بر منصف آن اقسام بود
 اما آن قسم که منصف قطب طالع بعد از انحراف متوسط آن بود ادبی انحراف
 بود و اما آن قسم که منصف قطب حقیق متوسط آن بود ادبی انحراف بود و
 دو قسم دیگر طالع و غروب بود پس اگر عرض شرقی نقطه انحراف صغری
 بود خواه در شمال و خواه در جنوب بود بعد از طالع شود مابین طالع
 و عرض شرقی دور بود و اگر عرض شرقی از چهار ربع که فصل مشترک آن
 میان اقسام مذکوره از کل البروج دو

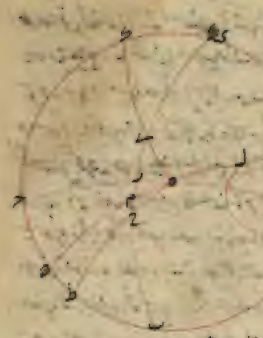


جنوبی و دو شمالی و اما از نقطه
 عدم العدل نام میسر طالع
 ربع دور بود سبب این
 طالع و عرض شرقی باشد
 حسب اعتبار حسابین
 ازین گفته ایم و لا شک
 میل هر یکی ازین نقطه است
 تمام عرض بلد بود لیکن در
 جهت شمال و قسم ادبی که در
 هم میل بیشتر باشد از تمام عرض
 بلد و لیکن در جهت جنوب و باقی افرا مایل
 کمتر از تمام عرض بلد بود و هر یک که عرض شرقی راس سلطان و نقطه عدم
 العدل جنوبی بود بر توانی با مابین اول و سلطان در این شرط است هم بر توانی
 بعد از طالع نقصان باید کرد و ازین دو وضع قطب فلک البروج شرقی بود و
 مایل که عرض مابین نقطه عدم العدل شمالی بر توانی چنان عدم العدل
 جنوبی و مابین راس سر سلطان هم بر توانی بعد از طالع زیادت باید کرد
 و درین دو وضع قطب فلک البروج غربی بود و هر چند این عمل در فانی که

عرض از زادت است از تمام میل کلی تا 90° و مستعمل است سبب عدم عمارت
 در آن سماج اما جهت بکلی صناعت و سبب این درین مقام سبب کسب مال و سودی
 بگردد بعد از آن حاجت از راه گردیم تا مستند ما را در عمل موجب بزرگ باشد
 و منتهی را منتهی می بکار و سودا و سودی **مستعمل** **مستعمل** **مستعمل**
 عکس عمل مذکور یعنی معرفت از سماج کوکب از طالع اگر کوکب را در عرض باشد
 جهت از سماج عاشر در جهت قوسی که میان کوکب و طالع باشد چون کوکب
 شرق باشد و در جهت قوسی که میان کوکب و سماج بود چون کوکب غربی باشد
 ضرب کنند و حاصل بر حسب قوسی که میان طالع و سماج باشد ضرب کنند حاصل
 جهت از سماج کوکب باشد و اگر اول جهت از سماج عاشر بر حسب قوسی که میان
 طالع و سماج باشد ضرب کنند جهت تمام از سماج قطب فکال از قوس حاصل
 اید و بعد از آن جهت قوسی که میان کوکب و طالع باشد با سماج باشد در جهت تمام
 از سماج قطب فکال از قوس محض ضرب کنند حاصل جهت از سماج کوکب باشد
نوع قایم این عمل درین موضع آن بود که چون از وجه مذکور در
 فصل سابق بین طالع از سماج از سماج اید از آن طالع و بکار و از سماج از سماج
 کنند و اگر آن از سماج مساوی از سماج اید یا غیره یا در آن عمل و قوس
 حاصل اید و اگر من الی اینها بین قوس حاصل از آن **نوع** و در قوس قوس کنند و قطب
 جهت کوکب از سماج از سماج اید و در قوس حاصل از آن **نوع** و در قوس قوس کنند
 و در نصف النهار و **نوع** و در قوس حاصل از آن **نوع** و در قوس قوس کنند
 و نقطه طالع مثلا و نقطه **نوع** عاشر پس اگر کوکب بر عرض فکال از قوس باشد
 در جهت شرق چون نقطه **نوع** مثلا قوس **نوع** از راه از سماج بکار اید و دو
 زاویه **نوع** قایم باشد پس یک منی سبب از سماج عاشر که **نوع** است با جهت
 جهت که میان عاشر طالع است چون سبب جهت **نوع** باشد که از سماج کوکب است
 با جهت **نوع** که میان کوکب و طالع است بر جهت از سماج عاشر در جهت
 که میان کوکب و طالع است ضرب کنند و حاصل را بر حسب قوسی که میان طالع و سماج
 باشد ضرب کنند جهت از سماج کوکب حاصل اید و جهت از کوکب در جهت شرق باشد

از نقطه

از نقطه چون نقطه **نوع** مثلا در این از سماج **نوع**
نوع بکار را پس سبب جهت **نوع**
 با جهت **نوع** که میان عاشر و سماج است
 چون سبب جهت **نوع** باشد
 که از سماج کوکب است با جهت **نوع**
 که میان کوکب و سماج است پس **نوع**
 از جهت جهت **نوع** در جهت **نوع**
 و جهت حاصل بر حسب قوسی که میان طالع و سماج است
 حاصل اید و هو المعلوم به و طالع است
 که اگر نقطه از قوس در جهت دیگر باشد از سمت
 را من میان منحنی باشد یعنی و اگر نقطه از قوس در جهت دیگر باشد از سمت
 در کوکب حدیم از قوس از سماج منطبق شود بر فکال از قوس و قوس
 کوکب مطالع با سماج از سماج کوکب باشد و قوس عمل حاجت باشد و از قوس
 و جهت دیگر که سبب است بر عرض فکال از قوس قطب فکال از قوس و در نصف
 غربی قوس کنند چون نقطه **نوع** و قوس **نوع** از قوس و در قوس است
 بکار را پس سبب **نوع** مساوی از سماج قطب فکال از قوس و در قوس است
 از قوس قوس است خوانند حاصل کنند این **نوع** تمام عمل قوس اید و قوس
 و جهت سبب جهت **نوع** با جهت **نوع** چون سبب جهت **نوع** باشد
نوع که ربع دور است پس چون جهت **نوع** را در جهت اعظم ضرب کنند و
 حاصل را بر حسب **نوع** قوس کنند یعنی جهت **نوع** را بر جهت **نوع** ضرب کنند
 خارج جهت جهت **نوع** بود و پس جهت **نوع** با جهت **نوع** چون سبب جهت
نوع باشد با جهت **نوع** پس از قوس **نوع** که میان طالع و کوکب است در جهت
نوع که تمام عرض فکال از قوس است و جهت حاصل بر حسب قوسی که میان
 را موقوف بر قوس جهت **نوع** حاصل اید و هم برین قوس کوکب غربی باشد
 بر نقطه **نوع** جد بعد از معرفت جهت **نوع** سبب جهت **نوع** که میان کوکب و سماج است



واجب **ع** چون نسبت **د** باشد که اوج دورست واجب **د** پس از
 ضرب **ج** در **ع** در **ج** **ع** خطا **ج** حاصل آید و اگر قطب **د** یک
 البروج در نصف شرق باشد از مدار کوکب در نصف شرق تا خط
 صورت عمل **ج** است **ع** و اما اگر کوکب را عرض باشد **ج** تمام
 عرض او در **ج** تمام بعد کوکب از طالع با **ج** هر کدام که از خط کوکب
 موقوف ضرب کنند و حاصل در جدول **ج** موقوف کنند و تا مش را قوس
 اول نام کنند و **ج** عرض کوکب بر **ج** قوس اول موقوف کنند و
 حاصل را موقوف کنند و آنرا قوس ثانی خوانند پس اگر عرض کوکب در
 نصف قطب و کل البروج ظاهر بود قوس ثانی بر تمام از **ع** قطب افزاید
 و اگر از بود از بود از **ع** قطب بکاهد و اگر از بود و اگر در کوکب
 سمت بود نقصان کنند حاصل را قوس ثالث خوانند پس **ج** قوس ثالث
 در **ج** قوس اول موقوف ضرب کنند حاصل **ج** از **ع** قوس **د** باشد
 و اگر بود کوکب از طالع با **ج** در **ج** دور بود عرض را اگر در جهت قطب
 ظاهر باشد بر تمام از **ع** قوس افزاید و اگر در جهت بود نقصان
 کنند از **ع** قوس کوکب باشد و بعد از دیگر حاجت بود **ج** از **ع** قوس
 پس منی اوج و نصف النهار و محیط البروج و دایره وسط مدار و است
 و دایره از **ع** قوس شرقی را اعدادیت کنند از آن کوکب را در عرض قوس کنیم
 در عرض شمال دایره عرض **د** **ع** قطب کل البروج باشد که خط **د** است
 که در آنم و در عرض جنوبی و این عرض **د** **ع** قطب جنوبی که خط **د** است
 از **ع** قطب **د** **ع** قطب دایره وسط مدار و است که نقطه طالع است **ع**
 و کوکب که در آن منی زاویه **د** قایم باشد چنانکه زاویه **د** قایم است
 و نسبت **ج** **د** که تمام عرض کوکب است واجب **د** **ع** چون نسبت
ج **د** **ع** است که در **ج** دورست واجب **د** **ع** که تمام بعد موقوف
 کوکب است از طالع پس از ضرب **ج** تمام عرض کوکب در **ج** تمام
 بعد موقوف کوکب از طالع و قسمت حاصل بر **ج** اعظم یعنی حاصل از **ع** قوس
 که منی **ج** **د** حاصل آید موقوف کنند و در جدول **ج** قوس **د** بود

و صحر

و چون قوس **د** را از بود که **د** **ع** است نقصان کنند قوس **د** **ع**
 باقی ماند و این را قوس اول خوانند نگاه در دو جهات **د** **ع** **د** **ع** نسبت
ج **د** **ع** که قوس اول است واجب **د** **ع** که عرض کوکب است چون نسبت
ج **د** **ع** است که در **ج** است واجب **د** **ع** پس از ضرب **ج** تمام عرض کوکب
 در **ج** اعظم و قسمت حاصل بر **ج** قوس اول یعنی از **ع** قوس **د** **ع**
 کوکب بر **ج** قوس اول موقوف ضرب قوس **د** **ع** حاصل آید موقوف کنند
 قوس **د** **ع** حاصل آید و این را قوس ثانی خوانند نگاه در دو جهات **د** **ع** **د** **ع** نسبت
 که بر سمت راس است یا در شمال سمت راس یا در جنوب سمت راس و بر
 سمت راس عرض کوکب یا شمال باشد یا جنوبی اگر جزو عاشر شمالی بود
 از سمت راس و عرض کوکب در شمالی بود چنانکه در صورت اول است
 قوس ثانی را از تمام عرض اقلیم رویت که قوس **د** **ع** است نقصان
 باید کرد تا قوس ثالث حاصل آید و همچنین اگر جزو عاشر سمت راس
 بود عرض شمالی باشد و اگر جزو عاشر در جنوب سمت راس بود
 و عرض شمالی بود قوس ثانی را بر تمام عرض اقلیم رویت باید افزود
 تا قوس ثالث حاصل آید نگاه جدای بود که قوس ثالث از بود کمتر
 باشد چنانکه در صورت دوم است یا بود باشد چنانکه در صورت سوم است
 یا کمتر از بود باشد چنانکه در صورت چهارم است پس اگر قوس ثالث از بود





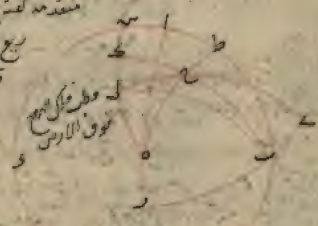
چنانکه در صورت دوم است دایره ارتفاع میان طالع و ترشح آن می باشد
 و واقع شود در وسط **ج** و **د** است خط **ج** که قوس اول است
 ناحیه **ج** چون است خط **ج** باشد که درج و در است ناحیه **ج**
 که قوس ثالث است پس از ضرب خط قوس ثالث در خط قوس اول
 و ضمیمه حاصل بر خط اعظم یعنی حاصل را منطبق بر قوس خط ارتفاع کوکب
 حاصل آید و اگر قوس ثالث بود چنانکه در صورت ششم است خط
 دایره **ج** بر دایره ارتفاع **ج** منطبق شود و قوس اول ارتفاع
 کوکب بود و عمل هم اینجا تمام شود و اگر قوس ثالث از نو زدند
 شود چنانکه در صورت چهارم است دایره وسط مدار و خط را از طرف
 دیگر از خارج کنیم تا باقی رسید بر نقطه **ج** مثلاً اگر قوس ثالث را
 از نصف دور بگذرانیم تا قوس **ج** باشد و درین دو ضمیمه **ج**
 دایره ارتفاع میان طالع و نقطه **ج** واقع شود و درین دو ضمیمه **ج**
ج است خط **ج** **ج** ناحیه **ج** چون است خط **ج** باشد و درین دو ضمیمه **ج**
ج است از ضرب خط **ج** در خط **ج** خط **ج** که مطلوب است
 حاصل گردد و اگر خط عاشر جنوبی بود آن خط را بر آن خط که
 عرض جنوبی بود قوس ثانی را از تمام عرض اقلیم رویت نقصان بیاورد

اولین

و این صورت همیشه باشد صورت اول و همچنین اگر خط عاشر بر خط
 بود هم نقصان بیاورد که قوس ثالث حاصل آید و اگر خط عاشر شمالی بود
 از سمت راست قوس ثانی را بر تمام عرض اقلیم زدند تا باقی از قوس
 ثالث حاصل آید اگر قوس ثالث از نو زدند و این صورت
 همیشه باشد صورت دوم بیاورد شود و این صورت همیشه باشد صورت
 ششم باشد از نو زدند و این صورت همیشه باشد صورت چهارم و
 غیره بر همان درین صورتها باشد باشد و درین صورتها باشد و درین صورتها باشد
 اگر کوکب در نصف عرض باشد از ملک بر همان هم بر خط عاشر باشد
 الا آنکه میان عاشر و سابع را بایستی عاشر و طالع استعمال بیاورد
 تا مطلوب حاصل آید و بنویسند باید که در جمع صورتها است که خط
 ملک از دایره شمالی در نصف عرضی باشد از نو زدند و خط عاشر
 چهارم که ثبت است تا بر نصف النهار بود در جانب شرق و بعد اصلاح
 از ارتفاع او ارتفاع اشکال تر مختلف گردد و بعد از وفوت بر آن مابعد
 صورتها صورتها از آن او سابع بر خط عاشر معجز شود و طالع است که
 اگر کوکب بر ترشح طالع باشد بر دایره وسط مدار و خط بر دایره و خط
 دایره عرض کوکب و دایره ارتفاع هر دو را بر وسط رویت باشد پس اگر
 عاشر جنوبی بود از سمت راست عرض کوکب جنوبی بود از ملک از ترشح
 عرض کوکب را از تمام عرض اقلیم رویت نقصان بیاورد تا باقی ارتفاع کوکب
 بود و اگر عرض کوکب شمالی بود هم بر خط شمالی ملک از دایره جنوبی بود از سمت
 راست عرض کوکب را بر تمام عرض اقلیم رویت بیاورد و اگر مجموع کثیر از نو زدند
 مجموع ارتفاع کوکب باشد و همچنین اگر خط عاشر از نو زدند و خط عاشر
 از صد و مثلاً نقصان کثیر باقی ارتفاع کوکب بود در جهت دیگر و اگر عاشر
 بر سمت راست بود اگر عرض کوکب از ملک از دایره جنوبی بود از نو زدند و خط
 بیاورد تا باقی ارتفاع کوکب باشد در جهت جنوب از سمت راست و اگر عرض
 کوکب شمالی بود از نو زدند و خط عاشر بیاورد تا باقی ارتفاع کوکب بود در جهت

شمال از سمت راس و اگر عا سیر در شمال است راس بود اگر عرض کوکب شمال
 بود از فلک البروج از راس عام عرض اول در شمال باشد که باقی ارتفاع کوکب
 بود و اگر عرض کوکب در جهت جنوب بود آن عرض را بر تمام عرض اقلیم
 رویت باید افزود اگر مجموع کم از راس باشد ارتفاع کوکب بود و غیر
 اگر بود باید و اگر بیش از راس شد مجموع را از راس صد و شصت سال بهمان
 نشان کشد باقی ارتفاع کوکب باشد از جهت دیگر **مهر** در اگر کوکب
 در عرض طالع با سیاح بود و درجه اوق الارض بود حسب عرض کوکب
 در جهت ارتفاع قطب ضرب کند محیط حاصل حسب ارتفاع کوکب باشد
شیخ براد کوکب موضع کوکب است از منطقه البروج و آن طالع
 دایره عرضی باشد با او و براد برجه کوکب که فوق الارض بود موضع
 کوکب است از سطح فلک و مناسبت بر آن بودی که گشتی اگر درجه کوکب
 من طالع با سیاح بود و کوکب فوق الارض بود و بوسه مایه آن
 انگاه بود که قطب فلک البروج که در جهت عرض کوکب باشد فوق الارض
 تا و این عرضی اول کوکب گذرد تا انگاه نقطه طالع با سیاح متلا در صورت
 چهارم دایره عرض **شیخ** عمل رسم کنیم تا با دایره ارتفاع بر وسطه **شیخ** نقاط که
 پس از کوکب بر نقطه **شیخ** باقی مانده وضع معین شود و در آن صورت که
 حسب **شیخ** که عرض کوکب است صاحب **شیخ** که مظلوم است چنان حسب
شیخ باشد که حسب اعظم است صاحب **شیخ** که ارتفاع قطب است پس آن
 ضرب حسب عرض کوکب در جهت ارتفاع قطب مظلوم حسب **شیخ** معلوم گردد و هو المظلوم
شیخ و کوکب کوکب فوق الارض باشد و درجه او تحت الارض عمل همان
 که مایل گشتیم الا آنکه چون فرضی مایل حاصل شود تمام ارتفاع قطب را بر فرضی
 مایل بهمان قدر که فرضی مایل حاصل آمد و باقی عمل جیبی که تمام
 این موضع انگاه مشین بود که عرض کوکب در جهت قطب طالع مریضه از فلک
 البروج جیبی اکنون کنیم اما موضع کوکب از فلک فزود دایره عرض
 عمل بود و ما از شکل چهارم این پنج بکار است اعداد کنیم پس نقطه **شیخ** که کوکب

مان **شیخ** باشد و این سبب دایره عرض **شیخ** تحت الافق با فلک البروج
 طالع کند و غرض **شیخ** با دایره وسطه ساز و ست مان **شیخ** پس فلک
 البروج و دایره وسطه ساز و ست را تحت الافق افراجه کنیم باطله کوکب
 بر نقطه **شیخ** پس دو محیط **شیخ** حکم فرج اول از معنی محیط حسب تمام **شیخ**
 که بعد از موضع کوکب و طالع است صاحب تمام **شیخ** چون نسبت حسب اعظم
 بود صاحب تمام **شیخ** که عرض کوکب است پس از ضرب حسب تمام بعد از
 موضع کوکب و طالع در جهت تمام عرض کوکب محیط حسب تمام **شیخ**
 پس حسب **شیخ** حاصل آمد و معلوم گردد و همچنین **شیخ** انگاه در دو محیط
 و همچنین **شیخ** انگاه در دو محیط **شیخ** حکم کنیم نسبت حسب
شیخ صاحب **شیخ** چون نسبت حسب **شیخ** بود صاحب **شیخ**
 که فرضی مایل است معلوم گردد و جیبی که در اسکان
 مقدمه گفته ایم نسبت چون در یک است **شیخ**
 ربع دور از فرضی **شیخ** که تمام ارتفاع
 قطب است مساوی **شیخ** باشد
 پس تمام ارتفاع قطب را از **شیخ**
 نقصان باید کرد **شیخ** که فرضی
 مایل است باقی ماند انگاه در دو
شیخ صاحب **شیخ** نسبت حسب **شیخ**
 صاحب **شیخ** چون نسبت حسب **شیخ**
 باشد صاحب **شیخ** ربع حسب **شیخ** معلوم
 گردد و جیبی که در اسکان دیگر گفته ایم نسبت **شیخ** و در احوالی اسرار
 بعرفت الخطا که کوکب یعنی مان اول و اقلین از دایره ارتفاع صاحب **شیخ**
 در کوکب تحت الارض و عمل هم برین وجه باشد الا آنکه قطب جیبی مایل
 قطب طالع را در جهت و قطب طالع را جیبی قطب جیبی مایل طالع که درین وضع
 تحت مان را گفته است این جهت جنوب را باشد و جیبی و بوجهی دیگر اگر طالع مظلوم



مستولی مطابق نبضه شریک مستولی را بخار آن بخار داند و از هر وقت مستولی بودی از آنجا که
می گویم که تا مقصودست بر شرف و شرف مقدم است بر صاحب مثله اول و او مقدم است بر صاحب مثله
دوم و صاحب مثله اول مقدم است بر صاحب حد مثلاً صاحب تا چه زمانها است است بر صاحب مثله
راست و صاحب مثله اول و دهم یک بر صاحب مثله دوم و صاحب حد را یکی مساوی خطوط بود که این
خطوط باشند اگر صاحب خط در خط خود بود شهادت او مضاعف گردد چنانکه اگر صاحب تا خود
بود او را شهادت شهادت بود و صاحب شرف را که در شرف بود شش و علی هذا و چون مراتب شهادت
معلوم گشت که کوکب که او را در هر طرفی شهادت پشتر بود مستولی بود بر آن حره تا لی بود و شهادت
شرک بود و چون مستولی بر حره افتاد با استقبال باین طریق حاصل کرد مقوم کوکب مستولی در وقت
ولادت حقیقی معلوم کنیم که کدام برج است پس عدد درجات طالع حقیقی را که اول سرون آورده باشیم
چون عدد درجات کوکب که او را این برج مفوضی وار کرده و برج کوکب یا پشتر مستولی باشد نظر کنیم که عدد
کدام کوکب از برج خود بزرگتر است بعد درجات حقیقی پس عدد درجات طالع حقیقی را شاد درجات کوکب
اقرب سازیم و اگر عدد درجات کوکب یا پشتر اقرب باشد بعد درجات طالع حقیقی آن کوکب را که حصص
در او باشد پشتر و غیره میزاد باشد جمع کنیم و اگر عدد درجات کوکب مستولی از درجات طالع حقیقی بیشتر بود از آنجا
او از درجات طالع حقیقی در جاست عاشر حقیقی را چون درجات کوکب مستولی از برج او و او کوکب شاد
و مفوضی باشد و درجات طالع او در درجه شمس و معلوم کنیم پس اگر عدد درجات طالع او از برج مفوضی بزرگتر
طالع حقیقی بزرگتر بود از عدد درجه شمس او به ده عاشر حقیقی عدد درجات طالع حقیقی را باین عدد درجات
طالع کوکب مستولی که او را این و اگر عکس باشد درجات عاشر را مثل عدد درجه شمس او که او را این و چون درجات
یکی از آنه باین طریق معلوم شود و آنه ها باقی مانده بر آن نسو بکنیم و بر آن افتاد نام
و اما فواید امری است که بطریق دیگری هم در کتاب فواید ذکر شده و سیوم آورده است بدین عبارت که
و موضوع القس فی المولد هو الجزء المالح من الفلك فی مسقط المنطقه موضع

القول

القس فی مسقط المنطقه هو الجزء المالح من المولد و مراد از این بر این است که هر چه بر این جلد را که است و ده
مخالف از این در این مورد از هر طرفی است و واضح تر آنست که اگر آنکه کوکب را در یک طرف از یک طرف است
اوسط نزدیک از اوسط است مقدار ده و ده فراتر است و این دو سبب و منتهای در هر دو ساعت و دوازده دقیقه باشد
و چون قیاس و در بعضی طالع باشد مکت مولود مکت اوسط باشد و اگر نبض طالع نباشد و قیاس از این بود مکت بود
کثر از مکت اوسط باشد و ثابت نقصان او نیم و مقرر باشد و آن باز غایت بعد و بود قیاس از طالع و در این باب
بجسب بعد قیاس از این دو رجه که رسد مکت مولود و بعد از آن حصص از مکت و سبب که باشد و اگر وقت از این باشد
مکت مولود بزرگتر است از مکت اوسط باشد و ثابت شد با دست منیم دور باشد و این باز بعد اوقات از این بود از
طالع دیگر و بجسب بعد از این دو رجه که رسد بعد از آن حصص مکت مولود از مکت اوسط باشد با دست باشد و اگر نبض
چنان بود که تقویم خود وقت حقیقی استخراج کنند بعد باین درجه قیاس حقیقی بکنند و بر سبب اوسط که آن محاسبه کنند
نقصت کنند تا باقیم سرون آید و آنچه بماند در پست و چهار ضرب کنند و باز دیگر قسمت کنند تا ساعات بماند و آن آید
پس از آن ساعات بر مکت اوسط افزایند اگر قیاس از این باشد با مکت اوسط نقصان کنند اگر قیاس
از این باشد مکت اوسط آن مولود حاصل شود و از مقدار آن را که ولادت نقصان یا بزرگتر یا برابر یا کوچکتر
مولود در برج مادر بجسب و سبب سید قیاسی شود پس در آن روز یا شب نگاه یا بزرگتر یا کوچکتر یا برابر یا
بروز طلوعی کند یا شب پس بر نصف النهار آنرا از تقویم اقتباس استخراج یا بزرگتر یا برابر یا کوچکتر یا برابر یا
از سر چهار یا بزرگتر یا شب و نصف النهار و مطالع نظیر اوجت نصف الليل یا بزرگتر یا برابر یا کوچکتر یا برابر یا
یا بزرگتر یا شب و نصف النهار و مطالع حاصل کرده و آن را بر باشد و چون بر این دو قسمت کنند ساعات بعد باشد
مس از نصف النهار نصف الليل یا بعد از آن پس بر آن ساعات که حقیقی شود و تقویم استخراج یا بزرگتر یا برابر یا
حقیقی بود که اقل طالع ولادت بجسب مولود را باشد و اگر دو باشد در یک پشتر یا سبب زمان فلان یا بزرگتر یا برابر یا
بر این وجه که کنیم در یک طالع حقیقی حاصل شود و آن تقویم طالع ولادت باشد و تقویم طالع ولادت بود یا
و تقویم ولادت طالع مسقط نظیر بود چنانکه صاحب خود را فرموده است

بزرگ

محمية

حادثه
اوله در وقت غروب
رضع مادرش را
دراغ
از او می برد
مادرش را می برد

۲۰

از تمام که افق ولادت و نصف النهار محلیست بآن عرض افق و در آن زاویه داده است پس عرض حاصلست
 کمتر باشد از عرض افق ولادت و صورت طالع که افق حادث کوکب یا نواذیکرد
 در طریقی اول ارتفاع کوکب از طالع استخراج باید کرد چنانکه در مثال سوم چنان که در این موضع است
 در طالع عرض بلد مخطی ضرب باید کرد و حاصل شود حصه سمت باشد اگر کوکب فوق الافق باشد و در دیگر
 از معدل النهار جنوبی باشد از معدل النهار در هیچ جهت نباشد سمت مشرق که لایق استخراج هم گفته آمد است
 بر حصه سمت باید از دو اوج حاصل شد و تعدیل سمت باشد جنوبی باشد و اگر شمالی باشد تفاضل باشد
 سمت مشرق و حصه سمت تعدیل سمت باشد پس اگر فضل حصه سمت را باشد تعدیل سمت هم جنوبی باشد
 و اگر فضل جیب سمت مشرق را باشد تعدیل سمت شمالی باشد و اگر کوکب تحت الافق باشد و در دیگر
 النهار جنوبی بود تفاضل میان جیب سمت مشرق و حصه سمت تعدیل سمت باشد جنوبی باشد و اگر
 از معدل النهار شمالی باشد جمع جیب سمت مشرق و حصه سمت تعدیل سمت باشد و جنوبی باشد اگر حصه
 سمت بیشتر از جیب سمت مشرق بود و یا شمالی اگر حصه سمت کمتر از سمت باشد این تعدیل سمت را
 تمام از معانی مخطی قسمت باید کرد و باقی حاصل خود جیب سمت باشد و چون جیب سمت و جیب ارتفاع
 ضرب کنند و حاصل خود کس کنند تمام آن کس هم فوس اول باشد پس جیب ارتفاع بر جیب فوس مخطی قسمت
 و حاصل را در معدل جیب فوس کس کنند تمام آن کس هم فوس ثانی باشد و چون جیب فوس را در جیب عرض بلد مخطی
 ضرب کنند جیب عرض افق کوکب باشد عصب موضع او و از عرض افق حادث شقراوند و هفتش همان
 که گفته آمد **فصل** کیفیت اعتدال طالع و فوس تعدیل سمت و حصه سمت را کردیم و اینجا نیز بر همان
 بر استخراج حصه سمت پیشی احتیاج باید و از هر پان این که کوکب را نقطه افق کنیم و فصل مشترک میان
 سطح معدل النهار و دایره نصف النهار مخطی سحر در آن در دو نقطه آید و عمود از دایره بر سطح افق تمام کنیم
 از مواریب و استخراج کنیم پس آن دو سطح مدار کوکب باشد چه مواریب معدل النهار است و نقطه در فصل
 بود میان سطح مدار و افق نگاه کرده و وصل کنیم و ظاهر است که سطح میل سحر در سطح دایره نصف

النهار

النهار است پس در تمام باشد بر فصل مشترک میان معدل النهار
 باقی چون سطح ادوار بر سطح است و فصل آن مواریب سطح سحر
 پس سطح شش از مواریب سطح شش سحر باشد و در دیگر نام باشد
 و فصل مشترک میان مدار و افق و همچنین فصل مشترک معدل النهار
 و افق قبل الاخراج یا بعد الاخراج پس در حصه سمت باشد و ادجیب
 ارتفاع کوکب و چون نقطه را که است و زاویه داده و ظاهر است که



حده تمام عرض بلد پس جیب تمام عرض بلد باشد و جیب زاویه یعنی جیب عرض بلد نگاه
 می کنیم در این دو مثلث بسبب موازی اضلاع نظایر زاویه مساوی زاویه است باشد شکل هم
 از مثال یازدهم از کتاب اصول و در زاویه و در این است پس زاویه باقی مساوی زاویه باقی
 باشد و هر دو مثلث متشابه باشند شکل چهارم از مثال ششم از اصول پس نسبت
 در حصه سمت است با جیب عرض بلد است پس اگر جیب ارتفاع را در جیب عرض بلد ضرب کنند
 و حاصل را بر جیب تمام عرض بلد قسمت کنند حصه سمت خارج آید و اگر فوس را هم جیب نصف
 فرموده است جیب ارتفاع را در ظل عرض بلد مخطی ضرب کنند تا فوس حاصل شود و چون
 که در فصل دوم از مثال سوم ذکر رفت است که هرگاه که جیب فوس را بر جیب تمام فوس
 مخطی قسمت کنند ظل اول آن فوس حاصل آید و از این فوس لازم آید که ضارب
 قسمت جیب فوس بر حصه تمام فوس را چون مخطی کس کنند خارج قسمت یک
 مرتبه مخطی باشد پس ظل اولی فوس را نیز یک مرتبه
 مخطی با کس کنند تا همان فوس لازم آید و از قواعد
 صافی قدر راست که اگر سطح دو عدد را بر عدد یک

ثالث قسم کنند و خارج قسمت را بر عدد دایا قی ضرب
 کنند حاصل است اوی محفوظ باشد مثال است در جیب
 حد است و خارج از قسمت این مسلم که بر عدد دایا ثالث
 که جیب است و این است مثلاً این محفوظ است و خارج از
 قسمت این مسلم که بر عدد دایا ثالث که جیب است
 مثلاً این محفوظ است و خارج از قسمت لجا از وضع مسلم که مثلاً
 چنانست است بر عدد دایا ثالث او بعد از آن حاصل از این
 افکاسی در پنج که عدد دایا است چنانکه باشد و این مساوی قسمت
 پس در طریقی است که در تقارن نیست و میان آنکه مسلم جیب
 ارتفاع در جیب عرضی باشد را بر جیب تمام عرضی بیاید
 قسمت کنند و میان آنکه جیب عرضی باشد را بر جیب تمام
 عرضی بیاید قسمت کنند و حاصل را که است و این عمل عرضی بیاید
 است در جیب ارتفاع ضرب کنند تا حاصل قسمت
 حاصل آید و چون حاصل قسمت معلوم گشت تبدیل قسمت
 نیز مساوی شود و این قسمت بیاید که مقیور کرده ایم و در بعضی الفاظ در کیفیت
 تخصیصی تبدیل قسمت از عرض قسمت و کوکب تحت الارض
 خالی است و کوکب آن مقدار در اصل نبوده است اما
 کرده اند و ما آن را بر این متناسب دانستیم کرده ایم
 انکسای کسوم در شکل منفرد م دو شود

مستطیل

و جیب است و در این است افکاسی کنیم پس تبدیل است اما
 جنوی را با مقدار این مسلم بود اما در کوکب فوق الارض می گویند
 دو قسمت است و این است چنانکه در جیب است و کوکب آن
 جیب تمام ارتفاع است نسبت آنکه چون قطعی بود که از نقطه نازل
 نقطه و از خط او از خطی که در اصل است میان هر دو کوکب
 خط و اصل جیب قائم بود و عمود نازل که جیب ارتفاع است جیب زاویه داده
 بود که خط و اصل و خط محیط اندازان سبب خط که ضلع دیگر است از آن
 قائم جیب تمام زاویه داده بود تا بقایه یعنی جیب تمام ارتفاع پس از خط معلوم
 بود و این سبب است و در تبدیل است این است از عرض در قسمت
 قسمت حاصل بر جیب تمام ارتفاع یعنی از قسمت بر جیب تمام ارتفاع خط
 که جیب است است معلوم کرده و اگر در در این است تبدیل است
 بر جیب تمام ارتفاع که جیب تمام ارتفاع است چنانکه گفتیم جیب
 بود که معلوم است که جیب است و عمل میان بود بعینه و اگر در در ارتفاع
 تبدیل است میل بود است با جیب تمام ارتفاع است
 چون نسبت باشد که قسمت است با جیب تمام ارتفاع و عمل میان بود
 که دو تبدیل است موقعی بود و سبب آنکه خط عمود بر خط است و آنکه
 میان تبدیل و افق آنکه از مسقط عمود نقطه باشد آن کوکب را سمت
 باشد از سبب آنکه در این ارتفاع بر همین بود نسبت آن کوکب را سمت
 باشد و اگر مسقط عمود از خط عمود بود بود کوکب را سمت بود و اگر
 کوکب تحت الارض باشد عمل هم برین موالی بود بعینه بعد از آنکه تبدیل است
 شایان است و این وجه که گفتیم حاصل کنند و اگر در کوکب ابدی الطور
 بود طریق معرفت است آن دایره و از بعد کوکب از تبدیل افق و آن ارتفاع
 انسان شود و از جهت بر این برین موالی است و از جهت عرضی که در خط
 و در این را نصف النهار بود و این را نصف النهار و کوکب
 ابدی الطور و در مدار بود و خط تبدیل النهار و دایره میل کوکب

باشد یا چنانچه نام پس از ضرب حب بعد کوکب از نصف النهار در جیب عرض بلد
 و نسبت حاصل رجب فوسم جیب تمام خارج ایک عرض این جاد است
 و تمام مطلوب و چون بدان را میخوانی عرض این عاونه در ربع کوکب مانع
 طالع و عاونه است معلوم شد این را و دیگر را در ربع این حاصل باشد که **محل**
 و اگر کوکب در عرض بود جیب بعد از درجه ما باشد این را میخوانی که اگر
 فوسم باشد در ربع السوا یکونم و در جیب تمام میل اول مطالع طالع میخوانی
 حاصل جیب بعد کوکب از معدل النهار مانع جیب تمام بعد جیب از عاونه را در
 ربع جیب تمام بعد جیب از نصف النهار سطح سمت گنیم حاصل جیب فوسم اول باشد
 پس اگر کوکب در ربعی شانی باشد و فوسم از عرض بلد در ربع جنوبی و سمت الارض
 حاصل میان فوسم اول و اربعاع عاونه که در ربع جنوبی و فوسم اول و الارض
 در ربعی شانی گنیم الارض فوسم اول و اربعاع عاونه از نصف دور بعد گنیم
 حاصل فوسم دوم باشد و اگر کوکب در ربعی شانی باشد و بعد از ربع گنیم
 فوسم اول و اربعاع عاونه را فوسم دوم فوسم اول و اربعاع عاونه
 در ربعی شانی جیب بعد نصف النهار در ربعی شانی عمل بجایان بود که تمام
 طالع که عرض این عاونه حاصل شد **محل** از ربع بر ربع بر عمل از ربع
 فوسم و و اربعاع و نصف النهار و معدل النهار و اول سمت و اربعاع عاونه را
 با عاونه عاونه گنیم الارض که این حادث میگرداند نسبت حاصل و اربعاع عاونه کوکب
 بعد از این از فوسم الارض و جیب عرض اینها که فوسم ربعی است که اندک
 فوسم فوسم الارض ظاهر از ربع است اول در نصف عرض فوسم فوسم از ربع
 عاونه از عاونه که فوسم است مطالع فوسم است این سمت از ربع دور بعد
 پس فوسم که مطالع معدل النهار که مطالع و است و فوسم فوسم الارض که تمام
 با فوسم الارض مطالع که بر نقطه و با نصف النهار بر نقطه است و طالع ربع
 از نقطه که از معدل النهار مطالع نقطه است است که طالع است و نسبت تمام و اربعاع
 و نسبت به ربع فوسم الارض فوسم و فوسم اول باشد از آن نقطه که در معدل
 از ربع در ربعی شانی گنیم اول مطالع معلوم کرد و جیب مطالع معلوم بود پس تمام میل اول او که

فوسم

فوسم و است اینست هم معلوم بود و بعد از ربع دور است اینها و نقطه مطالع
 کوکب عیم البوص که نقطه ما است و مطالع معدل النهار که در ربعی شانی تمام فوسم ربعی النهار
 بر نقطه است پس کوکب که فوسم الارض است سمت عرض فوسم مانع و در نقطه مطالع
 باشد و اگر که نقطه شانی باشد که تمام اربعاع عاونه را است و اربعاع الارض جیب
 در وضع اول است با بر نقطه و بود و اگر که نقطه شانی بر نقطه است سطح کوکب
 و با اربعاع ربعی که تمام و اما اگر کوکب طالع این نقطه بود با شانی بود و معدل النهار
 با فوسم الارض که فوسم که نقطه شانی است و اربعاع الارض جیب در وضع دوم
 است و فوسم مانع که در عرض بلد است و اربعاع الارض جیب در وضع دوم است
 و اگر جیبی بود که فوسم ربعی که حاصل تمام اربعاع عاونه است بر عرض بلد
 و اربعاع الارض جیب در وضع چهارم است با فوسم اربعاع عاونه است و اربعاع الارض
 جیب در وضع پنجم است و در وضع و نقطه فوسم فوسم الارض جیب در وضع ششم است
 از معدل النهار و اربعاع عاونه که اربعاع فوسم مطالع و با نصف النهار حاصل این باشد
 و آن زاویه شرفی شانی است در شمال مغرب باشد و تمام اربعاع وقت که با فوسم
 اربعاع تحت الارض و اربعاع معدل النهار و اربعاع راس النهار و ربعی در ربعی شانی
 باشد و جیب در وضع اول مانع نقطه عاونه کوکب سمت است از ربع پس بعد
 پس کوکب و نقطه را ربع که فوسم سمت مطالع باشد پس که هم در وضع و نقطه
 و فوسم سمت جیب و فوسم که بعد مانع کوکب و اربعاع است در ربع السوا جیب
 طالع که مطالع است چون نسبت فوسم که ربعی است با جیب ربعی که تمام میل
 مطالع است پس از ضرب جیب بعد مانع کوکب و اربعاع در جیب تمام میل
 مطالع طالع مطالع جیب طالع که بعد کوکب است از نصف النهار حاصل این است
 و اما در اربعاع و کوکب در وضع و فوسم مطالع عاونه است با جیب جیب عاونه که بعد مانع
 کوکب عاونه است در ربع السوا با جیب طالع چون نسبت عاونه بود که ربعی است
 با جیب ربعی که تمام میل مطالع طالع است پس از ضرب جیب بعد مانع کوکب
 و عاونه از جیب تمام میل مطالع مطالع جیب طالع که بعد از آن نقطه که در معدل
 پس کوکب در وضع و فوسم و فوسم که در وضع و فوسم که در ربعی شانی گنیم

اول

اول قوس شده است که قوس اول است ، قوس دهم که ارتفاع عاشرین صریح
از نصف است از ربع دورانه و باقیه که است که مساوی با ربع ضم باشد که قوس دهم
که قوس دوم است حاصل آید و در وضع دوم از شصت یک بعد از آن یاد کرد بماند
قوس دهم بود و در وضع سیم که را از شصت یک بعد از آن یاد کرد بماند باقیه
و در وضع چهارم یعنی و اما در وضع پنجم چون از نقطه که که قوس اول است
بناظر که که نصف الارض است نصف دوم است و از سه تا به نصف الارض
قوس اول است و از آن تا به قوس الارض ارتفاع عاشرین صریح مجموع
قوس اول و ارتفاع عاشرین از نصف دوم نقصان کند قوس دهم باقی ماند
و بعد از محصل قوس دهم در جمیع صور که قوس دوم است می گویم در دو
صورت و کلاً نوشته است سبب است که قوس دوم است واجب باشد
که ربع است چون نسبت جیب طاق است واجب طاق که تمام بعد از آن
از نصف النهار پس جیب طاق معلوم شود چنانکه در شکل مندرج گفته اند
و این بعد از آنکه از دایره اول محدث و باقیه علی و برین هم بران نسق
تمام باشد که در بعضی و چون اوضاع شکل برین بعد از آنکه قوس الارض بود
در نصف شرقی معلوم گشت نصف غربی را بر نصف شرقی حاصل نماید کرد
و تحت الارض را بر قوس الارض و الله اعلم **فصل پنجم** در مطالع
کوکب مذکور که که این حادث او این ولایت بود مطالع مع او مطالع طلوع
ان کوکب بود و هر کوکب که که این حادث او مطالع این ولایت بود و هر کوکب که
حالت جنوب مطالع مع او مطالع طلوع او بود و در این جهت که از جهات این
این ولایت بود و از جدول مطالع شمالی مطالع جنوبی حاصل می شود که در این
طریق که مطالع بطریق بود که که خواهد بود که در نصف دوم و از آنکه در کار بود
زودت شود و در آنکه بعد از آنکه کوکب که که این حادث او از نصف النهار است
مطالع مع او مطالع مع او باشد و هر کوکب که که این مطالع مع او باشد نصف النهار است
کوکب در این حادث او معلوم باشد که در بعضی از این سوره است و مطالع مع او معلوم
باشد که که در این حادث او بعد از جدول النهار صریح و در این جهت باشد که که النهار

از مطالع مرصعات باید کرد و اگر در دو جهت باشد سر و خیم باید کرد تا مطالع
مصحح حاصل شود **مطالع** مصحح کوکب درین مقام عبارتست از قوسین از بعد
النهار که واقع آید میان اول حمل و میان نصف شرقی از افق حادث کوکب
و ازین مسیر حاصل میشود که اگر افق ولادت افق حادث کوکب بود مطالع
مصحح کوکب مطالع طلوع آن کوکب باشد اگر در افق موقوف بود تا مطالع طلوع
او در عرضی که مساوی عرض افق ولادت باشد و در جهت جنوب اگر کوکب بین
افق عرض باشد و آن جانب باشد که فلک را منقلب تصور کنید تا خط
معدل النهار محسوب و هم عرض کرده و مقدار عرض افق ولادت و مطالع
معدل النهار منطبق گردد و هم بان مقدار این تفاوت افق ولادت مطالع آن افق
بود یعنی و از جدول مطالع عرض افق ثلثی که در اینجا موضوع است مطالع
افق جنوبی و از امثال آن عرض حاصل توان کرد بان طریق که مطالع بطور
بر او موقوف کرد و نصف دور بر سر قوس انداخته و بر خروج افق که در عرض
موقوف از افق شمال غارب شود میان خود و بعد در عرضی که عرض موقوف است
خطی مطالع باشد و در آن وقت و در آن زمان که آن خط غارب باشد و افق مطالع
بطور آن خط مطالع باشد و خطی مطالع که در خط جنوب مطالع بطور موقوف
را در این مثال مکتوب نصف دور بر قوس انداخته مطالع خود موقوف نماید در محل
این قوس از افق جنوبی باشد و آن خط است و در افق موقوف است از افق شمال
و آن خط را در این از نصف شرقی و آن خط نصف عرضی پس آن خط نصف
بهر دو وجه را نصف مطالع البروج عرضی که از غرب تا شرق و آن خط را
معدل النهار درین خط درجه غایت است و آن خط از بعد النهار که میان مطالع و خط
مطالع او مطلوب نقطه است است از معدل النهار که میان مطالع و خط
است که در هر دو نقطه است و ما بنطبقه البروج را از خارج این قوس اول حمل که خط است
است مثلاً این خط منتهی به قوس است مطالع بطور موقوف است مطالع طلوع
ط در افق ولادت که قوس است و آن خط حاصل است از جدول مطالع عرض
بدان مثال آنکه نصف دور که قوس است و آن خط است بر مطالع لواء هم بخیر کند

میشود

میشود باز از دایره قوس است و بعد از آنکه در
قوس است افق طالع که مطالع باشد
است در این جدول که عرض آن
مطالع عرضی افق شمال
موقوف باشد مثلاً افق
دو قطب این مثال باشد
باشد اما جهت را
بسیار قدم مبدل شود
و مکتوب اگر از اول حمل باشد
ج باشد مثلاً مطالع بطور موقوف
که خط است مکتوب
بر مکتوب مکتوب البروج را با هم افق
کنیم و قوس است که نصف دور است
بر مکتوب ج که زیادت کنیم با مجموع قوس ج است مطالع قوس ج که باشد
در این جدول که افق حادث کوکب حمله کرده و بعد از مطالع مکتوب و بعد از کوکب
که این حادث از نصف النهار بود مطالع مصحح او مطالع مکتوب باشد یعنی مطالع و
او خط است و آن خط افق کوکب فاقین یکی اند و ویرا باشد معدل النهار آن کوکب
در این حادث او معلوم نماید که در آن وقت و جوی که در مثال مکتوب است
بان طریق که در این حادث را با هم از این خط که در این مطالع عرض افق حادث
و هم از این خط عرضی مکتوب این و باقی را هم بر آن خط باشد بعد و تو جهی دیگر
محسوب این مقام هر چند تقریبی است می توانیم بعد از این مطالع و بعد از مطالع است
میان این قابل و افق مکتوب پس در این نصف النهار خط مکتوب باشد معدل النهار
النهار از این که قائم است بر نصف النهار خط مکتوب در نصف النهار از این
مطلوب معدل النهار است و در نصف شرقی یا غربی از این در حالت پس فاقین افق
بد و نصف النهار فصل مکتوب مکتوب باشد و معدل النهار در این حادث مکتوب

مرکب از قوت عاقله با عدول النهار یعنی بعد از عصر است که باید که بعد از
 مطلع رابع و مطلع درجه مرکب است با آن که نصف قوس الليل کوچک است
 پس از طرف عدول النهار در جهت رابع و مطلع درجه مرکب حاصل
 شود بر نصف قوس الليل مرکب از قوت عاقله که عدول الليل کوچک است در این
 حادث معلوم گردد و این مرتبه اگر کوچک و در نصف شرقی باشد از طرف عدول
 این حادث اول آنکه حساب شود چنانکه این مطلع عدول النهار از این خط النهار
 جنوب است و این که مقدم است از مطلع عدول النهار از این حادث عدول
 النهار کوچک در این حادث قوس الارض بعد از عدول الليل و در این حادث قوس الارض

است در اکثر احوال و این سبب درین عمل طریق کرده و منع کرده و اول آنکه اعتبار
 کرده است و این است که منتهای مطلع مرکب از این اشیاء و رابع این حادث که
 می که باید آن دایره چون باطلک البروج و عدول النهار منقطع کرده باشد
 و مرکب را نصف کرده لایزال پس به یک باقی است این و منتهای این حادث که
 النهار نصف دور است یعنی از طرف البروج باقی در منتهای این حادث که
 واقع شود باشد هم نصف دور بود و مقابل این دو وضع از مطلع البروج که از آن
 مخالف رابع است و خارج از قوس النهار باشد باطلک رابع طریقت و این خصوص
 از قوس سبب این که تا مطلع کوچک باقی تا مرکب کوچک است پس تا مطلع رابع
 هم در این حادث که کوچک اعتبار کردن او باید باشد تا این طرف منتهای طریقت
 شاق است باقی قوس این و اما رابع دوم باشد است منتهای البروج بر طرف
 مشهور و باقی منتهای میل آن منتهای که احوال و در این حادث که منتهای این
 حادث که باقی این طریقت در این صورت و نصف النهار از این حادث که باقی نصف
 النهار پس است طریقت البروج عرض نیم و در این حادث که منتهای النهار در نصف
 اوج و در این نصف النهار از این حادث و در این منتهای طریقت که باقی رابع پس
 به منتهای النهار از این حادث بود و رابع منتهای مطلع رابع در این حادث یعنی
 منتهای مطلع صحیح و منتهای مطلع طالع درجه است و این مطلع مرکب در این
 صورت که طالع جنوبی است مطلع صحیح را باید که در مطلع حال النهار باشد
 النهار از این حادث و طریقت که اگر طالع شمالی باشد مطلع حال النهار از این
 بر مطلع صحیح هم بعد از عدول النهار از این حادث که باقی در منتهای طریقت
 پس در رابع دور بر مطلع طالع حال النهار است مطلع درجه مرکب از این
 و مطلع صحیح را از این مجموع بعد از آنکه باقی منتهای اولی که از رابع بر عدول
 عدول النهار منتهای قوس است و در مقابل آن منتهای دوم را باید که بعد از عدول النهار
 بر رابع و بعد از این نصف قوس النهار کوچک بعد از این حادث که از رابع
 این باقی را باید و این میل که که هم در رابع منتهای و این که منتهای
 حرکت کرده است که مطلع صحیح را که از اول حال باشد و منتهای این مطلع

است در مطالع خط استوا که
 محسوب باشد از اول حد اعتبار
 کند نقطه بر خط عرض شود
 و آن خطی مطالع عرض
 این باشد و چون
 مثل نای مدکور
 بین قوس و ک
 بر خطی مطالع
 قوس این از ابتدا
 نقطه که که مضای
 مطالع سوس این
 باشد حاصل آن قوس
 در آن از ابتدا اینها هم به قسم

مساوی کنند و در این خط سوس و قوس لایق و مثل دور باشد
 چه بعد از آن که بر سوس دور باشد که به همان مقدار ناقص است و اگر مطالع
 شمالی باشد بر این خط ناقص متناقص کرد و قوس لایق و کمال آن دور بود
 پس خطی که دور بر خطی مطالع سوس این زادت کند نقطه که مضای
 مطالع سوس این است حاصل آن و خط مطالعات ترس این و سوس حاصل
 شد که می از اینها در جدول مطالع ملک سوس به محسوب از اول حدی متوجه کند
 تا موضع ترس این از ملک البروج که نقطه آ است و موضع سوس این از ملک
 خط است و موضع سوس این از ملک البروج که نقطه آ است حاصل آن و خط این
 موضع از ملک البروج حاصل شد موضع ترس این از ملک البروج که نقطه آ است
 این خط سوس نقطه که معلوم شد و موضع سوس این از ملک البروج که نقطه آ است
 این باشد و موضع سوس این که مقابل سوس این است به معلوم باشد و موضع
 مقابل سوس این که مقابل سوس این است به معلوم باشد و موضع سوس این که مقابل سوس این است

بر دو گونه

بر دو گونه است اول طرفه ابوالحسن صوفی دوم طرفه ابوالرحمان رحمة الله تعالی
 و این دو طرفه مخصوص باشد که کتب دو عرض جابجایی که کتب عدم العرض و شعاع
 که کتب را بر دو سوس و ربع و ثلث و نصف دور اعتبار کند و در آن خطی مطالع
 اصباح میزند و خطی مضای سوس و در آن دو طرفه را بر عرض ترس این
 مانده از کرات اعراض غنیم **مصلح** و در سوس
 سوس و نوع باشد که سوس و لایق اصل مطالع و در یکی سوس و لایق اصل مطالع
 اصل بر سال شمس که در جدول مطالع میزند پس در یکی که از ابتدا سوس خواهد کرد مطالع
 معجم این دلیل حاصل باشد که در مطالع معجم کوئی باشد معجمی باشد که سوس را خواهد
 کرد سوس در این حالت دلیل اول حاصل باشد که در مطالع معجم دلیل اول را
 از مطالع معجم و دلیل دوم مضای این باشد که در مطالع معجم دلیل اول را
 روزی که در وقت معلوم شود که از وقت ولادت یا حیدرت دلیل اول کان
 کوئی باشد معجمی باشد که در مطالع معجم و اگر خواهد که در مطالع معجم
 از خط سوس دلیل یک بر سوس باشد آن وقت که از ابتدا ولادت یا ولدت مدکور
 باشد که در مطالع معجم را که در مطالع معجم و در مطالع معجم را که در مطالع معجم
 و آن در حالت و فاق بر مطالع معجم باشد که در مطالع معجم و در مطالع معجم
 عرض این حالت معجمی باشد که در مطالع معجم و در مطالع معجم
 جدولی باشد که در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 او ضای باشد که در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 مطالع شمالی است مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 و خط سوس بر این در خط سوس که در مطالع معجم و در مطالع معجم
 که در آن در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 بعد از در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 یا جدولی که در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 که در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم
 سالهای آن که در مطالع معجم و در مطالع معجم و در مطالع معجم

مید

احوال و ان شاء الله که بعضی از کواکب با غیر آن از نقطه فلک البروج که مطلع شمعی
 باشد و حدی از حد و باشد فرض کنند و بعد با این از نقطه مغرب و نقطه دیگر
 جزو کواکب و حواء مطلع شمعی و جزو که در آن بگردانند از اجزاء جدول النهار
 در هر یک از آن اجزاء که بود و از آن زمان موضوعی که از آن سال و ماه و کسور
 آن و ازین منتهی بعد کنند تا یکی منتهی کرده اند و از آن کواکب را بشمارند بعد از آن کواکب
 پس رسیدن او بحدی از آن سال و ماه و کسور پس و کواکب احوال را بحدی
 که در جدول او بحدی است اول مقدم است یعنی مغرب بحدی که در جدول او
 و بعد از آن نقطه آن در جدول او که کسور کواکب اول واقع می شود
 و اول منتهی است تا یکی از منتهی است و این استانی تا یکی از منتهی
 مقدم بواسطه حرکت اول و در آن زمان در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 بر دو نقطه که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 اصلی صافی بود و فلک که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 حادثی از جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مقدم در آن منتهی است که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 باشد و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 ضاعت احوال را بحدی است که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و لایق با جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 منتهی مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و اگر عرض او در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و منتهی در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مثل آن و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و منتهی در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و منتهی اول را از منتهی دوم نقصان کنند تا بعد مطلوب باشد و بعد در جدول او
 ازین بعد در سال شمسی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او

جدول

حدوث آن حادث با حدوث مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 فاعل است مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 موضوع از آن حادث با حدوث مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 البروج در وقت موضوعی که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 حادث با حدوث مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 کسور و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 بر مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 بر این حادث مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 تا یکی از منتهی است که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 و صاحب جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 النهار و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 غرب و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 فاعل را در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 مثل و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 کنیم که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 خط که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او
 فاعل است مطلع شمعی و در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او که در جدول او

جدول

و عطار در این شعر دو رجل را یاد کرده و ذیبت را در دو مرغ راست و در غنای
عظمی شریک قرار داده است و این بیان بود که فردا هر کوی را نیست و نیست
مست و یی گشته و مگر ایک و سبزه بر تریب املاک و اندک از صاحب فردا کند و شریک
معنی شود **مصلح جهانم در سال عظمی کو ایک** و در کتب احکام گفته اند که ایک
شماره را چهار عطف باشد اول سالهای عظمی و این در احوال عالم معتبر است
و بعد از آن کبری و دو مصلی و صغری و این در موارد اعتبار کنند ایما که حواله اند که در
هر مصلی و اعتبار کنند و معاد و بر این در کتب احکام مذکور باشد و اما اینجا در
جدول این مرد را برادر کردم اما سال عظمی غایت کثیر از او چهار صد و شصت و یک
سال باشد و زمین را یکی هزار و صد و پنجاه و یک سال باشد و عطار در چهار صد
و شصت سال و هزار و پانصد و شصت سال و در اصل را در دو است و نصف و پنج سال
و مشیری را چهار صد و شصت و نه سال و مرغ را در دو است و مشیری را شش سال
مجموع سالها چهار هزار و پانصد و نه سال باشد و این در کتب کبریا در این
و این تا در یک یکی را پانصد و شصت سال شمس از سالها را این باب که می باشد
و مشیری و مشیری و یکی سال باقی باشد و مادر سالی چند از تاریخ مکی که سیزده
و این است مهال ام فردا از آن و او در همه ما ویم و چند که در عتب ما ویم
شرح معنی این مضمون است که در این مصلی اعتبار ندارد و نه بر مکی که اگر این
اوضاع باشد و وضع جدولی در ظاهر است و این سخن در کتب دفاتر و این
با تمام رسایم ماحول از کرم عظیم سیزدهانی که این کتاب تشریف مطالع
در سال است که چون بر جل مشکلی مایه شرح معنی طریقت
بدعا و صبر صعب نماید و اگر بر مصلی و غزلی
و این شود بکرم اصلاح و نماید و در همه
ایضا در حیات عدل و انصاف مری
و او بد فائده مانع از اولاد
بوضع الا انهم صلا
این کتاب را در اقطار عالم شایع و مستفیض کرده اند و ما بر حسب مجمل و توابع آن که از اول
وضع الزام می شود و بگویم که این شعر از شعر فرغ الاول است و غرض از
۷۸۵



(۲۴۶)
۱۵۷



